

تفسیر سیاسی

حزب الله، واشنگتن و تروریسم

یوگایا و کیم جونگ ایل

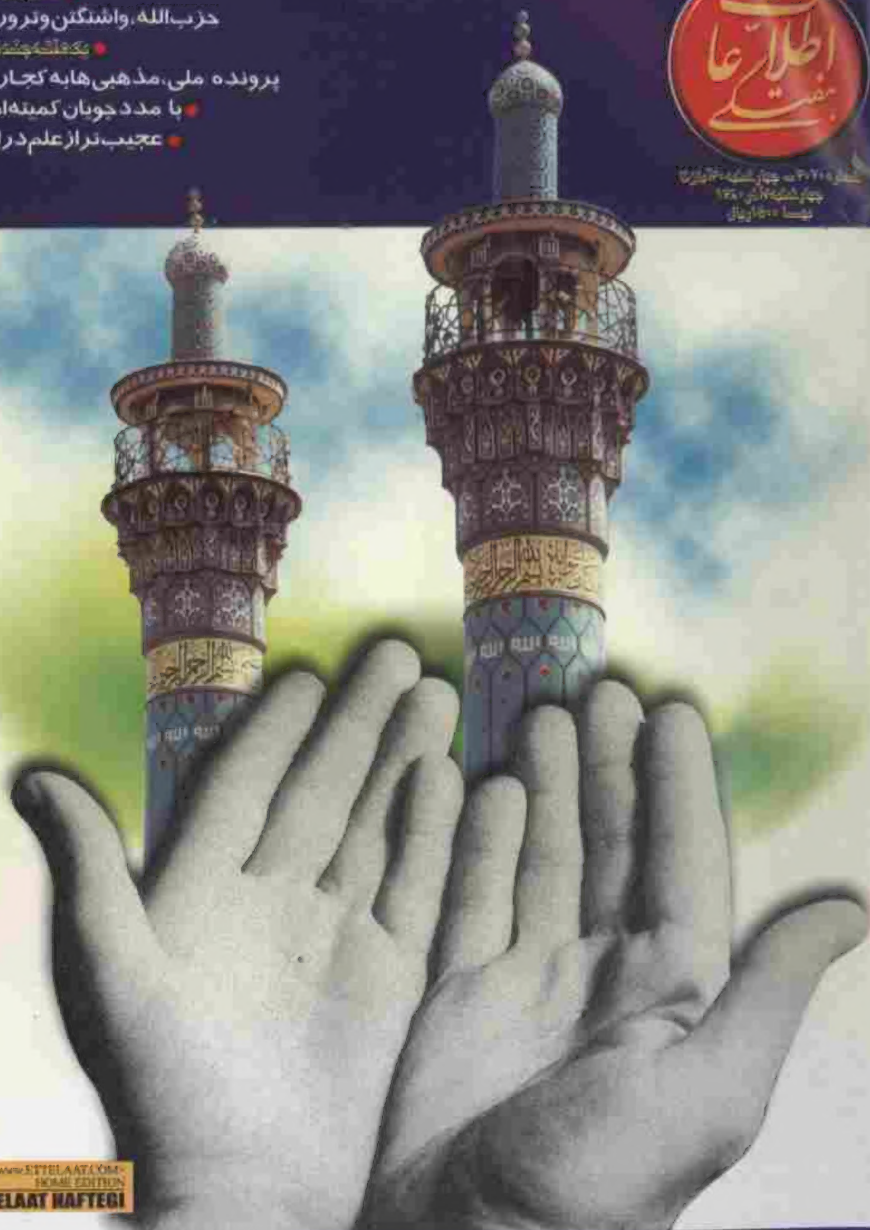
پرونده ملی، مذهبی، هابه کجار سید

با مدد جوان کمیته امداد

عجیب تر از علم در ایران



شماره ۳۷۶ به چهارشنبه ۱۳۸۰
چهارشنبه ۱۳۸۰
نیمه چهارم





50

Digitally yours

با ۸ ماه ضمانت ساخت کهر



۱۲ ساعت موزیک فشرده در یک MP3 CD

KR-6500DY

2800 P.M. P.O.

MP3/CD-RW/VCD/DVD ڀڃڻي

تلاوت بختی بالک، سوجنل

CD ریشہ کاغذ

සමස්ත (සංස්කූල) පාලන ක්‍රමය

DVD ۱۲۸۰x۷۲۰

(ZOOM-MULTI LANGUAGE)

۵. پانچواں

Figure 5b, the same as Figure 5a, but for the case of $\alpha = 0.5$.



KR-3550DA

2200 P.M. P.O.

MP3/CD-R/WM/VCD/DVD
بخش

تَقْوِيَتِ كُنْفَتِهِ وَاللَّيْلِ بِمُحِيطَاتِ

بہندگو یا طراحى دہندگو (امپلى فائر)

2000

三

پیش رو

پس اسرار و مرقعہ (پرتوی صوفیہ جیوسی بر خا)



KR-500V

MR. & MRS. J. H. HARRIS

بخش MF3/CDR-RW/VCD

فَالْجَنَّةُ أَكْبَرُ مَدَائِنَ حَالِيهِ

قابلیت کارائیوں کے (باز جوائی) کے

پہنچتی تصویر آگستہ در اسٹو و

قابلیت بر نامه ریزی

۳ ویرودی میکیروفتن

قابلیت جستجوی زمانی، (بر فیلم)



مجله علمی و فرهنگی

یاد و یادواره

ملکید انقلاب اسلامی، در توصیف سیح و سیحان
فرموده اند:

«سیح جنگلگاه اخلاق طالبه اسلامی و میدانگاه
عشقان خدا و خدمتگزاران واقعی خداست.»

ترگذشت استاد میرخانی

استاد «میرخانی» از اساتید برجسته هر
خوشنویسی ایران در پنجم آذر سال ۱۳۶۹ هجری
شمسی در ۸۰ سالگی درگذشت.

او پس از اتمام تحصیلات مقدماتی در خطاطی
و آثره اشتغال برجسته خوشنویسی ایران فرا گرفت و
در مدتی بسیار کوتاه در این هنر به درجه استادی
رسید و سپس به تدریس پرداخت.

استاد «میرخانی» در نوشتن خط نستعلیق
مهارتی بسیار داشت و در سربودن شعر نیز توانا بود.
این استاد بزرگ خوشنویسی بیش از ۶۰ جلد کتاب با
خط خوش نوشت. از میان یادگارهای نفیس و ارزنده
استاد «میرخانی» می توان به خوشنویسی «کلیات
سعدی» و «دیوان حافظ» اشاره کرد.

گشته شدن خواجه نظام الملک

در دهم رمضان سال ۴۸۵ هجری قمری «خواجه
نظام الملک» وزیر معروف سلسله «سلجوقیان» و
صاحب کتاب مشهور «سیاست نامه» به دست
مغلقان خود گشته شد.

او به سال ۴۹۰ هجری قمری در تونس متولد شد و
مدت ۲۰ سال در خدمت سلجوقیان بود.

خواجه نظام الملک طی این مدت اقدام به
تأسیس مدارس چون نظامیه بغداد کرد و پس از
وفاقاندازی این مدرسه، حدود شش هزار شاگرد در
آن به آموختن فقه تفسیر و دیگر علوم رایج آن زمان
مشغول شدند.

مهروریزین اثر نظام الملک کتاب «سیاست نامه»
یا «صیرالملک» نام دارد که شامل ۵۱ فصل است و
حاجی مطلب، مختلفی از جمله مطالب قرآنی،
روایات و سیره پیامبر اکرم (ص)، قصص انبیا و
حکایات و روشهای پادشاهان در کشورداری است.

وفات حضرت خدیجه (س)

حضرت خدیجه (س) هجری بزرگوار پیامبر
اکرم (ص) در دهم رمضان سال سوم قبل از هجرت در
مکه وفات یافت.

حضرت خدیجه (س) که از زنان نامدار و ثروتمند
قریش بود ۱۵ سال قبل از بعثت پیامبر اکرم (ص) با
ایشان ازدواج کرده، این باتری بزرگوار اولین فردی
بود که به رسالت حضرت محمد (ص) ایمان آورد و با
تمام تراز و ثروت خود به یاری دین اسلام برخاست.
وجود حضرت خدیجه (س) برای پیامبر اسلام، به
قدری اهمیت داشت که پیغمبر رحلت این باتری
بزرگ را مصیبتی بزرگ خواند و سال رحلت
حضرت خدیجه (س) و حجامی بزرگ دیگر خود یعنی
حضرت ابوطالب را «عام الحزن» یعنی سال اندوه
نامید. زیرا ابوطالب، عموی بزرگوار پیامبر نیز در
همان سال وفات یافته بود.

بعد از رحلت حضرت خدیجه (س)، حضرت
محمد (ص) همواره از او به نیکی یاد می کرد و درباره
او فرمود:

«به خدا قسم بهتر از خدیجه را خدا به من عطا
نکرده است. او به من ایمان آورد. هنگامی که مردم
کافر بودند و تصدیق نکرد هنگامی که مردم تکذیب
می کردند.»

سالروز تشکیل بسیج مستضعفان

در پنجم آذر سال ۱۳۵۹ هجری شمسی در پی
صدور فرمان حضرت امام خمینی رهبر فقید انقلاب
اسلامی مبنی بر تشکیل ارتش بیست میلیونی در
ایران، «بسیج مستضعفان» تشکیل شد. این نهاد
هرمندی با داشتن نیروهای باایمان فداکار و پرانلاش
که از متن جامعه برخاسته اند، در تمام صحنه های
انقلاب اسلامی پیروزه در سالهای دفاع مقدس ملت
ایران در برابر تجاوز رژیم عراق، نقشی تعیین کننده
داشتند.

بسیج اکنون نیز در عرصه های اجتماعی، فرهنگی
و نظامی ایران اسلامی با همتان شور و نشاط اولیه
حماسی فعال فارده حضرت امام خمینی (ره) رهبر

یاد و یادواره	۴
یادداشت فتنه	۴
یک هفته، چند نگاه	۶
تفسیر سیاسی «حزب الله» و انگشت و تیر و سیم	۸
انسان کامل	۱۰
سه گانه	۱۲
بازتاب	۱۴
صدای سبز بسیج	۱۵
استان زندگی	۱۶
گزارش خارجی «جهان نامکن»	۱۶
ریشه های تروریسم	۱۸
خوانندهای تاریخی	۲۰
مشاور خاتراته	۲۲
جهان عرب	۲۷
خاطرات کلاش «هادیام»	۲۸
پارسی خارجی «انتقام»	۳۰
سلسله گزارشهای زندان «واقعاً ارضی نداشتند»	۳۳
گزارش ویژه «صدیچوینی که اوج	۳۳
توانایی خود را به رخ کشیدند»	۳۳
داستانهای هزار و یکشب	۳۴
شکر خند	۳۸
فرهنگ مردم	۳۹
جنگ هنر	۴۱
سیری در ادبیات حماسی	۴۶
یک هفته حادثه	۴۸
نمایشگاه رزم	۵۰
در قلمرو داستان	۵۲
تراژدی	۵۲
جدول	۵۶
با هوش خود گلزار پرورد	۵۷
دستبخت قدسی	۵۸
داستانهای آلوده هیچکاک «زهره»	۶۰
در رقص	۶۲
نقلاتی های شما	۶۶





سازمان اطلاعات
شورای اطلاعات
(مؤسسه اطلاعات)
مدیر مسئول و سردبیر
فتح الله جواد

معاون سردبیر: محمود اکبرزاده
ناظر چاپ: هوشنگ بخشی
فرمانی و محمود جواد
صفحات: محمدجعفر صافی
چاپ و نگار: اسماعیل علایی

نشانی: تهران - پلاز میرواف - خیابان تخت خورشید -
مؤسسه اطلاعات - اطلاعات هفتگی

کد پستی: ۱۵۹۹۵۱۹۹
تلفن: ۹۰۰۰۰۰۰۰ - ۹۰۰۰۰۰۰۰
تکثیر: (فکس) ۹۰۰۰۰۰۰۰
آدرس: مایر و شبکه جهانی اینترنت
<http://www.ETILAAT.com> > Home edition
نشانی: آگهی های مجله اطلاعات هفتگی، ۱۳۳۵/۷
چاپ: (از ایران چاپ)
چاپخانه: مؤسسه اطلاعات - (تلفن) ۹۹۹۹۹۹
شماره: ۳۰ - چهارشنبه ۳۰ آبان ۱۳۸۰ - چهارشنبه ۱۳۸۰/۷
بها: ۱۵۰۰۰ ریال

مهره به استناد از اطلاعات - (تلفن) ۹۹۹۹۹۹
نشان و چاپ: در قالب مجله به تصدیق اداره قضایی است
مطابق با آیین نامه چاپ و نشر
مطابق با آیین نامه چاپ و نشر
مطابق با آیین نامه چاپ و نشر

روی جلد: مسجد تهرانی

دغدغه‌هایی که باید داشت

در شرایط امروز جامعه مهابرت اهالی روستا به یک شهر نزدیک تعطیلی یک کارخانه و ورشکستگی یک کارخانه دار، نامیدی و یاس یک کشاورز و یا سرمایه‌گذاری که در بخش کشاورزی سرمایه و نیروی کار و مهارت خود را خرج می‌کند و... همه و همه به نوعی یک قتل نفس اجتماعی است.

همه ما از قتل نفس یک تعریف داریم که درست هم هست، قتل نفس عبارت است از کشته شدن یک نفر به دست فرد دیگر و یا کشته شدن افرادی به وسیله یک یا چند نفر. مجازات قتل نفس هم در قانون مشخص شده است و بخش مجازات یعنی قصاص راه به دنبال دارد، اما در جامعه مرگهای آزادی هم اتفاق می‌افتد که در ظاهر هیچ خونریزی در آن پیدا نیست، مثل مرگ یک کارخانه یا مرگ یک فعالیت اقتصادی و یا مرگ یک بنگاه اشتغال‌زایی، جامعه ما هم در حال آزمون قتلها و مرگهایی از این دست است.

همه ما می‌دانیم که به چه تعداد شغل احتیاج داریم و همه ما هم می‌دانیم که جامعه جوان ما دارای چه انتظارات و چه توقعاتی است و استن چه جوانی می‌تواند باشد اما با این همه حرکتها و اقدامات اساسی انجام نمی‌دهیم، هنوز هم خبر تعطیل فلان کارگاه و فلان کارخانه را می‌شنویم و هنوز هم فزاید افزایش صداهای هزاران کشاورز و کارگر را می‌شنویم که مستأصل می‌دانند و غم نان دارند و گاه زانوی غم بغل می‌کنند، اما در عمل چه اقدامی انجام می‌دهیم.

سیاست‌گذاران و متولیان اقتصاد کشور عملاً چه کاری می‌کنند؟ قانونگذاران ما وجهه همت خویش را به قرار دادن قوانین و مقررات ما در زمینه اقتصاد و فعالیت‌های سرمایه‌گذاری چه دست و سویی باز دارند؟

درست در همین لحظه که مشغول نوشتن این یادداشت هستم یکی از کارگران همکار ترش این قسمت ما سراغم می‌آید و با چشمانی پر از اشک از یک پسر ۲۵ ساله سربازی رفته و از ناماد پیکارش صحبت می‌کند و به هنجار همنوعی التیما می‌برد که کاری برای پسرش پیدا و یا حداقل بازاریاریش درست و یا اتم که اولی دو سه سالی است که از سربازی آمده و به هر تری زده کاری پیدا نکرده و درمی هم چند ماهی است بیکار شده و حتی قلند به نادان اجازه‌گیری نیست و به همراه زن و فرزند به خانه پدرش (که او باشد) نقل مکان کرده و هر دو صبح تا غروب به این در و آن در می‌زنند و شب دست خالی به سفره می‌نهند و تنها و تنها می‌مانند و حقوق معسرین کارگری و سربازی شروع به به خاطر بیکاری اطرافیان پر از خجالت و فقر است.

در همین هنگام سرم را برمی‌گردانم و به نیز

درست یکی از روزنامه‌ها نگاه می‌کنم که نوشته است مجلس در فوریت طرح اصلاح قانون انتخابات را تصویب کرد.

ظاهراً در پاسخ به رد صلاحیت حدود سی از دوازده کاندیداتوری انتخابات مجلس در استان گلستان توسط شورای نگهبان، و در همان صفحه باز هم تیتر دیگر درباره دادگاه ملی، مغلغی هاست.

نمی‌دانم چرا فکر می‌کنم اکثر متولیان اصلی و مسؤولان ممتاز و مراکز و مجامع تصویب‌گرفته در کشور به قدر وسع و ضریب به مسائل اصلی جامعه اهتمام ندارند، گویی غلغله‌هایی نسبتاً مغفلان در دغدغه‌های ضروری مردم دارند. گویی باور ندارند که خیلی بیکاران و حتی هر روز ترانکران شوند دیگر به هیچ مصطلحات باور ندارند، جوانی که در سن کار و به شدت نیازمند ادواج است منتظر است بپند که مشکلی اصلی او چگونه حل می‌شود و کارمند پلانتستان که شرافقت خود را پس از عمری کار در معرض خطر باشتن غم نان و خجالت عاقله بیند نمی‌تواند چنان‌بینی و وسعت دید کارکنان را تجربه کند و مالکزی که هر روز شاهد آب شدن جویان برومند خویش است، جهان را از خرجه نگاه امیدوار و یا ناامید نلرمد عصری خون‌خوار طوفان و بورژوازی یک نپال بورژوازی می‌بیند و ارزیابی می‌کند.

یک پدر وقتی برای درمان پسر و یا دختر پسرش به بیارستان مراجعه می‌کند و با هزینه‌های کمرشکن درمان روبرو می‌شود، به هیچ نوع‌سعی ایمان نمی‌آورد، مالک او برای مهربانی و گذارآمدی یک دولت میزان رفاهی است که او می‌دهد و درست از این رهگذر است که نمی‌توان توقعات و نیازهای فردی و آتی و حیاتی یک جامعه را به پهلای مدینه موعودی در آینده منتقل کرد، آنهم بدون ارائه هیچ چشم‌انداز قابل باوری در آینده‌ای ترسیده و لیس‌نشد.

همه ما برای توسعه و رشد و به جوان جوامع توسعه یافته و کارآمد مثلهایی می‌زنیم، مثلاً زاین و یا سوند و یا کائاب و یا... اما مثال می‌زنیم و یا کشورهای پیشرفته اروپایی را، اما در همان کشورها پیشترین واکنشهای اجتماعی، تحولات و نوسانات اقتصادی است، ظاهرات برای کاهش میزان مالیات و یا اعتراض به واردات فلان محصول و یا افزایش میزان تورم و یا کسی دست‌زد دارد...

نخستین اقدامی که در این جوامع صورت گرفته است تا همین اجتماعی مناسب و پایین آوردن میزان تورم و بیکاری است، یعنی نخستین ضروریات تا همین رفاه یک جامعه و گمان می‌کنم این رفتار جوامع غربی کلاً متعلق با واقعیت و نیازهای نظری بشر به باشد.

کوتاه‌ترین اینکه قتل نفس اجتماعی اثرات به مراتب مخربتری دارد، فروپاشی اخلاقی جامعه نوعی قتل نفس اجتماعی است، کاهش امید و امیدواری در میان افراد جامعه خود نوعی قتل نفس اجتماعی است. و پنه شدن شرابهایی حیات اقتصادی گروهی از جامعه هم به دلیل تعطیلی کار و سرمایه‌گذاری و رکود بنگاههای اشتغال و تولید نوعی دیگر از قتل نفس اجتماعی.

باید نیست به این معضلات هم دغدغه داشت.

نامه‌های بدون واسطه

آیا مطبوعات به رسالت خود عمل می‌کنند؟

یک روز وقتی به ملاقات یکی از بستگانم به بیارستان ۱۷ شهریور امل رفته بودم، بعد از ملاقات با چند تن از بستران داخل اتاق می‌خواه‌ایرسی کردم که یکی از آنها برپه مجلس سید و یا چه‌رو بود که ضمن گفتگو بحث روزنامه و کتاب و قرآن و مطالعه پیش آمد، نگاهی به روزنامه اوله شده ستم کرد و گفت بسم این چیست؟ گفت روزنامه گفت، روزنامه‌ها به مثل روز شقایق و روشن بنویسند و به رسالت خود عمل کنند، اما برخی از آنها روزی‌نامه هستند، بسم بیشتر قرآن بخوان قلم روشن شود!

سخن این پیرروشنل همیشه درخ گوشم هست و هرچرا این اشعار را یادآوری می‌کنم و به جوانان و اهل مطالعه یادآوری می‌کنم که اگر اهل قلم شدید، به مصداق این شعر قرآن خون‌القم و با سبطون...، گفتند، چون قرآن قلم، مانند خون شید حرکت داده است، و اگر می‌نویسند تا کلام سیه شود، ولی تعجبی در قرت‌گه و قدر و رفتار اجتماع ایجاد نکرد، مثل زنبوری را می‌دهد که از یک طرف به در کشد می‌پاشی ولی طیرغم وجود خاک مستعد و نور و آب و هوا، گشدها سیر نمی‌شوند، وقتی جیبا می‌شوی، نوحه می‌شوی کلاهیایی سیاه با دفا را جمع می‌کنند و به‌جای شوری استفاده می‌کنند، امروزه وضع توزیع مطبوعات با قریبات خبر ارتباط مستقیم دارد، فرق بین روزنامه و غیر این است که شیر را نمی‌توانش از دو روز در پمچال نگ داشت و اگر ماند ترش می‌شود و شیر ترشیده علاوه بر اینکه قابل مصرف نیست مضر و آلوده‌کننده هم می‌باشد ولی ترغیسی امروزه اگر چه در روزنامه‌های یونانی کاری ندارند که به دست افشش می‌رسد، آیا صحافت میزان و روشنی اخبار و وقت روزنامه‌ها را دارند؟ یا توده‌های بازاری و اصناف و کشاورز و صنعتی و مجلات به دست آنها می‌رسد آیا همین صنعت ۷۰ خطی کثیر و مجلات و روزنامه‌ها صحیح توزیع می‌گردد؟ کسی کاری به این امور ندارد، فروشندگان توزیع کنندگان روزنامه‌ها در شهرستانها برخلاف توزیع کنندگان شیر و تخم مرغ هیچ نگران مصرف‌کننده نیستند.

کوتاه سخن اینکه مراقب باشیم که در روزنامه‌ها خلیان را نویسیم و یا واژه و جمله و مقاله مرکب گناه ننویس.

○ نتیجه‌ای بالاتر، ابل

ابتدا گریه و سپس عاقل

به گفته یکی از بزرگان کیم برون خداوند نسبت به عاقل بودن او پیشی دارد، زیرا ابتدا بخشیده و بخشایشی آید ما هیچ نماندیم و البته در روند این بخشایش عاقل خداوند بوده که لغات را به هر کسی به همان اندازه که می‌پسند به او بهر دست تقسیم می‌کند، پس خداوند ابتدا کیم و سپس عاقل است.

در جامعه ما طبق اصل پنجاه و ششم قانون اساسی مصوب آبان ۵۸ که می‌گوید خداوند انسان را بر سرشت خویش حاکم ساخته است، هدای به عنوان مدیران و برنامه‌ریزان که وظیفه اصلی آنان تقسیم عادلانه لغات خداوندی است برگزیده



یک هفته چند نگاه

محمد سروش

پرونده

علی - مذهبی ها

یکی از جنجال برانگیزترین و مورد مناقشه ترین موضوعاتی که در چند ماه گذشته در سطح مباحث سیاسی روز کشور به دفعات مطرح شده پرونده ای قضایی است که به بخشی از نیروهای سیاسی جامعه مشهور به «علی - مذهبی ها» مربوط است. این پرونده که اواخر اسفندماه گذشته زمانی گشوده شد که تعداد نسبتاً زیادی از نیروهای «علی - مذهبی» توسط دادگاه انقلاب اسلامی بازداشت و با اتهاماتی گوناگون که عمده ترین آن «براندازی» بود روانه زندان شدند، در آن مقطع جو سیاسی خاصی در کشور حاکم بود، تب و تاب ناشی از پرسش نسبت به حضور یا عدم حضور سید محمد خاتمی در کارزار انتخابات ریاست جمهوری فضای تربیدی را در جامعه ایجاد کرده بود. از موضوع سخنان و رفتارهای آقای خامنه ای نیز علامت روشن و اطمینان بخشی که پاسخ دهنده به آن پرسش اساسی باشد مشاهده نمی شد. در چنین موقعیتی که بسیاری از تحولات و رویدادهای سیاسی تحت الشعاع آینده انتخابات ریاست جمهوری از حیث نامزدیود بازداشت ملی - مذهبی ها توسط دادگاه انقلاب در واقع شوکی بود به آن فضای سیاسی خاص.

زندانی شدن این افراد البته به صورت نسبتاً تدریجی صورت گرفت. ولی رقم بازداشت شدگان را به حدود پانجاه تن رساند که در میان آنان شخصیت های سابقه دار سیاسی نیز دیده می شد. این موضوع طیف وسیعی از بازتابها را به دنبال داشت؛ به طوری که نیروهای سیاسی و جناحهای مختلف و نیز برخی مسؤولان بالای نظام هریک به گونه ای نسبت به این بازداشتها موضع گرفتند.

مجموع موضع گیریها طیف متنوعی را از جداگانه موافقت با حداکثر مخالفت دربر گرفت و نهایتاً تب و تاب این ماجرا با نزدیک شدن به ایام انتخابات ریاست جمهوری فروکش کرد.

در این مدت البته بسیاری از افراد زندانی یا تبدیل قرار زندان به قرار وثیقه آزاد شدند و به انتظار روز محاکمه نشستند. برخی نیز هر چند در این انتظار با آزاد شده ها مشترک بودند، اما همچنان در زندان باقی ماندند تا روزی که به حکم قاضی آزاد شدند تا بوره محکومیت احتمالی را سپری نمایند.

در این چند ماه هرازگاهی البته به دلیل آزادی شخصی یا اظهار نظر فردی از بازداشت شدگان و یا اقدامات خانواده برخی زندانیان، موضوع به اولویت خبری رسانه ها تبدیل می شد؛ ولی وجه غالب چندیانی پیدا نمی کرد.

حرکت های چندی نیز از سوی خانواده های زندانیان صورت گرفت که عمده ترین آن شکایت به مجلس و کمیسیون اصل ۹۰ قانون اساسی بود اما نتیجه عملی چندان قابل ملاحظه ای به دنبال نداشت. فرجه های پرونده «علی - مذهبی ها» به مرحله دادگاه رسید و هفته پیش اعلام شد که شعبه ای از محاکم دادگاه انقلاب رسیدگی به پرونده را انجام خواهد داد.

از همان نخستین روز اعلام زمان تشکیل دادگاه به بحث به طور جدی توسط محافل مطبوعاتی و سیاسی مورد توجه قرار گرفت. یکی موضوع «علی یا غیر «علی» بودن دادگاه و دیگری بحث بر سر حضور یا عدم حضور در محکمه برخی شخصیت های سیاسی که از لیست در میان طیف متفقان مستگیرها بودند و بر «علی بودن دادگاه» تأکید داشتند.

رؤسای چهار کمیسیون مجلس نیز طی نامه ای به رئیس قوه قضاییه با اشاره به اهمیت ابعاد مختلف اتهامات انتسابی بازداشت شدگان ملی - مذهبی خواستار اعزام هیأت متشکل از اعضای کمیسیونهای اصل ۸۰ امنیت ملی و سیاست خارجی، قضایی و حقوقی و بهداشت و درمان مجلس جهت شرکت در جلسات دادگاه آنان شدند.

روزی این کمیسیونها همچنین در نامه ای خطاب به رئیس مجلس ضمن اشاره به نگرانی خانواده های زندانیان از وضعیت بهداشتی و تغذیه آنان در آستانه ماه مبارک رمضان خواستار هفتگی رئیس مجلس یا رئیس قوه قضاییه جهت

دادگاه رسیدگی کننده به اتهامات بخشی از نیروهای ملی - مذهبی اینک متولی تصمیم گیری در پرونده ای است که تبعات پیرامونی و اظهار نظرهای حاشیه ای در آن، بیشتر از اصل و محتوای پرونده بوده است

اعزام هیأتی مرکب از اعضای کمیسیونهای چهارگانه مذکور به منظور بازدید از محل نگهداری بازداشت شدگان شدند.

در کنار این اظهارات، رئیس کل دادگاههای انقلاب اسلامی، تهران تصمیم برای «علنی یا غیر «علنی» برگزار شده دادگاه را از اختیارات قضایی پرونده اعلام کرده و با اشاره به ابعاد امنیتی موضوع پرونده گفت:

«با قیاداً وقتی در ادعایمانه چنین مسائلی مطرح می شود صحیح نیست نام برخی از افراد که شاید در حال حاضر دارای مسوولیت بالایی باشند، مطرح شود. از این جهت ممکن است قضایی ترجیح دهد که دادگاه به صورت «علنی» برگزار نشود.

صحت کسادی که حضور هیأت متصفه را ضروری بیان می کردند، ناظر بر این بحث بود که اتهامات نیروهای «علی - مذهبی» در این پرونده عمدتاً سیاسی است و لذا جهت رسیدگی به آنها باید دادگاه جرایم سیاسی تشکیل شود. چنین دادگاهی نیز تنها در صورتی معتبر است که مطابق اصل ۱۶۸ قانون اساسی با حضور هیأت متصفه تشکیل گردد.

اصل ۱۶۸ قانون اساسی مقرر کرده است: «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی «علنی» است و با حضور هیأت متصفه در محاکم دادگستری صورت می گیرد».

حجت الاسلام میرشیر رئیس کل دادگاه انقلاب تهران در پاسخ به این مطلب عقیده داشت: «بحث هیأت متصفه نیست. بحث مسائل ضد امنیتی است. قاضی باید قبول کند که موضوع پرونده سیاسی است یا نه. هنوز جرم سیاسی در مجلس به تصویب نرسیده است که بگویند جرم سیاسی چه تعریفی دارد. قطعاً اگر جرم صرفاً سیاسی باشد، بالافره هیأت متصفه باید حضور داشته باشد؛ ولی این مقوله هنوز مشخص نشده است و این جرم و اتهام آقایان در نهایت ضد امنیتی و اقدام علیه امنیت کشور است».

این بحث ها با تصمیم دادگاه منتهی بر غیر «علنی» بودن محکمه و نیز اینکه جرایم مطرح شده سیاسی نیست و لذا حضور هیأت متصفه ضروری نمی باشد. تا حدی فروکش کرد.

در این میان از جمله تشکله ها و احزابی که رسماً با صدور بیانیه نسبت به موضوع دادگاه

درحالی که بسیاری از فعالان سیاسی خواستار برگزاری علنی محاکمه ملی - مذهبی ها شده اند، قاضی پرونده براساس اختیار قانونی خود و با این توجیه که اتهام متهمان به مسائل امنیتی کشور مربوط است، با دادگاه علنی مخالفت کرده است



از آن ادامه خواهد داشت،

علی مزروعی که علاوه بر عضویت در مجلس ریاست انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران را هم برعهده دارد درخصوص پرونده ملی - مذهبی ها و محاکمه اعضای نهضت آزادی گفته است: «من هیچ وقت گریه نهضت آزادی را یک گروه برانداز نمی دانم. اینها هیچ وقت قصد براندازی نظام را نداشته اند. و فقط انتزاعی به حاکمیت جمهوری اسلامی نمودند. باید نهضت آزادی هم در انتیخابات شرکت داده شود تا وزن آن در افکار عمومی معلوم شود».

این اظهارات بلافاصله واکنش تند روزنامه رسالت را دربرداشت. یافداشتن لوایس این روزنامه با انتقاد از مزروعی نوشت: «اعلام اینکه یک جریان فکری با پشتوانه خارجی کار سیاسی و فرهنگی کند و مشروعیتم هم داشته باشد. از تاثرترین مواضع سیاسی در دو دهه اخیر است. نظیر این مواضع را تنها می توانستیم در دوران مشروعیتم یا نهضت ملی فقط از کسانی بشنوم که سر در آغوش سفارتخانه های خارجی یا تشکیلات مخفی فراماسونری داشتند و آن را هم خیلی از مردم پنهان نمی کردند».

این مباحث درحالی ادامه دارد که برخی افراد سیاسی و پارلمانی نظیر رئیس کمیسیون اصل ۹۰ و یا رئیس کمیسیون قضایی همچنان خواستار برگزاری علنی دادگاه متهمان ملی - مذهبی هست و براین موضوع پافشاری می کنند.

در پاسخ این درخواستها، حجت الاسلام هروی - معاون اول رئیس قوه قضاییه - گفته است: «در صورتی که نام کسی برده نشود و به امنیت کشور هیچ خلط و صدمه ای وارد نشود امکان دارد قسمتی از دادگاه رسیدگی به پرونده ملی - مذهبی ها به صورت علنی برگزار شود».

آنچه در این میان اهمیت بیشتری دارد نظرات افکار عمومی نسبت به عملکرد فعالان سیاسی در دو سوی طیف مخالفان و موافقان نحوه رسیدگی به پرونده مذکور می باشد که با علنی شدن دادگاه با بخش کانتیر خبر مباحث مطرح در این دادگاه امکان پذیر خواهد بود. این پرونده نیز مانند بسیاری پرونده های قضایی دیگر زمانی است که خواهد شد اما آنچه اهمیت دارد تا آنجایی است که مجموعه مؤلفه ها و رفتارهای حول پرونده در ذهن و دل مردم برجای خواهد گذاشت.

است».

هر اندازه بیانه جبهه مشارکت و پادشاه نوروز صراحت داشته. به عمان میزان و شاید بیشتر پاسخ روزنامه رسالت به آن نقد و صریح بود. این روزنامه در سرعاده ای که یک روز پس از انتشار بیانه جبهه مشارکت منتشر شد. نوشت:

«مع الاضافه مشاهده می شود که جبهه مشارکت از اوان تأسیس حمایت جدی سیاسی خود از نهضت آزادی را در سرنوشت برنامه های خود قرار داده است. و توجیه این اقدام سیاسی خود را «حمایت از حقوق شهروندان» اعلام می دارد اما این توجیه برای پنهان نمودن حیاهای سیاسی از نهضت آزادی کافی نیست. زیرا به فرض آنکه مشارکتی ها داعیه حفظ حقوق شهروندان را دارند می توانند ضمن تقاضای اعلام مخالفت با سیاستها و تفکرات نهضت آزادی به حفظ حقوق شهروندان و رعایت قانون تأکید ورزند. درحالی که همواره فقط به حفظ حقوق شهروندان تکیه می نمایند که مفهوم آن در عرصه سیاست جز حمایت از مواضع نهضت آزادی قلمداد نمی شود».

درحالی که این بحث ها کم و بیش مطرح می شد. دادگاه چندین جلسه به منظور رسیدگی به اتهامات نیروهای ملی - مذهبی تشکیل داده ادعاهای که مدعیان العموم علیه متهمان تنظیم کرده بود شامل ده اتهام امنیتی علیه نهضت آزادی می شد. در بخشی از این ادعائات که در شعبه ۲۱ دادگاه انقلاب قرائت شد. آمده است:

«گروه نهضت آزادی همواره درصدد مقابله با نظام جمهوری اسلامی ایران و به انحراف کشاندن انقلاب اسلامی بوده و عملکرد سو آن در اوایل انقلاب ارتباط برخی از عناصر برجسته این جمعیت با ما موران اطلاعات سفارت آمریکا و جنوسی به نفع پیکانگان، تشکیک در مباحث دینی، ترویج تآکرات امدی، زیرسؤال بردن ارزشهای انقلاب، تحریک مردم پتانگزار، ترویج امری اسلامی. حمله به نهادهای قانونی کشور، تظهور جهره اشخاص و جریانات منحرف باعث گردید از طرف امام راحل (ره) و مردم مسلمان ایران صلاحیت حضور در صحنه های سیاسی و اجرایی کشور را از دست بدهد...».

جلسات دادگاه درحال تشکیل است. اما اظهارنظرهای پیرامونی حول موضوع همچنان ادامه دارد و احتمالاً تا پایان این دادگاه و اندکی پس

نیروهای ملی - مذهبی واکنش نشان داد. می توان به جبهه مشارکت ایران اسلامی اشاره کرد. این تشکل سیاسی که فراکسیون مقتدری در مجلس دارد و از حیث نفوذ در ارکان قدرت در حد قابل توجهی می باشد. در بیانه خود ضمن «غیرقابل توجیه» خواندن اقدام دادگاه انقلاب در غیرعلنی کردن محاکمه ملی - مذهبی ها نوشته است: «در طول هشت ماه گذشته دستگیری این افراد نحوه بازجوییها محل زندان و نحوه اطلاع رسانی این جریان به گونه ای بوده است که جای کمتر تردیدی در سیاسی بودن این قضیه نمی گذارد. طرح مسائلی همچون «براندازی قانونی» بهره گیری از عقاید و نظریات این افراد به عنوان حربه تبلیغاتی برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده سبب شد تا امروز بر همگان مشخص شود که این پرونده را علی رغم آن همه سروصدا و تبلیغات چیزی چیزی نیست جز تلاش عده ای افراد یا سلبه سیاسی برای رسیدن به اهداف خود براساس اصول مرسوم و به رسمیت شناخته شده از طرف نظام که این اصول پاره ها سوی مسؤولان اصلی کشور و نیز پلیندی آنها به این اصول اعلام شده است».

علاوه بر بیانه رسمی جبهه مشارکت. روزنامه نوروز نیز که ارکان غیررسمی این تشکل سیاسی است. در یادداشتی با عنوان «اتهامات علنی. دفاعیات غیرعلنی» نوشت:

«امروز که ادعا این است این افراد (ملی - مذهبی ها) چنین اند و چنان چه فرصتی بهتر از اینکه محاکمات آنها را علنی نمایند و به مردم و افکار عمومی نشان دهند که این افراد تازی چه اندیشه ها و رفتارهای پرده اند؟ متأسفانه عملکرد دستگاه قضایی در موارد معتبی به شیوه ای است که امکان توجیه افکار عمومی را از خود سلب نموده

حزب الله، واشنگتن

و تروریسم

• تروریسم و مبارزه در مشهد درباره

• تروریست قویله شده متناظر کردند.

• حامیان در آمریکا شعار مرگ بر آمریکا اعتراض به

• سیاستهای غلط واشنگتن است.

• بانک مرکزی دو میلیارد ریال اوراق مشارکت منتشر

• کرد.

• یک میلیون دستگاه نظریه‌یون از راه قاجاق وارد ایران

• شد.

• ۵۰ درصد زدن‌های فاقد سلیقه مسئول قانون تعلیق

• می‌شوند.

• وزیر کشور از تولید و انتشار برکناری ناقص و

• جهت‌های انتقاد کرد.

• براساس نظرسنجی وزارت ارشاد فقط ۲۹ درصد

• تهران‌ها مخالف ماهواره هستند.

• اعضای هیئت آزادی در پشت‌درهای بسته دادگاهی

• شدند.

• اعضای شورای شهر و شهرداری از معاملات

• شهرداری منع شدند.

• از ابتدای اسفند تا نیمه اول آبان ارزش پول ملی سه

• درصد کاهش یافت.

• سه صد جبهه برای تأمین آب تهران ایجاد می‌شود.

• وزیر دفاع آمریکا ایران در دولت آینده افغانستان

• نقش دارد.

• به دلیل افزایش تولید تورش‌های الکتریکی در زمینی

• مسومیت ناشی از آلودگی در کشور افزایش یافته است.

• معادن زغال‌سنگ، می‌خواهد جاری تروریست ۳۰

• میلیارد مترمکعب آب را بگیرد، نمی‌شود.

• و زوری خارج ایران و آمریکا در سازمان ملل با

• یکدیگر دست دادند.

• ایران به سه ایالت تقسیم می‌شود.

• سیاست‌های عرضه تریلر کشتی‌ها به دلیل ضعف مدیریت

• متوقف شده است.

• برجاهی دولتی تجارت جهانی در تهران احداث

• می‌شود.

• دولت برای یکپارچه کردن حقوق پلاستیک‌گیر به

• فارغ‌تست فارغ.

• معاون وزیر خارجه ایران براساس تهران واشنگتن

• بر سطح وزارت خارجه تأکید کرد.

• «آزاد» خطاب به دبیر کل سازمان ملل در خطاب به عنوان

• بغداد و گروه‌های به نفع شماست.

• «البرقی» قبل مشکلی ترافیک تهران با ۸۰۰ میلیارد

• تومان امکان‌پذیر است.

• «امریکا» کنفرانس منع آزمایش‌های هسته‌ای سازمان

• ملل را تحریم کرد.

• «پولین» در کالج سید با پوش ملال‌گره کرد.

• «امریکا» براساس در نیویورک سقوط کرد.

• «امریکا» ملی کویت برای مبارزه با تروریسم به تیار

• می‌دهد.

• «سلیمان» هسته‌ای پاکستان به مکان امنی منتقل یافت.

• مبارزه آمریکا به هیچ کشور عربی حمله نخواهد

• کرد.

• وزیر خارجه انگلیس از تشکیل دولت فلسطین دفاع

• کرد.

• عراق هرگز تهدید علیه کویت را یکپارچه کرد.

• «کشتی‌های» وزیر خارجه آمریکا و سوریه درباره

• حزب الله لبنان پی نتیجه‌ی داد.

• «پولین» روسیه گران‌تر از آمریکا به کشورهای

• آسیای مرکزی نیست.

• آمریکا از دولت لبنان

• خواست حسابهای بانکی

• حزب الله را مسدود سازد

که در برخی از کشورها صاحبان مسلمانان و خود آنها مورد حمله قرار گرفته و با تحت فشارهای امنیتی و اطلاعاتی هستند.

این مسائل در دنیا از شدت ناراحتی‌ها ناکساست بلکه سبب گردیده اختلافات مسلمانان و اعراب با غربی‌ها بیشتر هم شده البته در این میان عواملی خاصتر وابسته به بین‌الملل نیز بر برخی از کشورها از جمله اسپانیا بازتاب داشته و عملاً سعی گردیده کسانی که ممکن بود در حمایت از بین‌الملل دست به عملیات تروریستی بزنند، منثنی شوند، اما افراط و تفریط در جهت اقدامات ضداسلامی و ضدغربی، مشکلاتی را برای طرفین به وجود آورده.

درین کشورها و سازمان‌های که منتهج به حمایت از تروریسم شده‌اند، نام برخی از کشورها و گروه‌های غرب و مسلمان نیز وجود دارد که همین امر به خوبی خود مسئولیت را بزرگوار است.

آمریکا برای اقدامات خود علیه تروریسم مجوزهای لازم را از سوی شورای امنیت سازمان ملل دریافت کرده و با استناد به این حاشیه‌ها مجوزها فعالیت‌هایش را اشدت بخشیده است.

آمریکا برای تعلق خواسته‌های خود از شیوه‌های مختلفی استفاده کرده و با کمک دوستان و متحدانش گام‌هایی را در جهت تحقق آنها برانداخته است.

این کشور پس از اعلام اسامی افراد کشورهای و سازمان‌های منتهج به حمایت از تروریسم، علاوه بر اینکه محدودیت‌هایی را برای آنها در نظر گرفته و کوشیده با تحت نظر گرفتن اقدامات، ترورها و تلاش‌های آنها، از طریق مسدود کردن بودجه‌ها و حساب‌های بانکی تحت فشارشان قرار دهد و یک گام به وارد آوردن برده‌های نهایی نزدیک شود.

اگرچه در مقطع کنونی آمریکا بیش از همه متوجه افغانستان و طالبان و بن‌لادن است، اما این امر سبب نگردیده نیست به دیگر نقاط جهان می‌انداخته باشد. به‌طوری‌که مستگیری و بازداشت متهمان به ارتقای داشتن با بن‌لادن و با مسدود کردن حساب‌های آنها در کشورهای مختلف که در این راستا صورت می‌گیرد بیانگر این واقعیت است که پس از خاتمه ماجرای افغانستان، متوجه دیگر نقاط جهان شده با آنها تصفیه حساب خواهد کرد.

یکی از مناطق حساس و استراتژیک در برنامه‌های آمریکا و طالبان و کشورهای عربی است که به دلیل وضعیت اسرائیل و فلسطینی‌ها همواره یکی از نقاط پر تنش در جهان بوده و اکنون علیه آمریکا و سیاست‌هایش به فشار می‌رساند. آمریکا که متحد اصلی اسرائیل است طی بیش از ۵۰

از روز ۱۱ سپتامبر که برجاهی دولتی تجارت جهانی در نیویورک فرو ریخت، مبارزه با تروریسم ابعاد جدیدی به خود گرفت و در اولین اقدام آمریکا متحدانش حاشیه‌ای را به افغانستان و طالبان آغاز کرده، همین‌طور واشنگتن با اعلام اسامی ۲۲ نفر به عنوان تروریست‌های بین‌المللی و تعدادی از سازمان‌ها در گوشه و کنار جهان نشان داد که در صدد است در قالب مبارزه با تروریسم، مبارزه گسترده‌ای را راه بیندازد و به همین دلیل برخی از دیدگاه‌های اقداماتش با مصلحت‌ها و اعتراضات همراه شده است. تا زمانی که اقدامات ضدتروریستی آمریکا در افغانستان و علیه طالبان و بن‌لادن علانده و متعزز بود، بسیاری از جهان‌بین و کشورهای از آن استقبال می‌کردند و حتی با واشنگتن همراهی می‌نمودند؛ اما مشکل زمانی آغاز شد که این کشور در صدد برآمد با بسیاری از افراد و گروه‌ها دست به تصفیه حساب بزند و از فرصت به دست آمده برای مقابله با آنها استفاده کند.

البته آمریکا به این واقعیت واقف است که برای دست زدن به این اقدامات، در حرکت را باید صورت دهد تا با حداقل مخالفت و واکنش مواجه شود و از حاشیه امنیتی قابل قبولی نیز برخوردار گردد.

این دو حرکت که عمدتاً در ظهور میانه و ظهور میانه مسلمانان و عرب صورت می‌گیرد، عبارتند از تلاش برای حل مشکل فلسطین با اعلام حمایت از تشکیل کشوری مستقل برای فلسطینی‌ها و جلب رنج‌های کشورهای مسلمان و عرب در مبارزات علیه تروریسم، به این دلیل که اسامه بن‌لادن متهم شماره یک اقدامات تروریستی علیه آمریکا غرب است و در سخنان خود جعوت به این اسامی و عبارات، با آمریکا متحدانش می‌کند. از این رو پس از حوادث ۱۱ سپتامبر در آمریکا موجی علیه اعراب و مسلمانان در نهادها در این کشور، بلکه در بسیاری از کشورهای غربی به وجود آمد که به اختلافات حایل اعراب و مسلمانان با این کشور انجامید.

دری حوادث مذکور محدودیت‌هایی برای اعراب و مسلمانان در برخی از کشورها به وجود آمد و بسیاری از آنها نمونه‌ی این واقعیت است که پس از

اگرچه بارها مقامات آمریکایی و دیگر متحدانشان سعی کرده‌اند طی بیاناتی نشان بدهند که مخالفت اعراب و مسلمانان نیست، ولی چون مغفلان حادانه ۱۱ سپتامبر عرب معرفی شده‌اند و بن‌لادن و ملاشیر نیز به زعم اسلام سخن می‌گویند، این امور در افکار عمومی مردم تأثیر منفی برجای گذارده و سبب بروز مشکلاتی برای آنها شده است، به‌طوری



مقدمه به خنثیاری از قم

وضعیت زنگبار و نارتانیا چگونه است؟

○ نارتانیا و زنگبار از کشورهای قدیمی قاره آفریقا هستند که در دوران برده‌داری از رونق خاصی برخوردار بودند. نام رسمی این کشور در حال حاضر جمهوری متحد نارتانیا است. ولی نام محلی آن مونانگوار و نارتانیا می‌باشد. در حالی که قبل از نارتانیا زنگبار یا آفریقای شرقی آلمان نامیده می‌شد.

این کشور که به صورت فدراسیون اداره می‌شود ۹۲۵۱۸۷ کیلومتر مربع وسعت دارد و در شرق قاره آفریقا در کنار اقیانوس هند واقع شده و مرکز آن «نارالسلام» است. این کشور در سال ۱۹۶۲ از اتحاد «تانگانیکا» و «زنگبار» به وجود آمد و به استقلال رسید.

تانگانیکا تا قبل از قرن شانزدهم تحت سلطه حکومت زنگبار بود. در این قرن پرتغالی‌ها به عنوان اولین گروه اروپایی قدم به این سرزمین گذاشتند. در قرن هفدهم تانگانیکا تحت حکومت سلطان مسقط درآمد. اما در سال ۱۸۸۵ مجدداً اروپاییان کنترل آن را در دست گرفتند. در این سال آلمان بر تانگانیکا تسلط شد و با نام «آفریقای شرقی آلمان» آن را به مستعمره خود تبدیل کرد. پس از آنکه آلمان در جنگ جهانی اول شکست خورد و مستعمراتش سرخسده شد. جامعه ملل این سرزمین را تحت قیمومت انگلستان قرار داد. تانگانیکا در سال ۱۹۶۱ مستقل شد.

وضعیت زنگبار به گونه دیگری بود. از اوایل دوره اسلامی سلسله‌های عرب و ایرانی بر این جزایر حکومت می‌کردند. در سال ۱۵۰۳ پرتغالی‌ها که در صدد ایجاد یک امپراتوری مستعمراتی بودند. این سرزمین را نیز به اشغال درآوردند و آن را پالیکام مستعمراتی خود در آفریقای شرقی قرار دادند.

در سال ۱۶۹۸ آنها از نیروهای امام مسقط شکست خوردند و قدرت را به فاتحان سلطان دادند. در اواسط قرن نوزدهم پایتخت دولت پادشاهی عمان به زنگبار منتقل شد و اعراب نیز از این جزایر برای نفوذ در افریقا و تجارت طلا، عاج و برده استفاده فراوان بردند. ولی در سال ۱۸۵۶ زنگبار از عمان جدا شد و رقابت اقوام و گروه‌ها بروز جنگ‌های گریه کرد که نهایتاً در اواخر قرن نوزدهم تحت الحمایه انگلستان قرار گرفت. زنگبار از آن تاریخ در دست سلطان این سرزمین و نماینده انگلیس بود. از آنکه در سال ۱۹۶۳ به استقلال دست یافت.

در منطقه زنگبار و تانگانیکا پس از مذاکرات فراوان عاقبت در سال ۱۹۶۲ تشکیل یک جمهوری متحد به نام «نارتانیا» را دادند. اتفاقی زنگبار عمدتاً مسلمانانند و اهالی تانگانیکا مسیحی و پیرو ادیان محلی هستند. زنگبار خودمختاری خود را فقط کرده و چون این کشور به صورت فدراسیون اداره می‌شود هر دو قسمت آن سیاست خاصی را دنبال می‌کنند. ولی با این همه در کنار یکدیگر به صورت مسالمت آمیزی زندگی می‌کنند.



حزب الله را تروریست می‌خواند؛ اما دمشق آن را جنبش مقاومت قلمداد می‌کند.

یک مسؤول بلندپایه وزارت خارجه آمریکا در پایان ملاقات پاول و الشرح در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل گفت: تئوری آنها را صبح و بی‌پرده خواند و گفت: «پاول به صراحت گفته است ما روی سوریه برای فعالیت علیه تروریسم و استفاده از نفوذ خود برای جلوگیری از خشونت‌های حزب الله حساب می‌کنیم».

وی گفت: «تروریسم فرصت پیشرفت در حل مسأله اعراب و اسرائیل را از بین می‌برد». فرستاده سوی نیز به نوبه خود دلایل متعددی را مبنی بر نفوذ حزب الله در سوریه و تروریسم بیان کرد.

پاول در پایان ملاقات با فرستادگان کشورهای عرب حضور شورای همکاری در گفت‌وگو با خبرنگاران گفت: خواهان توافق در مورد نفوذ بین تروریسم و مقاومت نیستیم».

وی با بیان این مطلب که می‌توان ساحتها در مورد نفوذ بین دو چیزی که برخی آن را «تروریسم» و برخی دیگر آن را «مقاومت» می‌نامند بحث و گفت‌وگو کرد افزود: «مسأله مهم متوقف کردن خشونت است».

دولت لبنان نیز تقاضای آمریکا مبنی بر توقف تا مین مالی حزب الله را رد کرده و به انتقاد شدید از عملکرد این کشور در برابر مقاومت حزب الله از واشنگتن خواسته است نام این جنبش را از فهرست سازمان‌های تروریستی حذف کند.

در همین راستا: حزب الله لبنان از جهان عرب خواست در برابر فشارهای آمریکا مبنی بر توقف سرمایه‌های این جنبش مقاومت نکند.

روزنامه عربی «البیان» به نقل از عازم موسوی یکی از سولان حزب الله نوشته: «واشنگتن با طرح این مسأله که در صدد بی‌ثبات کردن نظام بانکی لبنان و فشار بر سوریه و ایران است که از مبارزه حزب الله با نیروهای اسرائیلی برای آزادسازی مزارع شیعا حمایت می‌کنند، از این رو باید یک موضوع عربی قاطع و عروشی مبنی بر ضرورت جدا کردن مقاومت از پدیده تروریسم اشغال شود».

در همین حال سیدحسن نصرالله دبیرکل حزب الله لبنان نیز گفت: «هدف قرار دادن تاراجی‌های این حزب گفتمی است که پس از آن ۶۳ پیچه در صفحه».



سالی که از تشکیل این کشور می‌گذرد، همواره با سیاسی که در پیش گرفته به اختلافات دامن زده و مخالفتها علیه خود را تشدید کرده است. به همین دلیل پیش‌بینی می‌شود در کنار طرح‌ها و برنامه‌هایی که در مورد تشکیل کشور مستقل فلسطین ارائه می‌شود، «گرونها» و حشای ر نیز شاهد باشیم.

چند هفته قبل، اردنیا اعلام کردند که آمریکا وعده داده به هیچ‌یک از کشورهای عربی حمله نکند؛ ولی این ادعا از سوی کاخ سفید تکذیب شد. از آن پس فشارها علیه عراق و حزب الله لبنان شدت گرفت و رایندهای سیاسی نیز افزایش یافته است. در این میان وضعیت حزب الله لبنان بیش از دیگر گروه‌ها و کشورها حادث شده است. زیرا از حزب به دلیل دست داشتن در اقدامات ضد آمریکایی و گروگانگیری سالیها چندین بار، همواره از سوی واشنگتن یک کانون خطری تلقی می‌شد و آمریکا در صدد بود در جهت مقابله با آن دست به اقداماتی بزند.

حزب الله پس از خروج اسرائیل از جنوب اگرچه اقداماتی به عمل آورده تا خود را اوضاع جدید سیاسی لبنان همتاگ سازد ولی رشد گرایشهای قومی و فرقه‌ای و مشکلائی که بین این گروه با دولت پیش آمد، سبب گردید اختلافات افزایش یابد و به مرحله خطرناکی برسد.

دولت لبنان که در صدد بازسازی جنوب است مایل به مسلح بودن گروه‌ها نبود و تمایلی به کشش با اسرائیل ندارد. اگرچه اختلافی بر سر مزارع شیعا بین سوریه لبنان و اسرائیل وجود دارد و حزب الله نیز دست به عملیاتی علیه اسرائیل در این منطقه زده ولی شرایط جدید به‌عنوان ناگوارتر از دوران اشغال جنوب توسط اسرائیل می‌باشد؛ چون آمریکا بر صدد است به هر طریق ممکن حزب الله را مهار کند و آن را به یک گروه غیرقانونی تبدیل نماید.

آمریکا رایندهای را با کشورهای دوست و حامی حزب الله آغاز کرده که تاکنون به نتیجه مطلوبی نرسیده است. این کشور که در صدد وارد آوردن فشار به حزب الله می‌باشد، دست به اقداماتی برای جلب رضایت تهران و دمشق زده و با این همه توانست هم‌راهی این کشورها را جلب کند. از آن جمله ملاقاتی بود که بین کوبلی پاول و فاروق الشرح و زاری خارجه آمریکا و سوریه در نیویورک صورت گرفت که نتیجه‌ای در بر نداشت. آمریکا

انسان کامل

به انگیزه آغاز ماه خودسازی و نفس کشی:
ماه مبارک رمضان

یهمن فرزین - اسپهان



باز فرموده که انسان را به هر نحو و سستی که بخواند می کشاند. بعضی وقتها هم از آنها به عنوان «افرواح» یاد شده. روح القدس، روح الطمع و امثالهم نیز!

ریشه همه بدبختی ها و گرفتاری های انسان در درون خود او و در نفس اوست. متشدد و مبداء همه ناپسندیدها و مصیبت های بشر در نفس اوست. آنجا که حسادت، کینه طمع، نفرت، خودخواهی، حرص، دگر و سرکشی و قتلدهای گزافان روزافزون قرار دارند، و اینهاست که انسان را از سعادت و خوشبختی دور کرده و با وجود همه امکاناتی که خداوند فراختر از این گناهانست، سر در گریبان در هالهای از غم و اندوه در منجذاب خلقی از خواسته های نفس مریض مبتد و با می زند. در مریاب به دنبال سعادت و رفاه می گردد انسانی که به لحاظ جسمی سالم یا ناکامل است. به دلیل وجود میکروب یا ویروس مریض می شود. ویروس این میکروب ویا مظاهر و امثالهم و طمع و حسادت و بهیه آنچه گفته شده نیز میکروبا و ویروس های نفس انسانند که موجب دور شدن انسان از خوشبختی و سعادت هست، رعایت بهداشت، تغذیه صحیح و آب و هوای مناسب و رساندن ویتامینها و پروتئین مورد لزوم بدن و ورزش موجب سلامتی جسم ما می شوند.

کلیه دستوراتی که در اسلام هست نیز - سواي اخلاق - همگی موجب سلامتی نفس ما می شوند که نشان و روزه بزرگترین و مهمترین آنست که البته مشروط به شروطی است که فعلاً جای صحبت آن نیست.

انسان برای میزان بودن قند و چربی و کلسترول و فشارخون خود دستگامهایی ساخته و آزمایشاتی می کند که قی القالب لاگر فشارخون بالا بود یا انجام کارهایی آن را پایین آورده متعادل کند اما تا به حال برای اندازه گیری میزان حسادت و طمع و امثالهم در وجود خودش وسیله ای درست نکرد! ولی اگر بتواند قدری در خوش فرو رفته و با خوشبختی خویش تنها باشد و فکر کند و حرف بزند و به بررسی خود بپردازد،

بقیه در صفحه ۲۷

آن قدر پیچیده و بفرج شده که سالها تحصیل علم می خواهد که بشود قدری از آن را فهمید!

امروز بین ساده محمدری (ص) تخصصی شده طوری نیست که همه افشار جامعه آن را به راحتی بگویند. یک طور دیگری شده. طور دیگری بیان می شود به شکلی که اگر پیروان روزهای ابتدایی رسول خدا اینک زنده شوند برای درک شریف خوش به زبان امروزان نیاز به سالها تحصیل داشته باشند!

یکی از مسائلی که نمی شود از مسخراتی ها و کتب و نوشته ها پرستی درک کرد و به حقیقت آن می برد. مسأله کمال و انسان کامل است. خداوند تبارک و تعالی پیشتر از انسان کامل معرفی نموده و از ما خواسته که ایشان را الگو قرار داده و سعی داشته باشیم که همانند آن بزرگرمه بشویم و دستوراتی که برای رسیدن به آن الگو داده شده اما متأسفانه ما مسلماتها فقط شرایط ظاهری آن حضرت را در نظر داریم. آن هم نه پیراهن سفید رنگ و تمیز و نه آن مویهای شانه شده روغن زده آن بوی خوش و رایحه خوشنشین طبری که استفاده می فرمودند بلکه فقط عیضات آن حضرت مورد نظر است. چهارده قرن قبل پیشتر به خداوند یگانه سواک می زدند ولی امروز بسیاری از پیروان ایشان با شتی به نام سرگرم به طور کلی آشنایی ندارند و وقتی که به آنها نزدیک شوی بوی بد و نازاقت کننده دهانشان آدم را می آزارد و به جای استفاده از عطر، بوی بد عرق بدشان را و از به مشام اقرطیان می کنند. بگناییم و بگناییم که این ایرودا آنقدر زیاد است که شاید دهها مجله هم برای بیان آنها کم باشد.

اما کمال چیست؟ می شود به جای کمال کلمه سلامتی را به کار برد و می شود انسان کامل را هم همان انسان سالم خواند! زیرا در سوره مبارک بقره از انسان ناکامل به عنوان مریض هم نام برده شده آدمی در حالت اولیه خود کامل یا سالم بوده ولی دچار امراضی شده که حضرت علی (ع) از آنها به نام «اسنان سرکش»

پیروان حضرت موسی (ع) با اینکه معجزات آن حضرت از قبل عصابی که از خدا

می شد و به بیاض و شکفته شدن رود نیل را به چشم دیدند، ولی در غیبت آن حضرت که جهت نیایش با پروردگار به کوه رفته بود، مجسمه گرسهانی از طلا را که شخصی به نام سامری ساخته بود خدای خود قرار داده و به پرستش آن مشغول شدند و مومی و معجزات و تصاحیشت را به طاق فراموشی سپردند.

لحدها پیروان حضرت عیسی (ع) هم که از کودکی و در گهواره با مردم سخن می گفت و صاحب معجزات و کرامات بزرگ بود، تا آخرین روزهای که در میان مردم بوده به بیش از دوازده نفر رسید که یکی از همانها نیز به نام یهوودا السوریوتی ایشان را به ما موران رومی که به تحریک یهودیه برای دستگیری ایشان آمده بودند، معرفی نمود و وفادارترین پیرو آن حضرت شخصی به نام «طرس» بود.

اما حضرت محمد (ص) که صاحب معجزاتی چشمگیر مانند موسی و عیسی نبود، با تنها معجزه اش قرآن تباری پیروانی شد که تا پای جان می ایستادند و می جنگیدند و شهید می شدند و زیر سخت ترین شکنجه ها دست از عقیده و ایمان خود بر نمی داشتند. اسلام در زمان حیات ایشان از مرزهای حجاز گشته و هزاران هزار پیرو از جان گلشنه شدن و معتقد پیدا کرد چرا که بین حقیقی محمد (ص) بسیار جامع و کامل و در همان حال متقنی، مثال و ساده و قابل فهم بود به طوری که عین حرب بیابانگرد و قبیله پای صحبت پلیدی می نشست. آنقدر آگاهی و شناخت از دین اسلام پیدا می کرد که از پی پرستی دست برداشته آماده جهاد می شد. اما امروز چه؟ امروز با وجود و حضور برخی از کشورهای عرب که اسلام را بهانه کرده اند دیگر اسلام آن سادگی و شفافیت را ندارد و آن طور قابل فهم و درک نیست که همانند سابق بتواند غیر مسلمانی را جذب کند بلکه فهم آن به قدری مشکل و مسائل

عجیب تر از علم در ایران

امید و تنظیم اسماعیل رحیمی

بزرگ و نهنگی ابراهیم است که جبهه‌ای آسان گونه بدنی جبهه‌ای مانند شیر دارد. از آن جهت این مثال را برایتان عنوان کردم که بیشتر شما عزیزان آن را دیده‌اید. در اندیشه‌های دیگر نیز چنین تشبیه‌هایی وجود دارد که در طول این مقالات به آنها خواهیم پرداخت. آنچه علم را بیشتر محتاط کرده است وجود کلاشان بسیار است چرا که سوء استفاده از این عقاید و وقایع بسیار رواج دارد اما باید که باعمل و احتیاط و پراوری آزمایش‌های دقیق که به مدد علم پیشرفته امروز فراهم است می‌توان مرز بین واقعیت و خرافات را تمیز داد.

وجود درختی که از آن خون فراوان می‌کند سؤالی است بسیاری را به ذهن می‌آورد که مهیتر این آنها را ما نیز اینجا برایتان طبقه‌بندی کرده و بررسی می‌کنیم.

فقد آیه‌ای و هغه می‌تواند توسط خود فلسفه‌ها به صورت فیزیکی مثلاً طریق لوله‌های بزرگی بجام گردد.

در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت این کار دشمن است و می‌توان از طریق سپهرهای خاصی و اوله‌های بسیار بزرگی دست به چنین کاری زد اما در ادامه باید اضافه کرد به ذرات خون توسط رده‌های کارشناسان ما که به تلاشی نخواستند ناشان فعلاً فاش شود کنترل شد و به وقت قبل و بعد از بیرون آمدن ماده قرمز رنگ مورد آزمایش قرار گرفته و چنین احتمالی صددرصد مردود اعلام گردید.

با این مایع قرمز رنگ واقعاً خون است شاید فقط ماهیچه‌ای قرمز رنگ باشد و از جهت آن نمونه‌های خاصی داشته که شبیه آن به این رنگ است.

البته درختانی وجود دارند که دارای انواع خاصی‌اند حتی این خصوصیت در بعضی از گیاهان وجود دارد مانند خشکسالی و گیاه محلی به نام شکر که از آن ماهی به غلظت شیرین‌تر می‌زند که سفید هم هست اما این مایع قرمز رنگ پس از نمونه‌برداری در یک آزمایشگاه، نوعی خون نادر شناخته شد و این قرص را که ممکن است مسخ یا شیرمای قرمز رنگ باشد مردود اعلام کرد. همچنین این درخت از نوع چتر معمولی است.

شاید ترکیب شیمیایی خاصی در پوست درخت مذکور و متشابه اینها تعجب‌گرفته که به دلیل حساسیت به صدا یا گویا یا سرما این واقعه به وقوع می‌پیوندد.

با کمی دقت به این سزالی‌ها می‌بینیم که این نظریه‌های بسیار زیاده و اندکی هم خیال‌پردازانه است اما باید عنوان کنیم در درجه اول با توجه به پیشرفت علم امروز و ساخت سیستم‌های میکروبی و شیمیایی و یا ترکیبات شیمیایی امروزه این سؤال چندان هم بی‌ار و گستاخانه نبوده و نیست.

چندی پیش نظریه‌ای در ایتالیا در مورد یکی از مجسمه‌های مذهبی به کار رفت که در مطبوعات جنجالی بسیاری برپا گردید، یکی از پرسش‌های ایتالیایی نظری در مورد مجسمه‌ای که خاصیت

خاص شروع به تراش مایع قرمز رنگی می‌کنند که از طریق آزمایش‌های انجام شده به گسره خونی نادری تعلسق دارند.

در بافت‌های از مرحوم علامه طباطبائی و مرحوم مجلسی از این درختها و منقعه مورد نظر پلا شده که نشان از آن دارد که این اسامید از

زردی که آنها را دیده‌اند. این درختهای عجیب که تنها سالی یک بار و آنهم در صبح و ظهر علشرا دچار تراوشها و خونریزها می‌شوند. عقیده مذهبی خاصی به وجود آورده‌اند به طوری که بسیاری از مردم از این منقعه به عنوان منقعه‌ای مقدس یاد می‌کنند چرا که در کنار این سه درخت اهلزادگی به نام امیرالمؤمنین محمد قرار دارد که از آن نیز در هنگام حضورمان جریان غریب‌الباروری را ثبت کردیم که در شماره‌های آینده به آن اشاره خواهیم شد.

از نکات عجیب دیگر این سه درخت وجود برگیانی است که در پایین روی آنها اسباب خاصی کشی می‌بیند که تنها با دیدن آنها می‌توان به طور کلی رسید. این منقعه به شدت کنترل می‌شود و از سوی اهالی آنجا بسیار اهمیت دارد.

بحث و بررسی این واقعه

۱- علم چه می‌گوید؟

اگرچه امروز، علم پیشرفته‌ای زیادی کرده است اما وقایع و حوادث بسیاری وجود دارد که همچنان در پرده‌ای از ابهام باقی مانده البته باگفته‌اند که این روند ادامه خواهد داشت چرا که هر کشفی به کشفهای دیگر منجر می‌شود و به قول فیلسوف حکیم ابوعلی سینا هر فرد از شکلی آگاهی در میان بینی. امروزه نظر علم در مورد این گونه وقایع چندان روشن نیست و تحقیقات همچنان ادامه دارد و اگر نظریه‌ای هم داده می‌شود با احتیاط و نه مطلق می‌باشد. اگر در طول تاریخ بشر و زمین دقیق شمیم خواهیم دید که از زمانهای کهن نیز وقایعی وجود داشته که بیشتر جنبه الهامی داشته است. نیاکان ما در گذشته‌های دور هرآنچه را که توضیحی برایش پیدا نمی‌کردند اقدام به پرستش آن و یا عبادت یا آن می‌نمودند.

به طور مثال تصاویر عجیبی در اهرام تلاک دیده شده که قابل توجه نیست مانند تصاویری از انسان که نیسی حیوان و نیسی آدم بوده‌اند. اثر مشهوری که همچنان جزو عجایب فلکانه برپای مانده مجسمه

از درخت خون در ایران
صبح عاشورا خون می‌ریزد

در طول تاریخ کهن این کره حاکمی عجایب و وقایع بسیاری رخ داده و می‌دهد این حوادث به حدی عجیب است که باور آنها برای بسیاری از مردم دشوار است. از این شماره قصد داریم شما را با پهلای از این وقایع عجیب ولی واقعی آشنا کنیم.

آیا می‌توانید در ایران عزیزمان بالغ بر ۷۰۰ مورد عجیب وجود دارد که خیلی‌ها از آن آگاهی ندارند؟ در تاریخ به وفور در مورد عجایب جهان اشاره شده که پهلای از آنها واقعیت و پهلای دیگر درجه شایع و نقل قولهای افراد بوده از جمله این وقایع گزارشهای تکان دهنده‌ای در مورد تشبیه‌ها و با صابوری است که می‌گیرند و از چشمانی آنان خون جاری می‌شود که بسیاری از آن به فال به گرفته و وحشت زده می‌شوند.

اسکندر کبیر تصمیم گرفت روی میسگرانی یعنی قدرتمند شدن و حکومت بر تمام بلاد دنیا را واقعیت تبدیل کند، او بی‌برانه و در زمانی نسبتاً طولانی به

جهیز لشکر خود پرداخته بود. درست زمانی که قصد غریب‌تر برای کشورگشایی فرا رسید غرق از سر و روی مجسمه‌ای به نام اورتوس که یکی از خدایان محسوب می‌گردید، جاری شد.

این واقعه تاریخی که در کتب قدیمی هم قید گردیده است اسکندر را دچار فلجی بزرگی نمود به حدی که برای مدتی از فکر حرکت دادن لشکرش منصرف شد تا اینکه بزرگی به نام هارلیستاد که از اهالی لیبریا محسوب می‌شد وی را از تنگنا و وحشت بیرون آورد و به او وعده داد که هیچ مورد نگرانی‌کننده‌ای وجود ندارد و اسکندر می‌تواند آن را به فال نیک بگیرد.

اسکندر نیز با خیالی آسوده حملات خویش را آغاز کرده و فتوحات بسیاری کرد. البته این واقعه در طول تاریخ بسیار است و متشابه آن هر سال در منقعه‌ای از ایران به نام رزآباد که در دامنه‌های الموت واقع شده رخ می‌دهد. منقعه الموت منقعه‌ای کوهستانی با تعداد زیادی روستاست که به عدد درخت عجیب در آن وجود دارد. درختها از نوع چتر و دارای برگهای ریزی می‌باشند. حدود ۸۰ سال دارند درختها کاملاً طبیعی است و هیچ گونه دست کاری در آنها نشده است. این درختها هر ساله در یک ساعت



قیمت ها پرواز خواهد کرد

ملی روزهای آینده توقع سه اتفاق در اقتصاد ایران قابل پیش بینی است. پیش بینی که با توجه به شرایط اقتصادی - سیاسی ایران باید احتمال وجود خطا را نیز در آن چنی گرفت. اما به هر روی نخست دگرخی شدن ارز را باید یکی از رویدادهایی دانست که براساس اعلامهای رسمی و نیمه رسمی تا ماههای آینده انجام خواهد شد و نرخ برابری ریال و دلار صان ۸۷۹۰۰۰ ریال خواهد بود.

دومین نکته کاهش نرخ سوء سرصفه های بانکی و سهولت اعتباری این بانکهاست به طوری که شورای پول و اعتبار این روزها سخت در اندیشه کاهش نرخ سوء سرصفه و با در نظر آوردن کاهش یک درصدی این نرخ که از سوی بازار طرفداران این سیاست ناگفتنی تلقی می شود احتمال موافقت این شورا با کاهش مجدد نرخ سوء بسیار بالاست.

و اما احتمال آخر اینکه حوادث افغانستان و بحران جهانی ناشی از نیرویسم و کمرویی اقتصاد جهانی به طور مشخص کاهش شتاب رشد اقتصادی توسعه یافته جهان همچنان اثر مطلوب خود بر بازار جهانی نفت را حفظ خواهد کرد و با وجودی که بهای نفت در هفته گذشته به پایین ترین عدد در ۳۰ ماه گذشته رسید باز هم باید منتظر سقوط مجدد بهای بشکه های سیاه نفت ماند.

حال اگر فرض را بر این نهیم که هر سه این رخدادها در ماههای آینده به واقعیت بدل شوند، انگار این پیش بینی می تواند ابعاد گسترده تری نیز یابد.

کاهش بهای نفت خام کاهش درآمد ملی ایران را در پی خواهد داشت و عرضه دلار و دیگر ارزهای خارجی را نیز کاهش خواهد داد. از سوی دیگر لازم است برای جلوگیری از سقوط قیمت

تک نفرخی شدن ارز و باید یکی از رویدادهایی دانست که بر اساس اعلامهای رسمی و نیمه رسمی تا ماههای آینده انجام خواهد شد و نرخ برابری ریال و دلار صان ۸۷۹۰۰۰ ریال خواهد بود

ملی و حفظ ارزش آن دولت ذخایر ارزی خود و احتمالاً وجهه استفاده نشده در حساب ملزات ذخیره ارزی را به بازار عرضه کند. علاوه بر این کاهش بیشتر بهای نفت از سواط آن به زیر ۱۶ دلار برای هر بشکه که بوجه سال آینده با این نرخ عرضه خواهد شد، ممکن است دولت را برای پرداخت هزینه های خود وادار به استقراض از سیستم بانکی کند و در این حال تن دادن به کاهش ارزش پول ملی را اجتناب ناپذیر سازد.

به این ترتیب استقراض دولت از نظام بانکی و کاهش ارزش پول ملی دستاورد یکدیگر را خواهد گرفت تا خود به کارشده در سالهای اخیر را باز جبران کند و سر به افزایش چشمگیر قیمت ها در داخل کشور بگذارد. اما امر به همین جا نیز ختم نخواهد شد و در چنین شرایطی و در حالی که نرخ تورم از نرخ سوء سرصفه های بانکی (که فرضی بر آن بود که چند درصدی نیز از آن کاسته خواهد شد) بیش خواهد افتاد بخش بزرگی از نقدینگی جمیع از بانکها و حسابهای شخصی افراد خارج و به سوی معاملات کالاهای بادوام سوق داده خواهد شد و به این ترتیب بازارهای کالای خلا سگد ارز و استغلات باز دیگر با افزایش ناگهانی مواجه شده و خود به خود بیش آمده بامن خواهد زد.

به این ترتیب در ماههای آینده که ماههای آخرین سال جاری نیز خواهد بود (ماههایی که به خاطر نزدیکی به روزهای پایان سال شاهد افزایش سستی قیمت ها نیز هست) اقتصاد ایران با ترومی

ناهارسته مواجه خواهد گشت که عده دلائل بروز آن نیز در جوده های خارج از اراده و عملکرد دولتمردان فرماندهان اقتصادی داخلی روی داده است. حال با پیشرف این پیشگویی باید چارچوبی آشتید نافر کشین زمان ممکن توان بیشتر موانع را بر سر راه این افزایش ناگهانی قیمت ها قرار کرد.

با نگاهی به تواناییهای داخلی اقتصاد ایران و قدرت ابتکار دولتمردانش بعد به نظر می رسد که بازوهای داخلی اقتصاد ایران تاب مبارزه با این بورس ناگهانی را داشته باشند چرا که دست بر زن در هر یک از سیاستهای ارزش تعیین شده در اقتصاد کشور که به طالع اسباب بروز این تورم را ایجاد کرده خود نیات ریز و هشت و پنهان و پنهانی خواهد داشت که در نهایت معلوم نیست ازوما به سوء مصالح بقصدت کشور باشد. اما از سوی دیگر حربه سهل الوصول تر و چه بسیار گذارتی در اختیار سیاستمداران ایرانی است که می تواند با تکیه بر آن با صرف حداقل انرژی به پشت سر گذاردن این بحران امیدوار شوند.

هفته گذشته در شرایطی که بهای نفت روند نزولی خود را آغاز کرده بود وزرای نفت عضو سازمان «ایک» گرد هم آمدند تا راههای مقابله با کاهش قیمت و حفظ برآمدهای ارزی خویش را بررسی کنند. اما این جلسه صبح دیگر حشاد این سازمان در یکی دو سال اخیر نتوانست اثر چشمگیری در قیمت های جهانی نفت گذارد که اگر این توان را داشت کشورهای عضو از جمله ایران می توانست به لحاظ به پیشواز شوکیهای اقتصادی بروند که در کمین اقتصاد این کشورها نشسته است چرا که معضلت برنده با حفظ ارزش نفت خام در بازارهای جهانی و تثبیت درآمدی ارزی خویش حداقل ازار لازم را برای ردها و بی با چنین بوداقتی ر اختیار دارند.

و بهرین علت ناگاه آمدن نشست های بی وزری در این شش ایک نیز آن است که در حال حاضر تنها یک سوم تولید نفت در جهان در اختیار این سازمان است و هر تغییر در این رقم نخواهد توانست تأثیر قابل ملاحظه ای بر بازار جهانی نفت بگذارد.

سازمان که «ایک» عضو جدیدی نگرفته است و حتی در سال ۱۹۸۵ «کاف» نیز از این سازمان خارج شد تا رفاهی قدرتمندی صحر رومیه عمان، نزول، نیکریک و حتی آمریکا با سیاستهای خود تصمیمات این سازمان را



آیا تقسیم نهادهای موجود در کشور
شکل غیرقابل حلی ایجاد
کرده که مسؤولان، قانع
از عبودیت مشکل لا ینحل
دیگر در اندیشه جامعهای
استان یا ایالت و برهم زدن
نقشه کشور افتاده اند؟

آیا باز هم باید حرکت کند اصلاحات
در جامعه را بر گردن موانع
موجود در راه گذارد یا به
اهمال یا منفعت طلبی و
کم کاری متادبان
و راهبران اصلاحات
اعتراف کرد؟



وای حفظ بهای نفت یا افزایش آن
برای کند.

این روزها که دیپلماسی
خارجی ایران فعال ترین ساحت
خود را سپری می کند، بهترین
فرصت است تا با معیدن روحی
نازه در این سازمان و پندرش
اعضای جدید و صافنگی با برآمد کنندگان
غیرتخصصی، کشورهای این سازمان را بتواند با تأییدگزاری
بر تریح جهانی نفت خام متع از ورود ضربه های تور از
انتظار به اقتصادهای نفتی خود شویند.

مختصاتهای قدرتهای سیاسی

یکی از اعضای هیأت رئیسه مجلس شورای
اسلامی که از افغان عضو مرکزیت جبهه مشارکت
مؤثرترین حزب سیاسی کشور نیز هست و به این
ترتیب از راهبران اصلاح طلبان در فضای سیاسی ایران
به شمار می رود در آخرین تحلیلی خویش از علل که
شدن حرکت اصلاحات سیاسی «اقتصادی - فرهنگی در
کشور به ویژه در دوره دوم ریاست جمهوری محمد
خاتمی» به کمبود امکانات و قدرت نزد اصلاح طلبان
شاره کرده و گفته است در حال حاضر بیش از ۲۵ درصد
قدرت سیاسی کشور در اختیار اصلاح طلبان قرار ندارد
و به این ترتیب این عده در نبرد قدرت با ۷۵ درصد
دیگری که بستگی به اهداف اصلاح طلبان نداشته و بر
اگره های قدرت سیاسی - اقتصادی جامعه مستلزمند
نمی توانند حرکت چندانی داشته و اهداف پیش
اصلاحات را بر عمل پیاده کنند.

این ادعا اگر از سوی اعضای حائلی هوادار اصلاحات
عرضه می شد چنان قابل تأمل نبود و می شد آن را در
کنار گستره ضلالت و بدگمباییهای رایج در فضای سیاسی
ایران نهاد اما حال که به عنوان یک تحلیل سیاسی از
سوی یکی از بلند مرتبه ترین اعضای جبهه اصلاحات
مورد تأکید قرار گرفته شایسته دقت و تأمل است تا

درجه فرستی آن و درین اش فکر
حاکم بر رهبران جناح اصلاحات
اندکی بیشتر شناخته شود.

پس از برگزاری سه انتخابات
در چهار ساله اخیر و برگزیده شدن
رئیس جمهور، نمایندگان مجلس و
اعضای شوراها از سوی مردم عملاً و با
خواست ایشان ریاست در قوه از سه قوه حاکم بر
کشور، ملت و مجریه و علاوه بر آن هدایت شوراها
اسلامی شهرها و روستاها به دست کسانی داده شد که
دست کم در طایفه خود را هوادار اصلاحات می خواندند و
به این ترتیب بر اساس عرف سیاسی جهان با قرار گرفتن
سککن در مرجع قانونگذاری و اجرایی در دستان این
جناح بخش عده افره های قدرت سیاسی کشور (بسیار
بیشتر از ۲۵ درصد) به این نگرین تلقی گرفتند اما ناوجه
به ساختار منحصر به فرد قدرت در ایران که بر اساس
قانون اساسی و برای لحاظ شخصه های اسلامیت نظام
شکل گرفته است در نگاهی واقع گرایی می توان نهایه ای
دیگری از قدرت و تأثیر بر اساسی قانون در ایران شناسایی
کرد از جمله نفوذ رهبری نهاد شورای نگهبان، مجمع
تشخیص مصلحت نظام و نهادهای نیروهای مسلح جمهوری
اسلامی ایران.

حالی برای واقعی جلوه کردن اندکی آن عضو محترم
هیأت رئیسه مجلس باید پنداشت که فئاد و پنج درصد
قوای سیاسی مورد اشاره وی را که از تسلط
اصلاح طلبان خارج است می توان در میان این نهادهای
مستعبر کرد.

در حالی که نگاهی در بیکر به این نهادهای تابع جالب
از جهی در اختیار خواهد گذاشت، عملکرد نهاد رهبری در
طی ۳۲ سال پس از انقلاب نشان داده است این نهاد به
عنوان ستون حیمه حسیه بر آن بوده است که در
قلب جمهوری و بر مصلحتی به اجرای احکام دین
اعتماد کند و با شعار قرار دادن «عیزان را می ملت است»
هیچگاه با رأی و نظر مردم مسلمان ایران مخالف نکرده

و پشتیبان آن بوده است.

نیروهای مسلح نظام نیز به فرماندهی بهادر رهبری و
بر اساس قانون اساسی از مداخله در امور سیاسی منع
شدند و عملکرد آنان نیز در طی سالهای انقلاب مؤید
هستی ابد است.

قوای قضایی کشور نیز به فرض آنکه در این
تقسیم بندی در فهرست اصلاح طلبان قرار بگیرد باز هم
به لحاظ قانونی در جایگاهی قرار گرفته است که
مضمرات مجلس و قوای قانونگذار کشور می تواند دورا
به هر سمت که خواست و اراده عموم مردم است سوق
دهد.

و اما نهادهای شورای نگهبان نیز که به طایفه در علم و
بر حسب وظیفه ای که قانون اساسی بر دوش وی نهاده
است گاه با مصوبات مجلس شورای اسلامی مخالفت
نموده و با تأیید صلاحیت نامزدان شرکت در انتخابات
به شورای خاص عمل می کنند در بار «مجموع» قرار
گرفته که با جمع کردن رهبران جناحهای گوناگون
سیاسی و نظرات مختلف در کنار یکدیگر اختلافات
مجلس و شورای نگهبان را به دست یگانگی و مصلحت
پیش می برد و نگاهی به آمار عملکرد مجمع تشخیص
مصلحت نظام این ادعا را تأیید خواهد کرد که در اکثریت
آرایی که از این مجمع صادر گردیده است در نهادهای
بر اساس مصلحت نظرات نمایندگان مجلس شورای
اسلامی بر کفه سنگین ارازو قرار گرفته و عبورده یا به
مجمع پیوسته است.

حال به این ترتیب آیا باز هم باید حرکت کنند
اصلاحات در جامعه را بر گردن موانع موجود در راه
گذار یا به اهمال یا منفعت طلبی و کم کاری متادبان و
راهبران اصلاحات اعتراف کرد؟

سوکومی مسؤولان ایالت یا استان

در روزهای گذشته در یکی از کیندهای تخصصی
دولت طرحی مورد بررسی قرار گرفته که براساس آن
ایران به ده ایالت تقسیم خواهد شد و مسئولان فعلی در
قلب این ده ایالت قرار خواهند گرفت، طرحی که در
هوز به مرحله تصویب نرسیده اما با در نظر گرفتن
مجموع گرفتارهای کشور و تجربیات گذشته در این
زمینه عجیب و ناگوار به نظر می رسد.

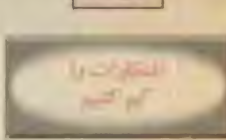
متوزیر تقسیم استان خراسان به دو سه یا پنج
استان در مجلس شورای اسلامی گشوده است و هنگام
آشوبهایی را که پس از اعلام تقسیم این استان به سه
بخش در طایفه های شرفای استان به راه افتاد به خاطر
دارد. این طرح از آن بزره بزرین افتاده است.

حکته آنجاست که در شرایط کنونی آیا
تقسیم نهادهای موجود در کشور اشکال غیرقابل حلی
ایجاد کرده که مسؤولان قانع از صدفا مشکل لا ینحل
فیکر در اندیشه جامعهای استان یا ایالت و برهم زدن نقشه
کشور آمده اند؟ آیا هر بار که چنین مدعی در دستور کار
دولت قرار گرفته وضع از آنچه با پیش از آن بوده
وکیوم تر گردیده است پس چرا باز سرفایی از این دست
تقسیم می شوند تا فواید و اثرزی محدود دولت که شایسته
هزینه شدن در نظام دینی و اسلامی کشور است در
راغهای قریبی یا بیراهه مصرف شود؟

مقدمه



بازتاب



توسان واهی نامه‌های شما را در این بخش می‌خوانم. متوجه شدم که بعضی از شما گله و شکایت کرده‌اید که دولت برای ما چه کار کرده است؟ چرا دولت امکاناتی برای غربی جوانان و اشتغال به کار آنان فراهم نمی‌کند؟ چرا دولت به مشکلات جوانان نمی‌اندیشد؟ شما که این همه از دولت تلافی و توقع دارید آیا تا به حال از خود پرسیده‌اید که شما برای دولت و کشور چه کار کرده‌اید؟ شما جوانی که لاکور از سرمایه‌های دولت و بیت‌المال استفاده و به کمک آن تحصیل کرده و می‌کنید آیا توانسته‌اید فقط در حد خود خود کاری اگر چه کوچک برای این دولت انجام بدهید؟ هیچ‌گاه بیکطرفه به نفعی نروید و اگر رفتید کسی هم انتفاع داشته باشد. من هم مثل شما جوانم. آموخ و آرزو دارم، ضرورتی زیبایی دوستی شور و هیجان و همه همه مانند شما جوانان در وجودم چون شعله‌هایی سوزان زبانه می‌کشند وای آنقدرها هم دولت و مسئولان را به علت برخی مشکلات سرزنش نمی‌کنم. مسئولان کشور و دولت باید به فکر مسائل اجتماعی باشند که باید به مسائل اقتصادی و فرهنگی فکر کنند و از همه بیشتر همیشه باید مراقب سببه‌های دولتهای تیفان صنعت باشند. پس این من جوان هستم که باید از

توقعات خود کم کنم تا بتوانم بهتر و متعلق به به مشکلاتم فکر کنم. شما بطور فکر می‌کنید؟ چرا شما به جای اینکه به تحصیلات و فلان هنر پیشه و بهمان خواننده و فلان فیلم و خلاصه بهمان مد لباس و کفش فکر کنید و تازه به آنها هم انتظار بیهوده و پرچ می‌کنید و ساعتها وقت خود را صرف آنها می‌کنید به فکر سازندگی و پیشرفت و اثری کشور خود نیستید؟ چرا از تفری و پیشرفت، فقط فرهنگی و نظیر را گرفته‌اید، و اگر کشورتان برایتان در رسیدن به این پیشرفت‌ها ابعیتی ندارد پس حق هیچ‌گونه اعتراضی هم ندارید و بی جهت دولت را منهدم نکنید. آیا نمی‌دانید که پیام آور بزرگ خداوند و راهنمای انسانها به سوی سعادت و خوشبختی، حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند: «علم را فراموشید حتی اگر در چنین باشد» پس چرا ما در این مسیر سبقت می‌گیریم؟ چرا شما با فرهنگ غنی و دین انسان‌شمار خود جلو نمی‌روید؟ چرا شما به غربی ارزش معنویت و دین‌داری بخش راه‌دهی نکنید و از آنها صنعت و پیشرفت را نگیرید؟ که این معامله‌ای سودآور است نه اینکه با گرفتن علم و دانش از آنها بین خود راهم از دست بدهید و فراموش کنید. شما می‌توانید دین و علم را به هم پیامیزید. سپس آن را به غرب ارزانی کنید و تازه به آن هم مباحثات کنید. راستی به چه معامله‌ای پرسود می‌گویید؟ آیا اینکه سر یکی از طرفین بی‌کلام باشد. سردآور و مفید است؟ که این سادانه خود معضالتی برای توسان که به معامله با غرب برخاسته‌ای دین و ارزش خود را دادی چه گرفت؟ آیا غرب حاضر است با خودش چنین معامله‌ای بکند؟ حتی مردم اروپا و آمریکا هم به این معامله می‌خندند! کسی بیشتر و متعلق تر فکر کنید. با چشمان تیزبین و فکر بکته‌منج خود به مسائل کشور و اطرافتان فکر کنید. تا بتوانیم دست در دست هم برای سرفرازان بیرونی بپایند. باید و مترقی سبازیم. از آینده در ذهن انشاهی بعد به عنوان انسانهای می‌فید. بی فکر و ندانم کار مطرح نیستیم. م- لوجاری

با آمدن تکنولوژی مخابرات و خرید و نصب آن که به راحتی و در حد قابل توجهی صورت گرفته، دسترسی به برنامه‌های دیگر کشورها به سهولت میسر شده است. در این میان حتی بازار فیلم‌های ویدیویی هم خوابیده است! مسلماً غرب به اینجا هم پهنه نخواهد کرد و طرحی خواهد ریخت که راحت تر از این و حتی بدون دینش هم بتوان کتابهای متعدد و فرادان غربی را دریافت کرد. در این جدال فرهنگی اگر نخواهیم بازنده مطلق و واپس زده کلی باشیم باید ملاحظاتی را مدنظر قرار دهیم و وضعیت‌های غیرقابل انکاری را درک کنیم. وقتی از ۳۰ جوان تهرانی سؤال کردم که چند ساعت برنامه‌های شش شبکه ایران را نگاه می‌کنید. تعجب آور بود که ۲۰ نفر از جوانان عنوان کردند، حتی نیم ساعت هم برنامه‌های ایران را نگاه نمی‌کنند، شش نفر در روز سه ساعت و چهار نفر دیگر بین چهار تا شش ساعت برنامه‌ها را می‌بینند، گروه اول به صراحت عنوان کردند که شبکه‌های غربی مورد توجه آنهاست.

کنترل جو و فضای امری غیرقابل بلور است و ما نمی‌توانیم مانع ارسال تصاویر غربی به فضای ایران شویم. آنچه می‌بایست به آن توجه شود و نشد و آکسنته کردن جامعه نسبت به پلایای ارضی و مساوی دست پراخته بشر بود که در این امر مسئولان امور کوانی کردند، اینکه دیگر زمان آن نیست که صدا و سیما ما هم اشتباه دیگران و گذشته را تکرار کند. امروز باید به جوان برنامه ارائه کرد، دیگر زمان تنگ نظریه گذشته است. چشم و گوشها باز شده است. زمان نشود با مسویرهای کذب و بی مورد خود را قانع و عمل خود را توجیه کرد. به هر تقدیر با توجه به نقش زمان و مکان در اعتقاد بسیاری از امور به مرور زمان متحول می‌شوند. البته هرگز ما قائل به این نیستیم که از حرام جلال خود، اما نادری وسعت دید و درک موقعیت زمانی و توجه به وضعیت جوانان و مقطع حساسی که در آن قرار دارند. می‌تواند مشکلات فراوانی را حل کند.

قطع کافی است درجه دید ما نسبت به دنیا نیازهای جوان و مقطع حساس و حیاتی کنونی کامی باشد. همیشه این سؤال برآیم مطرح است چرا در عرصه روابط بین‌المللیک ما این‌طور باز و متعلق عمل می‌کنیم و ارتباط قابل تمسیتی در امور بین‌الملل برقرار کرده‌ایم. اما در مقوله فرهنگ این قدر می‌ترسیم و هیچ اعتناتی به جوانان و مردم خود نداریم. این سؤالی است که مسئولان فرهنگ ما باید هرچه سریعتر و متعلق تر به پاسخ آن بپردازند و تا دیر نشده نسبت به تغییر ساختار پهنه فرهنگی خود اقدامی عاجل کنند. البته نه به این قیمت که بین از بین برود که مسلماً ظرفیت‌ها آنقدر بالاست که حفظ دین را اهم وظایف می‌دانند و ملاحظه خواهد کرد.

امیدواریم شاهد برنامه‌های متنوع، جذاب و قابل قبولتری از صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران باشیم و بیش از پیش جوانان را به این سمت بکشانیم.

پایان

میه و تسلیم
محسن غلامیبراساس حقیقت زندگی
فاطمه ب.

با شنیدن صدای مژگون فراموشی به بیرون
سریک می‌کنم. با بغض هیشگی سلام می‌دهم.
چیزی در درونم به جستجو می‌نویسد. چیزی حتی به
قدیر توک سوزن که ناشی را نامسکن زود به
محبت گذاشته‌اند اما السوس که این بار هم بغض
نه گلویم را می‌سوزاند و «مردم به نگاه
اختیارش آید می‌خورد»

چند نلیم‌وزی؟ نکته که مثل نیش باز می
بهانه می‌گردد؟ شد شو ناهارم را آماده کن که وقت
نذارم.

بک رفتار ثابت و تکراری بی‌رحمتی حاکی از
طعنا و بی سکت می‌کنم. لورث خفنی به‌طور
موفیانه زانویم را دیر می‌گیرد یاد جگر و جعال
شپ گذشته ظلم را چنگ می‌زند نمی‌توانم بفهمم
که دارم ظلم می‌کنم یا مظلوم هستم؟ یک لحظه حس
می‌کنم که احصایم عین پدال گاز ماشین دارد از
دستم خارج می‌شود. تقلا می‌کنم تا با خودم دست و
پنجه نرم کنم. دوست ندارم به سادگی بشکنم که او
یاد به من نرحم کند یا زخم زبان زندا

سعی دارم ریزش نکنم. با شش سبب ناهار را
می‌چشم. می‌اختیار سکون را می‌شکنم

الحق که بی‌عاطفه تمام خیارها به‌جای اینکه
جواب سلام را بدهی شکایت شکنم می‌کنی؟ تا
کی می‌خواهی زخم زبونم زخمی مرد؟ من که خانه
مادر می‌خوابم نبودم؟ تازه گفتم چیه؟ می‌خوابم...

می‌فهمی؟ می‌خوابم...

حکم شب گذشته بی‌اختیار دار و جرم ریشه
می‌کنش. اما داوود همراه با غرولندی اتانم حرف را
بی می‌گیرد

«زن می‌بینی که دارم برای شما جان می‌کنم...
وقتی حالت خوب نیست چرا آن فرضای لغتی ات
را مصرف نمی‌کنی؟ فکر من که برات گزینم... زیاده
گرفتیم... بگیر بخور... آلتدر که نشسته بشی و لالونی
بگیری... می‌فهمی چی می‌گم آخر گفتم من و این بچه
مقصوم چیه که به جور تو باید تقاض بشیم. دیگه
دارم کلافه می‌شم. کاش خدا این به بچه را هم بهمان
نمی‌داد و آن افانند از روی بغض بهانه نمی‌شد تا

بجست گم
باید برم دختر
بدبختی خودم رو بکنم و
مثل دفعه قبل بنذازم
لباس‌مرا تا به اول مادرم تو روح
بندی می‌فهمی؟ بسی جن‌زده شدی
وگرنه این دیونسان‌بخت برای چیه؟ این
عده ادا و انقاروت برای برای چیه؟
ناگهان تاله غریبی به سراغم می‌آید مشتاقه
صحنه می‌زنم

«مرد پس کن... باز شروع کردی؟
دیگر هیچ چیز نمی‌فهمم نمی‌دانم چه اتفاقی دارد
می‌افتد. لفظ صدای جیه و داوود مرا می‌شود و
صدای گریه مقصومه مریم را دست و پا می‌زنم
مثل مار به خودم می‌چسبم روی گد افان چپ
می‌گیرم تا چه مدت نمی‌دانم؟ لفظ بعد از چند
تقلبی ادای غم نهمه‌خوار کرجاویت مریم کم
فتور مانده تا چهارساعت تمام شود مرا به خود
می‌آورد دست آشنایی با تیلی از جن گودگانه
نانه‌های عرق را از روی شیشه‌های می‌ریاند
«مامانی ماها جرم بیگه گریه نکن... پاپارفته سر
کار...»

به خودم می‌آیم. او را ساعت به خود می‌چسبم
و غرق بیهوشی می‌کنم
«آه خدای من حق یا جای است این اشکاب
نیست این طفل مقصوم چند گناهی مرتکب شده که
باید تو آتش جهنم داغست و پا بزندی
سرگیجه عجیبی به سراغم می‌آید. سلف انگار
روی سرم افوران گرفته. احساس اتروخ می‌کنم.
بی اختیار زور می‌کشوم...

فاری
جابر، حق یا
بوسته آخر گناه

این طفل مقصوم چیه
گناه آن مادر بی‌رحم شکسته‌من
که داغ، زنها پسرش «محسن شهید» گمش را
خودم چیه که این طوری شاهد توان تنهی که من
باید به تو پی ندیم بلند؟ مادر زخم‌خورده‌ای که من
بوسته بر روی تو و آن خانواده بی‌احسان حسرتی و
گشت را پیشه می‌کنم تا ما با نام طلاق را به رخشی
بکنم تا نام طلاق که مایه تنگ‌طایه ماست ولی تو
می‌خواهی من تسلیم شوم. تا من سرباز و آنها
نوسری خود بر و خاک‌آبادان بشوم! آری حق یا
بوسته آخر گناه آن خواهر بی‌تقاصم چیه که هر روز
برای بهبود حال غلام و تو گرخانه تو هستند! آن هم
بی‌فوج امید و عزتی حتم دارم که حداقل اگر
بدرمون زنده بود تو چرا آن نمی‌کردی و این طوری
بسته سیر می‌کردی

باید آن روزهای اول چه وعده و وعده‌ای به
مادر پریم ندادی؟ گفنی اینم و آنم چسبم و چنام ولی
چیکار کردی؟ نه غرضی به چیزهای نه به و
بسلطی. مثل رنهای بیوه دست را گرفت و به خانه
بخت پردی همین که زنده شد و به تدریج جاده گرگ

پوشید. هر بار با ذهن کجی و تعارضهای مورو
می دلیل. به حالت رفتاری و خانوادهم را بشمام دادی.
می گوی نه؟ یادته وقتی مادرم بعد از سهالهی رنج و
مالال از سفر سوریه برگشت. تو به خاطر تفاوت چند
غذا کاشیدی. چگونه تیشه به جانمان زد و آن همه
خوشیها را از معاش تک نکندم بیرون کشیدی...
قبایل چشم عاقل می زورین. با مردمی سرم را به
دیارار کویت و تری تاریکی شب اقامت را از خانه
اجاره ای به خانه مخابرات انتقال دادی؟ آن هم نمی
روستا! آنقدر زجرم دادی که جابم بعد از آن شد
تیمارستان! و تا دیدی از پا افتادم. دیوار مرا در شهر
جادیام زها کردی. و امروز "به قول تو و خانوادهات
شدم روانی ناکی می توتم مسیب آزاران باشم! لا
کی می توتم این رنج و محارت را بپذیرم و تا کی
تو زحمت بدهم؟ که جابر حق با توست. تو باید بری
بی بخشی. آه اگر خانه او آن طفل معصوم چه پیید...
با صدای گریه های متعلق مریم به خردم می آید.
نامحلی بازم می خرای میضی پشی و گریه
کتی...»

او را به آغوش می کشد ارتعاش سنگینی از سر
تا نوک پندمام می رود. احساس محارت می کشد.
حارثی که چون شلاق تنم را به نازیانه می گیرند.
نگاهت را دمغ به مریم پیوست می دهی... جرقه یک
تصمیم نامعلوم به طور سری و نامریی در مغزم برق
می زند. بی اختیار از جا کنده می شوم و دل جادهای
سهالهی آشنا را برش می دهم. به افق می نگرم. افقی
که با همه گرمی اش نمی تواند به درد من اتمام
بخشد. مثل دانه های فرح که دیگر ابریش نیست.

دلم می خواهد در واپسین قفل دلت را بشکنی و فریاد
سردی
های آتما منم فاطمه همان گل سرسید محله
سیند دست خشن روزگار چه بر سرم آورده؟ سیند
در تنگال این ایلیس بی رحم چگونه غرد شد؟
چگونه پور شد. پیر شد...»

نمی دانم چقدر طول جاده را بلغندم که با صدایی
مسته ملتین به خردم می آید. آرام می هیچ واکنشی.
به امید کوچکتین روزهای سلام می دهم.
سلام جابر. امروز حاتم خیلی بدو لودم اگه
اگه می شه معاذرو بندی و باهم بریم دکتر...
فکرتش را می کردی که در آخرین امتحان در
واپسین امید هم غرور شود! شد.

چنه زین؟ عقل از سرت پریده؟ می بینی که
هزارها کار ریخته روی سرم... باید تحویل
صاحبشون بدم. اومدی که چی؟ که همینو بگی؟
راحت بگیر و برو. می فهمی زن یا نه؟
حالت و مسکوت با نگاه تلخ معنی دار از او جدا
می شوم. دل شکسته و درمانده سرنگرم. دل را به
طول جاده می سپارم...



مثل همیشه دمغ و آشفته نگاهت را به آینه
می دویم. نکیذگی و شیرعاری زیر پشالی ام حس
تلخ نامعلومی که به جانم می ریزد. دو طرف شلیقه
گرد نگاهت را لمس می کنم. درد سنگینی همراه با
حسی غریب در تمام سلولهایم ریشه می گیرد. چه
تغیر عجیبی. دلم بدجوری بخش می کشد. آه چه دنیای
بی رحمی! کسی انگار دارد در گوشم زمزمه می کند.

باز هم از مهتاب!

مهتاب مردا خاطراتی که هست؟
«مهتاب» بلوچ را می گویم یادشان آمد!
ضمان داستان زندگی که در آن «عوان بلوچ خوش
چهره ای به انگیزه تحصیل در خارج به سیگار
فروشی مشغول می شود و در این بین با دختری از
خانواده ثروتمندی آشنای می شود و علی رغم مخالفت
خانواده دختر، مهتاب با بلوچ «ازواج می کند و آن
دو به اتفاق به خارج می روند و پس از گذشتی
مهتاب دچار بیماری پوستی جرم می شود و هر قدر
به بلوچ اصرار می کند که او را طلاق دهد و بلوچ به
لذت خوش اقامه دهد. او می پذیرد و در نهایت
بلوچ با اینکه می بیند ۷۰ درصد از صورت و تمام
بدن مهتاب به جزام مبتلا شده اما علاقه به زندگی
با او ادامه می دهد و از آنجا که به یاد دارد
مهتاب به خاطر او از همه چیز گذشته بلوچ نیز
بسیار پوستی زن جوانی را نابوده می گیرد و پای
او می ایستد...»
«آهان آه آه»

پس از چاپ آن «غشامه» در محله نامه ها و
تلفن های فراوانی از چلب شاعرینان با حقیر
صورت گرفت که اکثر آنها یا به

«بلوچ» پیشنهاد کرده بودند که برای
درمان مهتاب دست به دامن آینه اظهار شود
و با خیلی دیگر درخواست کرده بودند که می خوانندگان را
از سر نوشت نهایی مهتاب و بلوچ باخبر سازم!

دایره که روز قبل باخبر شده که مهتاب در
همان دیار غربت مرد. «نگذارید حال که کار از کار
کشته اخراج کنیم که رازی این مجاری قلم برافز
لوجوان مهتاب بود که در آن شرایط نمی توانستم او
را معرفی کنم و بگویم که بلوچ همه چیز را فقط با آن
لوجوان در میان می گذاشته! علی ایحال، برادر
مهتاب نقلی کرد و هر قدر گشت گفت که مهتاب در
آخرین لحظات که سرش روی زائری بلوچ بوده و
جان می دادد گفته «بلوچ... الان که دارم می میرم
عسرت هیچ چیز را ندارم چون خدا تو را به من داده تا
ضمیم باشی و درین عشق عالم را بهمم و حالا که دارم
می روم خوشحالم زیرا در همین مدت کوتاه خیرم
خوشحالت تریس انسان همه کزه زمین پرده. الان هم
هیچ چیز از تو می خواهم چیز ای که اگر برایت سخت
بود مرا در اینون دفن کن تا حسرت همیشه به دل
خانوادم نشاند»

و به این ترتیب بلوچ چند روز پس از مرگ
مهتاب با مشکلات زیاد چنانچه او را به تهران
می آورد و در میان مصیبت بزرگی که

توتمه یک ماه دو ماه یک سال چند سال؟ به چه
امیدی این همه ظلم را بپذیرتی؟ بین چندر شکستی
و خرد شدی؟ بیگانه آن فاطمه گل سرسید محله
نیتی. غبار مهبی همه وجودم را سایه می انشازد.
سهالهی چون رعد که اندیشه تازه ای در من
می پروراند. حس می کنم به انتهای سیرشت و
معصای زندگی رسیدم. چیزی انگار در وجودم رشد
می کند. چیزی تیشه درد انفجاری شبیه به رنگ
خوابین مغرب. نگاه معصوم مریم وجودم را
می ارزاند. نگاهم را از دل آینه پس می گیرم و به
خیاطه سرگ می کشم دیگر هیچ کس نیست. حتی
مریم برای اینکه تسلیم نگاش نشود گستاخانه او
را پس می زرم. خیلی قاطع می هیچ دماستی. خبریدی.
به حل معما پیافتم. می شوم. صدای گریه مریم را
می شنوم. می بینی که تو گفتی را محکم به سینه
فشرده «مامانی! مامان چون من از آتش
می ترسم...» نگاهم که به چشمان معصوم او
می نشیند. از فکری که در مغز دارم منصرف
می شوم. شعله ای را که در دست دارم «می خواستم
خودم را به آتش بکنم - نگاه می کنم. با خود
می گویم: طرفی کن خونتو و سوزوندی و عروسی
از این زندگی نفس راحت شتی... مریم چی؟ بعد
از تو تکلیف این چه چی میشه؟ تو عاری خونت رو
می سوزونی یا باید این چه رو؟»

«به اینها که فکر می کنم شعله را خاموش می کنم
و مریم را به آغوش می گیرم و در گوشش زمزمه
می کنم. جی سالم تا تو نسوزی دخترم! آ»

خانواده زنتش مجبور به تحمل بودند.
مهتاب را در بهشت زهرا به خاک می سپارند
و اما ظلم تو «بلوچ کفر» آنکه از روزی که
مهتاب به نزد خدا رفت بلوچ هر روز اول صبح
بالای مزار او می نشیند و آغوشش که مجبور به
نرگ «خاتله آخرین» محبوبش می شود به خانه
برمی گردد و دیواره اول وقت صبح بالای مزار
مهتاب می ایستد. در این مدت او با هیچ کس حرف
نمی زند. با هیچ کس را روزی که به برادر مهتاب به
سراغش رفتی چهار زانو و «آدب کامل بالای مزار
مهتاب نشسته بود و چیزی را زمزمه می کرد. لابد
عشق را!

عشق را!
این روزها هر کس به بهشت زهرا برود شاید
ببیند جوان بلوچ چشم آبی ای را که از اول تابش
خورشید بالای مزار زنی جوان می نشیند و با او
زمزمه می کند تا شب بیداد او مهتاب را «مرفا»
با فراتر ترک بگرداند

راستی! چه کسی می گفت عشق شیرین و فرهاد
افسانه بوده و تمام شد و دیگر مانند آن نخواهد آمد؟
م. م

تعادل ناممکن



رئیس جمهور
پاکستان ژنرال
مشراف روی طناب
نازکی میان حمایت
از تصمیمات
آمریکا و افکار
عمومی ملت خود

راهپیمایی
می کند، آیا
او می تواند
تعادل
خود را
حفظ کند؟



○ فردوس پور که!

سیاستهای آمریکا در افغانستان و بمباران روزانه آن یکی از سیاستداران منطقه را سخت به فردوس پور آشفته است. ژنرال پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان تاکنون حمایت همه جانبه خود را نسبت به سیاستهای آمریکا در افغانستان و علیه طالبان تحت هر شرایطی حفظ کرده است اما با توجه به افکار عمومی پاکستان، ادامه چنین روندی برای مشرف می تواند مشکل ساز باشد. هفته گذشته او تا آنجا پیش رفت که رهبران جناح بنیادگرا را بازداشت کرده و تظاهرات و تآرآمها را غیرقانونی اعلام کرده است. تاکنون او موفق نشان داده است اما با توجه به تأثیر بنیادگرایان در زندگی روزمره پاکستانی ها ممکن است این موفقیت ها فقط زمان کوتاهی ادامه پیدا کند.

○ یوگ برنده

تاکتیک یوگ برنده فرست ژنرال مشرف و ارتش بود است. از یک ارتشی است و معمولاً ارتش در پاکستان نیست به خودپدا و افکاری نشان می دهد. اما باید توجه داشت که بیشترین راهم مشرف نیز همانا از ارتش پاکستان سرچشمه می گیرد. از ۱۹۷۹ که زمان انقلاب اسلامی در ایران است بنیادگرایان در ارتش پاکستان نیز به تدریج مقام و منزلتی یافته اند. ضمن آنکه در سال ۱۹۹۶ بزرگترین حامی

طالبان همانا ارتش پاکستان بوده است. به همین جهت به محض آنکه بمباران افغانستان توسط آمریکا آغاز شد مشرف به تغییر و تبدیل در ساختار و رهبری ارتش دست زد و سران ارتشی را که یم فائت از موقعیت خود استفاده کرده و کودتایی علیه او ترتیب دهند به اداره امور کم اهمیت تری گماشت.

○ مخالفت افکار عمومی

اما اکنون مشرف و دغدغه های دیگری پیدا کرده است. تعداد بی شمار پناهندگان افغانی که خود فشاری بیش از حد روی اقتصاد نه چندان قدرتمند پاکستان می آورند از طرف دیگر می توانند در تظاهرات مختلف مردم پاکستان علیه سیاستهای مشرف شرکت کرده و آن را پیش لا پیش بر جمعیت تر و پرسروصدای جلوه دهند. ضمن آنکه افکار عمومی مردم پاکستان با سیاستهای ژنرال مشرف مخالفند. این تضاد و مخالفت به شکل گویایی در نظرسنجی گالوپ نشان داده است که در پایان مطلب به آن خواهیم پرداخته اما آنچه هواتون گلاماً مشهوده است این واقعیت است که ژنرال

مشراف روی طناب نازکی باید راهپیمایی کرده و تعادل میان حمایت از آمریکا و افکار عمومی ملت خود را حفظ کند و اینکه تا چه زمانی به این امر بتواند ادامه دهد سؤالی است که پاسخ آن حتی مشرف را به فکر واداشته است.

○ نظرسنجی بین سنگ سخت و دیوار سخت
اگرچه ژنرال مشرف ادعا می کند که تصاویر خبری و تصویری که تظاهرات عظیم پاکستانی های مدنی را علیه تصمیمات دولت مبنی بر حمایت از عملیات آمریکا به شکل روزانه نشان می دهد گویای واقعیت نیست و اکثریت پاکستانی ها هنوز خاموش هستند اما نظرسنجی که بنا بر سلفش هفته نامه نیوزویک از مؤسسه نظرسنجی گالوپ از همین اکثریت خاموش مردم پاکستان به عمل آمده است خلاف این ادعا را نشان می دهد. در زیر به جزئیات این نظرسنجی نگاه می کنیم. یافته تعادل که باید ضرب جفاکی سه تا چهار درصد را در این نظرسنجی محسوب کرد.

○ نظرسنجی از مردم پاکستان

۱- سؤال اول: آیا شما با سیاستهای مشرف همپی
بو همکاری با آمریکا موافق هستید؟

● پاسخ موافق: ۵۱ درصد - مخالف: ۴۱ درصد -
نظری نداریم: ۸ درصد

۲- سؤال دوم: معذرت ژنرال مشرف را در بحران
افغانستان چگونه ارزیابی می کنید؟

● پاسخ خوب: ۲۷ درصد - متوسط: ۴۲ درصد - بد:
۲۱ درصد

۳- سؤال سوم: آیا با استفاده آمریکا از فرودگاههای
نظامی پاکستان موافق هستید؟

● پاسخ موافق: ۱۶ درصد - مخالف: ۷۵ درصد -
نظری نداریم: ۹ درصد

۴- سؤال چهارم: در بحران کنونی بیشتر با طالبانی
موافق هستید یا با آمریکا؟

● پاسخ: طالبان: ۸۲ درصد - آمریکا: ۳ درصد -
هیچ کدام: ۱۴ درصد

۵- سؤال پنجم: تصویر می کنید چه کسی باعث و
باعی افکار فراسلطفاشی نیویورک بوده است؟

● پاسخ: بن لادن: ۱۲ درصد - اسرائیل: ۲۸ درصد -
گروه آمریکایی: ۲۵ درصد - فلسطینی ها: ۵ درصد -
دیگران: ده درصد

۶- سؤال ششم: آیا موافق این هستید که بن لادن
خود را برای استفاده نظامی نیویورک بدهد است؟

● پاسخ موافق: ۳۲ درصد - مخالف: ۵۷ درصد -
نمی دانم: ۹ درصد

۷- سؤال هفتم: آیا اعتقاد دارید که فضاها
نیویورک به عمل جهاقی بوده است یا یک عمل
توربینی؟

● پاسخ جهاد: ۲۲ درصد - تروریستی: ۶۲ درصد -
نمی دانم: ۱۲ درصد

مصاحبه با ششمین مرد
ثروتمند دنیا: شاهزاده بن طلال

ریشه‌های توریسم

آمریکا باید به حمایت کورکوران‌ها از
اسرائیل پایان دهد



مصاحبه

شاهزاده سعودی، بن طلال که غرور او مثل ثروتش رو به قوی می‌دهد با اینکه دوستش به او گفته بودند که در این دنیای بحرانی بهتر است کمتر در معرض اخبار قرار گیرد، اما غرور و ثروت او اجازه نداد تا بیگزار باشد. او در حالی که در کشی زیبا و تفریحی خود در سواحل آمریکا به گشت و گذار مشغول بود، اتفاق‌های عجیب نیویورک را مشاهده کرد. به سرعت به سواحل رودخانه گیلیلی شهر دار نیویورک رفت و یک چک ده میلیون دلاری را جهت کمک به خانواده‌های قربانیان حوادث نیویورک به او اهدا کرد. اما مصاحبه‌های متعددی درباره علل و نتایج چنین حوادثی ترتیب داد. او جمله نخست به پشتیبانی می‌قبض و شرط آمریکا از اسرائیل غاصب و همچنین اوضاع وحشی و رفتم‌دار فلسطینی‌ها محذرات معترضان را ادا کرد که این بر بیش از همه میلیون یهودی که در نیویورک اقامت دارند گریز آمد.

گیلیلی شهر دار نیویورک نیز که تکرار تشنگان آینده شهر داری و آرزای جمعیت عظیم یهودی در نیویورک بوده، مجبور به نشان دادن عکس‌العملی سریع و قاطع شد. گیلیلی چاره را در آن دید که چک ده میلیون بنی طلال را به او بازگرداند. بن طلال در بازگشت به عربستان به مصاحبه با نیویورک نشست که آن را در وی می‌خوانید.

آیا نیویورک (پارادیس شمایه نیویورک) بگ شده بود؟

- بن طلال هرگز گیلیلی شهر دار نیویورک، نباید جریان را سیاسی می‌کرد.
- آ عده زیادی معتقدند که شما مسأله را سیاسی نکرده‌اید.
- جیبید آمریکا باید با واقعیت مواجه شود و اگر نه در یکصد سال آینده باید با توریسم نبرد کند، می‌خواهید بن لادن را به قتل برسانید، می‌خواهید طالبان را از میان بردارید، بسیار خوب اما مطمئن باشید تنها صد ها بن لادن و طالبان دویزه ظهور خواهد کرد. هر اکنون کاری که آمریکا در افغانستان می‌کند چه نفعی دارد؟ شما باید به ریشه مشکلات بپردازید.

آمریکا باید با واقعیت روبرو شود، اگر بن لادن را هم به قتل برساند یا دهها یا صد ها بن لادن دیگر مواجه خواهد شد و اگر طالبان را از میان بردارد، دهها طالبان دیگر سر از زمین بیرون خواهند آورد.

می‌دانید که من میلیون‌ها دلار در آمریکا سرمایه‌گذاری کرده‌ام. پس فرانجه می‌گویم به نفع آمریکا بر می‌ماند. من هم در همین انجمن‌های نیویورک متکثر شده‌ام اما آمریکا و آقای گیلیلی به این شکل نمی‌تواند توریسم را از میان بردارد. آیا چه راه‌هایی در فعل‌های نیویورک به شما پیشنهاد می‌دهد؟

● ارزشهای اموال غیر منقول ما بیشتر نزول کرد. نگاه کنید به هتل‌ها و توریست‌هایی که از سفر به نیویورک منصرف شدند. هتل‌های لوکس و گرانی چون چهار فصل و پیر که هر دو متعلق به ما می‌باشند، دچار بحران پیدا کردن مشتری شده‌اند. پلازا هم همین‌طور و می‌دانید که ما ۵۰ درصد از فروشگاه زنجیره‌ای «ساکس» خیابان پنجم را نیز صاحب هستیم و همچنین کمپانی تایم وارنر و...

آ آیا به گیلیلی شما پیشنهاد می‌دهد که می‌خواهید راجع به اسرائیل غاصب سخن بگویید؟

- به او ارتباطی ندارد. او فقط باید چک را دریافت می‌کرد، من تصور می‌کردم که می‌توانم فاصله میان نیویورک و جهان اسلام را تقصیل دهم، ما می‌خواهیم که نیویورکی‌ها و آمریکایی‌ها نسبت به ما خوشبین باشند و بدانند که چهره خوب و دوست داشتنی جهان عرب و اسلام کواحیت نیست. اما از طرفی هم باید موضوع خود را مشخص کنیم چرا که این فقط آمریکا نیست که با شرایط استفاک دست به گریبان شده است. اوضاع در فلسطین به اندازه‌ای بحرانی است که حتی آقای بوش هم راجع به یک فلسطین مستقل داده سخن داده است. به این دلیل است که ما اعتقاد داریم باید مسائل و بحرانی را از ریشه‌های کرد و به دلیل این همه توریسم و تفریحی بی‌برد، آ علاقه‌ام نبوده که صحبت‌های سیاسی را به

و شنیدن واگذاشت می‌کردم و قطعاً با کمک خود توجه خود را به نیویورکی‌ها نشان می‌دادم؟

- من به نیویورک نیامده بودم تا بگویم «خیلی خوب این پول را بگیرد و همه چیز خوب و آرام است» برای آنکه همه چیز خوب نیست. آنچه در نیویورک اتفاق افتاد نباید هرگز به وقوع می‌پیوست اما چنین شد و باز هم چنین خواهد شد چرا که ما به دنبال ریشه‌هایی مشکلات نیستیم و به ظاهر قضایا می‌پردازیم، مردم غلور می‌له شدت نسبت به سیاستهای آمریکا در منطقه معترض هستند و این را به اشکاف مختلف نشان می‌دهند. این حمایت کورکوران‌ها از اسرائیل اصلاً عادلانه نیست.

آ شما در کنار فلسطین فلسطین یا فلسطینی‌ها؟

- هر دو.
- آ آیا آمریکایی‌ها علاقه ندارند که عرب‌ها بگویند که این اتفاقات بسیار به بود اما متضرر خود آمریکایی‌ها هستند. آمریکاییان از این حملات خسته شده‌اند و علاقه‌ای به ششمن این بی‌عته‌ها ندارند.
- کدام آمریکایی‌ها گیلیلی و برخی از روزنامه‌ها که بی‌انصافانه طرفدار اسرائیل غاصب هستند؟ اگر آمریکا می‌خواهد متعهد به اسرائیل غاصب باشد بسیار خب اما نسبت به فلسطین و فلسطینی‌ها نیز متعاقبانه رفتار کند. راست‌های گروهی در آمریکا ضد عرب و حامی اسرائیل غاصب هستند و این واقعیتی تلخ است. می‌خواهید بدانید چرا برای اینکه نت تا زیر تبلیغات اسرائیلی‌ها قرار می‌گیرند، آ شما ششمین مرد ثروتمند جهان هستید، چه عده‌ای دارید؟
- خدا را شکر می‌کنم که این ثروت را به من بخشیده است.
- آ آیا در فلسطین هم سرمایه‌گذاری کرده‌اید؟
- هیچ شرکتی در فلسطین نیست که من در آن سهمی داشته باشم.
- آ آیا این ده میلیون دلار را به تنه‌ی دیگر می‌دهید؟
- این کار وجهه و تبت پاک ما را برای کمک نکردار خواهد کرد.

ابو عبدالله یعقوب بن داود و وزیران مهدی خلیفه عباسی بود و مهدی او را وزیر خویش کرده و تمامی کارها را به او واگذار و فیوضات را در اختیارش نهاده و او را بر همه مدد می داشت.

یعقوب چنین تمل می کند: «فروری مهدی مرا احضار کرد و درحالی که کنیزکی زیبارو همراه او بود گفت من صندلزار درم و این کنیزک را به تو می دهم و پانصد تیر انجام کاری که به تو فرمان می دهم ضمانت دهم. گفت ای امیرالمؤمنین من بندهای هستم که خرج فرمان تمل اطاعت می کنم. مهدی مرد علوی را به من سپرده و گفت از تو می خواهم خیال مرا از جانب او راحت کنی زیرا می ترسم علیه من اقدام کند. گفت اطاعت می کنم.

سپس آن کنیزک به خانه من آورده شد. من هم همواره او را در جایی نزدیک به مجلس خود می نشاندیم و میان من و او جز برپای نازک چیزی وجود نداشت.

روزی آن مرد علوی را نزد خود خوانده و پا او صحبت کرده و متوجه شدم که او بری بسیار خرمند است. سپس وی به من گفت: ای یعقوب بن درحالی خدا را ملاقات خواهی کرد که ملون من به گردنت می باشد درحالی که من فرزند علی بن ابیطالب (ع) و فاطمه (س) هستم و مرتکب هیچ گناه گفتمی نشده‌ام. من به جواب گفتم: نه خدا. این کار را بفراهم کرد. ای مال را بگیر و خود را نجات بده. شنیدم که من پا او گفتگو می کردم. کنیزک صدای ما را می شنید. با او فاصله بدون اطلاع من کسی را نزد مهدی فرستاد و داستان را برایش بازگو کرد. مهدی نیز فوراً ما موردی فرستاد و دروازه‌ها را به نظر گرفتند و مرد علوی را به چنگ آورده و سپس در خانه‌ای نزدیک خانه مهدی زندانی کردند. بعد مهدی مرا خواست و من نزد او رفتم. مهدی گفت ای یعقوب یا مرد علوی چه کردی؟ گفتم خداوند امیرالمؤمنین را از دست او راحت کردی. مهدی گفت: یعنی درگرفت؟ گفتم: آری. گفت: بگو به خدا سوگند. گفتم: به خدا سوگند. گفت: دست را روی سر من بگذار و به آن نیز سوگند یاد کن. آن دست را روی سر مهدی گذاشتم و به آن سوگند یاد کردم. سپس مهدی به یکی از خدمتگزاران گفت: مردی را که در آن خانه است بیاور. وی نیز مرد علوی را بیرون آورد. وقتی من آن منظره را دیدم زانم بسته شد و متعجب ماندم. مهدی گفت: ای یعقوب اکنون طوخت بر من حلال شده است. و بعد گفت: وی را به سیاه چال بنزدای. سپس مرا با طنبانی به چاهی قللانی و تاریک که کوچکترین نوری در آن راه نداشت فرستادند و هر روز مقدار اندکی غذا برام می فرستادند و من مدت زمانی که سالهاش را نمی دانستم. در آن سیاه چال به سر بردم و شبانی چشمم را به کلی از دست دادم.

سرانجام روزی طنبانی فرو فرستاده شد و کسی صدا زد: یا بالا که فرج و گشایش فرا رسیده است. من درحالی که موی بدنم را باختمای بلند شده بود. از چاه بیرون آمدم. سپس مرا به حمام برده و شستند و لباس بر تنم کردند و شستن را گرفته و به مجلسی بردند و نشاندند و گفتند: به امیرالمؤمنین سلام کن! من نیز گفتم: السلام علیک یا امیرالمؤمنین. شخصی به من گفت: به کدامیک از امیرالمؤمنین سلام می کنی؟ گفتم: به امیرالمؤمنین مهدی.



در این وقت شخصی از بالای مجلس گفت خدا رحمت کند مهدی را. سپس به من گفتند: به امیرالمؤمنین سلام کن! گفتم: السلام علیک یا امیرالمؤمنین. گفته شد: به کدامیک از امیرالمؤمنین؟ گفتم: به امیرالمؤمنین مهدی. دوباره گوینده‌اش از بالای مجلس گفت: خدا رحمت کند هادی را. سپس به من گفتند: سلام کن. من نیز سلام کردم. گفته شد: به چه کسی سلام کردی؟ گفتم: به امیرالمؤمنین هارون الرشید. گفت و علیک السلام و رحمت الله و برکاته. ای یعقوب آنچه بر سر تو آمده بسیار درنگان است.

من مهدی را حلال کردم و از رشید به خاطر نجات خود سپاسگزاری کردم. بعد هم از هارون خواستم که اجازه دهد مجاور منک باشم و او نیز وسایل مورد نیاز مرا فراهم کرد.

بعد از آنکه یعقوب به من که رفت و مجاور شد. روزگار زیادی زنده ماند و در سال ۱۸۶ هجری فرنگشت.

یکی از خوشنامترین چهره‌های تاریخی علی بن عیسی (معروف به ابن جراح) وزیر دانشمند معروف ایرانی است که ضمن شرح زندگی‌اش نوشته‌اند: «مردی قاضی و کامل و از شیوخ کاتبان و استادان مترسلان بود. در زمان وزارت خود زندگی خوب و سیرت پسندیده از خود نشان داده و به هیچ وجه حاجت پنداری را نداشت و همیشه رضا خدا را بر رضای مخدوم مقدم می داشت.

معروف است که وی وقتی از وزارت قطع و به منکه تبعید شد. روزی از روزهای ماه رمضان که

مصادف با فصل تابستان و هوا فرق العاده گرم و طاقت فرسای بود به یکی از همراهان خود گفت: «از خانواده یک جرحه آب براف می خواهم.» هنوز این جمله کاملاً آفا نشده بود که پلارن زبانی بارید و طغرات پاران به نگرش شنبیل شد. همراه «ابن جراح» چندین کوزه از آب پلارن و نانخانه و نازک بر کرده و هنگام انتظار شربتی فراهم کرد و به نژده «ابن جراح» برد اما او هیچ آن شربت نخورد و گفت: «بیشتریم که چرا از درگاه حق آرزوی مغفرت نکردم! وقتی خدا این گناهت نقضای بندگشت را اجابت می کند چرا از او چیزی این قدر کوچک خواستی؟»

در کتاب «فرج دانشند» حکایتی آمده با این مضمون که یکی از اهالی شهر کرخ (انجادهای در غرب ایران کنونی) که مردی متقی و پرهیزگار بود. بعدی زیادی داشت و چون نمی توانست قروض خود را بپردازد. از شهر و دینار خود آورده و روی به نماز و روزه آورده بود. تا اینکه شیعیان به او اکر (مس) را در خواب دیدند.

سپس به او فرمود: «به علی بن عیسی گفتند تا چهارصد دینار به تو بپردازد.»

آن مرد روز بعد به دیدن «علی بن عیسی» رفت. وی با دیدن او خوشحال شد و گفت: «از دیشب که پیامبر خدا (ص) را در خواب دیدم و به من فرمود تا چهارصد دینار به تو بدهم. در فکر بودم چگونه تو را بباهم. خدای خیرت بدهد. که خود آمدی.»

آنکه به چهارصد دینار داد تا هزار که طلا به آن مرد بدهد. مرد قروض گفت: «چیزی بیش از آنچه پیامبر خدا مقرر داشته است نمی خواهم.» آن مرد بعدها به برتیکان خود گفت: «با آن پول بخشی از بدهیهایی خود را بپردازم و با بقیه‌اش سرمایه‌ای ساختم و هنوز یک سال نشده بود که سرمایه‌ام به هزار دینار رسید و روز به روز نیز افزایش پیدا کرده است.»

بزرگمهر کسی که در پیشگاه انوشیروان برای او «گسی زب بوی که بزرگمهر بر آن نشستی» (نارینه‌ای این بلخی می ۱۹۳۷) در آخر کار مورد خشم انوشیروان واقع شد. انوشیروان برای عبرت دیگران امر کرد تا بزرگمهر برای سکونت خود محلی را انتخاب کند که آن را در زمستان و تابستان تغییر ندهد. قضای و اختیار کند که هیچ گاه بدیش ننگه و لیلی بگیرند که هیچ وقت عوض نکند.

بزرگمهر برای سکونت خود سراب (بیزمین) را اختیار نمود زیرا که در تابستان سرد و در زمستان گرم است. برای طعام شیر انتخاب نموده زیرا هم لذت است و هم آب و هم غذای بزرگوار است و هم غذای پیمان. و برای لباس پوستین برگزید زیرا در زمستان از آن روی و در تابستان و تابستان می پوشند. یعنی طوری که موی آن به خارج باشد و طبعاً خاک بر خواهد بود. وی امام محنت بزرگمهر آنقدر طول کشید که نینادند.

فلش طغرل بر گشت و باربک شد

دو چشمش را زنده‌ای تاریک شد

مشاوره تحصیلی
 یکشنبه ساعت ۱۵:۳۰
مشاوره خانوادگی
 همه روزه از ساعت ۹ تا ۱۲
مشاوره حضوری
 با تعیین وقت قبلی
گروه کارشناسان
 زهرا طریفی (کارشناس مشاوره)
 سیدها خانی (کارشناس روان‌شناسی)
 سید پرویز آریا (پزشک)
 پروانه خاندان (کارشناس ارشد روان‌شناسی)
 تلفن: ۲۲۲۴۳۰

مشاور تحصیلی



شرایط ادامه تحصیل در دوره کارشناسی ارشد

• لیسانس مرتبط همتا، یعنی به علوم انسانی، علوم روان‌شناسی، علاقه‌مند و ملایم در دوره کارشناسی ارشد روان‌شناسی بخوانیم، با توجه به اینکه مدرک کارشناسی‌ام با این رشته همخوانی ندارد. آیا می‌توانم در آزمون کارشناسی ارشد علوم انسانی شرکت کنم؟
 (اگر شرکت در رشته‌های گروه علوم انسانی آزمون)

آیا فرزندم طبیعی است؟

سیدها خانی

۱۵ - ۱۳ سالگی

فرزاده‌ی بزرگ من از رفتارهای کودک بارشانی‌ها را به دنبال دارد و کاملاً در مقابل آنها خلع سلاح می‌شود، مثل کشیدن دم گریه و با مالتین مراد غنایی روزی صبحه تیر و تیر و سرافرازی فرحان کودک به علت عدم کنترل گریه‌های زودگذر و آزمون حد و مرزهای من کل را بصورت می‌توانم انجام حتی موارد در توسعه و گسترش توانایی کودک موثر است، حتی اگر چنین اعمالی کارانه شدن شما را به همراه داشته باشد، با نقش آفرینی می‌توانید حد و حدود را به کودک بی‌شائبه و برحالی را از موضوع دور کنید و برای تکرار مجدد تلاش آفرین کنید، در این دوره کودک از نظر فیزیکی به تنهایی می‌ایستد.
 • اسباب‌بازی مورد نظر را با هم شدن از زمین دور کنید.
 • به تنهایی و با گرفتن یک دست شما را می‌برد.
 • در هنگام راه رفتن سعی می‌کند خیر حالت دهد و برگردد.
 • با یک توبه و التماس گرم‌بازی می‌لود (اگرچه توبه سلبی به دست شما نیاید).
 • چگونگی استفاده از لفظ را می‌آموزد (اگرچه در هنگام غذا خوردن باید آداب‌داری رعایت و پاشی آن را پاشد باشد).

کارشناسی ارشد ناپرسه محدودی از نظر مدارک کارشناسی وجود دارد تا زمانی که نوبت در آزمون ارشد شرکت کنید، شما پس از قبولی باید دروس پیش نیاز را که از طرف گروه آموزشی دانشگاه مربوطه تعیین می‌شود بگذرانید.
 • آیا کسب رتبه را سریع دارید که وجهت‌های من داشته باشند و بتوانند در رشته‌ای متفاوت با مدرک تحصیلی قبول شده باشند؟
 • به موارد متعددی را مشاهده کرده‌ام که با برنامه‌ریزی درست و مطالعه عمیق و دقیق دروس مورد نظر و تلاش کافی به هدف خود رسیده‌اند، ابتدا لازم است منابع را که برای آزمون کارشناسی ارشد مشخص کرده‌اند، تعیین شده تهیه نمایند و با نظر گرفتن همتا و شرایط دروس مختلف، چهار مطالعه کنند.
 • این منابع را از کجا باید پیدا کرد؟
 (این منابع را می‌توانید از طریق راهنمای آزمون دروس تحصیلات تکمیلی استخراج کنید و با راهنمای مربوطه رسیدن این نتایج را هم می‌توانید از اول کتاب کارشناسی ارشد مطالعه کنید، بگذرد، به فرحان این دفترچه‌ها معمولاً در اواخر آبان ماه منتشر می‌شود و اطلاعات لازم را می‌تواند با مطالعه آن کسب کند.
 • شرکت در کلاسهای تکمیل کارشناسی ارشد آیا مفید است؟
 (آری شما که در رشته‌ای متفاوت از رشته تحصیلی‌تان می‌خوانید، ادامه تحصیل بپذیرد شرکت در کلاسهای تکمیل کارشناسی ارشد شما مفید خواهد بود، شما می‌توانید از جزوات کمک‌آموزشی و نمونه سؤالات آزمونهای سالهای قبل نیز استفاده کنید.

• برای شما که در رشته‌ای متفاوت از رشته تحصیلی‌تان می‌خوانید، ادامه تحصیل بپذیرد شرکت در کلاسهای تکمیل کارشناسی ارشد شما مفید خواهد بود، شما می‌توانید از جزوات کمک‌آموزشی و نمونه سؤالات آزمونهای سالهای قبل نیز استفاده کنید.



• باز به کودکان در راه رفتن تجربه می‌کند.

از نظر هوشی هیجانی

• اگر از او بخوانید، با او می‌بوسد و با او آغوش می‌گیرد.

• صدای حیوانات را می‌شنود.
 • از چند کلمه به درستی استفاده می‌کند.
 • صدای بسیاری از اشیاء را می‌شنود.
 • وقتی غذا را به زمین می‌ریزد یا ساجوره متدبیری به طرف می‌گردد یا خندیدن حیوان، یک فرد تیرخ طبع را به تنهایی می‌شناسد.
 • حدود پانزده دقیقه با یک اسباب‌بازی سرگرم می‌شود.
 • کارهای بانگشی انجام می‌دهد تا توجه شما را به خود جلب کند.

آین زندگی

ازدواج

تخصصی مشاوره و روانشناسی

پژوهشگران متخصص در زمینه ازدواج توسط‌های متعددی به عنوان در بر باره می‌کنند. ازدواج تصمیم بزرگ زندگی است و نیاز به ساخت و صورت‌گیری و همه‌جانبه دارید، ازدواج موفق زمانی شکل می‌گیرد و خوشحالی زوجین را فراهم می‌آورد که برپایه آگاهی و ادراک طرفین از یکدیگر و خواسته‌های مشترک باشد.

بسیاری از جوانان در دانش‌های متفاوتی از ازدواج دارند، گاهی این برداشتها بسیار سطحی و احساسی است، حتی که امکان تصمیم عقلانی را از آنها سلب می‌کند، بنابراین نتایج زندگی‌های زرم گشته بهترین‌ها می‌تواند در ازدواجی که فقط برپایه احساسات و اظهار و امیال غریزی می‌بازد شود، حد و از واقعیت دور می‌ماند و چون ملاک انتخاب فقط برپایه عشق و دلفرازی زودگذر است، بعد از مدتی که احساسات فروکش گردد، به ناکامی کشیده می‌شود، ازدواجی که برپایه خیالی‌داری صورت می‌گیرد، چون از حقیقت فاصله دارد، معجزه به نرسد است، همین‌طور است اگر به دنبال حاشیه‌های مالی و مصلحتی تمام‌پزیر و هدف فرد مشخصاً رسیدن به مال و مادی باشد، چرا که بعد از سرایب شدن علاوه بر اینکه وجهه‌ای نخواهد داشت، در ضمن بسیاری از ارزشها نادیده گرفته شده است، که برای دوام زندگی مشترک احتساب‌ناپذیر هستند.

ازدواجی هم که صرفاً برپایه تصمیم افراطی و از روی اجبار به فرد تحصیل شود از صمیمیت و علاقه و مشارکت شور زندگی خالی است، در نتیجه پایه‌های سست و آبی‌نیم است و چه بسیار از این دست ازدواج‌هایی زوجین بالا‌بالا در لحظه‌ای را تجربه می‌کنند.

یکی از چالش‌های ناگوار چنین ازدواج‌هایی از زمانه‌ای است که بانخواست در موقعیت‌های نامتعارف روانی و توجیهی قرار می‌گیرند و فریبی شرایط شوم طلاق می‌شوند.

بنابراین در یک انتخاب مناسب به لحاظ اصولی علاوه بر علاقه و گذشت طرفین، معیارهای واقعی و شرایط همترازی انتساب سنی، طبقاتی، تحصیلی، فرهنگی، شخصیتی و... باید در نظر گرفته شود، ازدواج تعهدی است که برپایه آن شالوده‌ی زندگی و پیشرفت و پایان یک خانواده سالم نهاده می‌شود و معسرین ملت را در خوشحالی افراد و نهایتاً جامعه ای‌می‌سازد.

راز در خفا

همه خانواده‌ها دارای راز و رازهای هستند حتی ممکن است فرزندان تصور کنند که پدر و مادرشان مشغول ترمیمه چینی هستند؛ اما با همه این تفاسیل باید گفت که بعدها هم «می‌دانند» من خود همواره می‌دانستم که در مورد زمان کودکی مادرم، امیری غیرعادی و مرموز وجود داشته است؛ با اینکه خانواده‌ای صمیمی و گرم داشتم اما هرگز در مورد آن شکی که داشتم سؤالی نمی‌کردم. دیگر آنکه در خانواده ما احساس و عاطفه وجود داشت اما ابراز این احساس و عاطفه کاری بس مشکل بود. ما می‌دانستیم که به یکدیگر علاقه داریم؛ اما هیچ‌گاه این جمله را که «من به تو علاقه دارم» یا «من دلم برایت تنگ می‌شود» ابراز نمی‌کردیم.

نویسنده

من در چنین خانواده‌ای بزرگ شدم استعدادها و قابلیت‌های خود را تشخیص دادم و سرانجام راه نویسندگی را پیش گرفتم و زمانی رسید که تصمیم گرفتم در مورد رابطه میان مادرها و دخترها به نوشتن مطلبی دست بزنم از این رو فرصت را مغتنم شمرده مصمم شدم تا با مادرم نیز مصاحبه‌ای بکنم. اما هرگاه خرم تا با مادر اصلی حاصل کنم. تیریس از درون گلویم را می‌گرفت و در آخرین لحظه از این حال منصرف می‌شدم. گویی از این بیم داشتم که از حقیقتی تلخ پرده‌برداری کنم و به نوعی پلشت آزارم مادرم شوم.

دین تربیت ماها گذشت، سرانجام یک شب درحالی که دو سفر بودم و در حالی از شهر ظلم و پریه‌های نیویورک القامت می‌کردم احساس تنهایی عجیبی به من دست داده بود، می‌خواستم گوشه‌ای را برداشتم و شماره خانه والدینم را گرفتم. ساعت ده شب را نشان می‌داد و کسی در نگاهم به نظر می‌رسید و شبانه‌ی هم به فلان‌های معمول به آنها که معمولاً صبح‌ها ایلام می‌شد نداشت. این مادرم بود که در آن سوری سیم گوشه در دستم بود و با مشکل فریزی تشخیص داده بود که این یک مکالمه غیرمعمول است؛ بنابراین لحن مکالمه ما از همان ابتدا شکلی دیگر و غیرمعمول به‌خود گرفت.

تر از آن زمان مادرم ۸۱ ساله و پدرم ۸۳ ساله بودند درحلال ازدواج آنها که ۶۳ سال به طول انجامیده بود مادرم همواره زنی مطیع بود و پدرم از شیوه درماتری پیری می‌کرد؛ اما مادرم بی‌انده‌وار به او علاقه داشت و همیشه در برابرش گذشت می‌کرد و من همیشه امیدوار بودم که پدرم ابراش این گذشت را درک کند. در آن شب من با پدرم فقط به سلام و علیکی کوتاه بسنده کردم چرا که این مکالمه منحصراً باید میان من و مادرم صورت می‌گرفت.

من چنین آغاز کردم: «مادر، من حامله‌میت دارم تا با تو گفتگویم انجام دهم» می‌خواهم با مؤلفه‌ای در مورد زمان کودکی‌ات بحث را آغاز کنم» من

از جویس کارول لوئیس ترجمه دکتر بهمن بهروردی

هیچ‌گاه به دره پنهانی که مادرم در عمق وجود خود داشت، شک نکرده بودم

دیگر با یکدیگر می‌خندیدیم. هیچ‌گاه به محلیه من غمخیز نکرده بود که مادرم را در ۸۱ سالگی به‌درستی شناسایی کنم. در اتمام مکالمه حقایق آهسته آهسته از پس پرده ظاهر می‌شد. مادرم گفت که چگونه پدرش در یک محاصره که درحال مستی روی داده بود، در ۴۴ سالگی کشته شد و در نتیجه مادر او و ۹ فرزند فد و تپیده باقی ماندند.

او نمی‌توانست به تنهایی در موقعیتی که کاملاً قلمر بود برای تسلیم فرزندانش غنا تهیه کند. پس مادرم را که فقط شش ماهه بود به روح دیگری سپرد. مادرم در اتمام مکالمه به‌قدری احساسی شد که مرتباً گریه می‌کرد و به دفعت این جمله را تکرار می‌کرد: «مادرم من را نمی‌خواست»

همه چیز که بیش از ۸۰ سال پیش رخ داده بود چنان در قلب او تازگی داشت که گویی هفت قبل اتفاق افتاده بود و من احساس کردم که حتی نمی‌توانم او را آرام کنم.

عالم و دختر

من متفلس هستم که در شرایط عادی و در خانه این مکالمه هرگز روی نمی‌داد. پدر در خانه حضور می‌داشت و ملاقات من فقط یک احوال‌پرسی معمولی باقی می‌شد؛ اما این دوری جغرافیایی و بی‌طرفی و بی‌شرد و زبان عمل کردن سیم تلقن و غیرمعمول بودن ساعت مکالمه همه و همه در مادرم این ذهنیت را ایجاد کرده بود که می‌تواند مانند یک خواهر با من صحبت کند. من آشگاه متوجه شدم که به عنوان دختر تا به حال چیزی از مادرم نمی‌دانستم. من و برادرم با عشق و عطوفت در خانه بزرگ شده بودیم و مادرم هرگز نگذاشته بود تا ما حتی تنهایی را درک کنیم.

در تمام این مدت این مادرم بود که تنها بود. او تر نوازی به فرزندخواندگی پذیرفته شده بود به همین جهت هرگز نتوانسته بود پدرش را بشناسد و تنها برای مادر بود که مادرش او را نمی‌خواست است و بدون او در عالم پستی پدر و مادر واقعی هر کودکی احساس تنهایی زیادی خواهد کرد. مادرم نیز این تنهایی را ناآرامی قلب خود احساس کرده بود.

هنوز هم گویا که

من متوجه شدم که این مادری که می‌شناختم، مادری گرم، مهربان، باگذشت و خوش‌انفراق که همواره چون یک مادر استثنایی برای ما که فرزندانش بودیم، عمل کرده است. هنوز هم در انصاف قلبش آن کودک تنها و بی‌کیست است، آن خجالت‌زده و واپس زده شد، حتی وحشت زده، احساسی می‌کردم. تنهایی را حتی در ۸۱ سالگی و با وجود داشتن شوهر



قبلاً می‌دانستم که مادرم تنها تا کلاس هشتم درس خوانده بود و این امر در سالهای ۱۹۲۰ در مدرسه نسبتاً کوچک انجام یافته بود. اگرچه مادرم باهوش و با معلومات بود اما اعتقاد به نفس لازم را برای جهت دادن به فوش ذاتی خود نداشت. مادرم پس از سخن من لغتی تأمل کرد و ناگهان بدون مقدمه گفت:

«میدانی جویس مادرم مرا نمی‌خواست. زمانی که نوازی بیش نبودم مادرم مرا به شخص دیگری داد به همین جهت من در کودکی زیاد گریه می‌کردم و به‌شدت از خود خجل بودم»

مادرم به تری این سخنان را آن می‌کرد که ناگهون از او نشنیده بودم. این سخن به هیچ‌وجه شایسته بی مادرم نداشت. از این اعتراف مادرم به‌شدت شوکه شدم و مدت زمانی میخکوب بر جای ماندم؛ اما کسی که برخورد تسلط یافتن سوچه شدم که نباید چندان هم پخته خورده باشم چرا که به وجود یک راز غریب‌الطینت داشتم اما چگونگی آن برایم نامعلوم بود.

راز هفتی

آن مکالمه تلقی میان من و مادرم به درازا کشید در زمانهایی اشک می‌ریختم و در غنایی

و فرزندان مهربان کاملاً حس می کرد.

برای من واضح است که گرمای وجود مادرم که همیشه به عنوان یک گودک از آن لذت می برد، نتیجه این واقعیت بود که خود او این گرما را احساس نکرده بود. او می دانست که معنا و مفهوم بی ارزش بودن نهی بودن از طبیعی ترین موهبات (مانند پدر و مادر داشتن) قدر بر بروج و روان تاثیر مثبتی می گذارد. او فقط به شکل غریزی ما را در آخرش می گرفت و می پرسید، در حالی که خود هیچ کلاه این حالات را تجربه نکرده بود. مادرم با اینکه عشق و محبت خود را بر زبان نمی آورد اما در عمل آن را به وضوح نشان می داد.

در طول سالها، پلهای زبانی که برای ما و پدرمان می باشد شاهدی بر عشق او نسبت به خانواده اش بود.

۱۰. دایره های خانوادگی

من عموماً تحت تاثیر داستان مادرم قرار گرفته بودم و در تمامی روزها آن را در ذهن مرور می کنم. از آن شی که مکالمه تلفنی میان من و مادرم اتفاق افتاد. بی برده من عشق و عاطفه را تنها با پول و ثروت نمی توان به دست آورد و در نظر من، عشق می تواند ظهوری درخشان پیدا کند. با مطالعه و تحقیقات بیشتر متوجه شدم که در میان خانواده های مهاجر در ابتدای قرن بیستم چنین اتفاقاتی دور از ذهن نبود و فکر باعث شده بود تا بسیاری از فرزندان و نوزادان از خانواده های خود رانده شوند اما با چه اندازه بعداً خود تبدیل به انسانهای بزرگ و پرمعنا شده باشند. سوالاتی بود که پاسخ آن را به وضوح نمی دانستم. هنوز هم صدای مادرم که از آن سوز سیم تلفن جمله «مادرم من را نمی خوراست» تکرار می کرد در گوشم قفسین انداز می شود. قاش شدن این راز باعث شد که من متوجه یک واقعیت شوم و آن اینکه علی رغم من هویت مشترک و هویت فرهنگی و تحصیلی و پیشه های متفاوت پدرها و مادرهای مادر عشق وجود خود هنوز کوه کالی هستند که نیاز به محاطت بزرگها دارند؛ بزرگهایی که ساهست از جهان رفته اند.

آنها از نظر احساسی و عاطفی در سن پیری کاملاً بی دفاع و ضربه پذیر هستند و این ما هستیم که باید به جبران این غلاء احساس برای آنها بپردازیم. ما همواره در انتظار عشق و عاطفه آنها هستیم و متوجه می شویم که آنها نیز در پیری چون گودکائی نیاز به عاطفه دارند. از زمان آن مکالمه پدر و مادر من معنا و مفهوم دیگر برابم یافته اند و علی رغم بیشتر در نرسندگی و به دست آوردن نام و آوازه هرگز به خود اجازه نخوردم داد که ادعا کنم همه چیز و همه کس را می شناسم و درک می کنم. حتی خودم را...

● جوین کارل اوتس یکی از بزرگترین نویسندگان معاصر انگلیسی زبان بهشتار می رود و کتابهایش به رفتهای مختلف ترجمه شده است. ■

نشان دادن

فرزندان

۵. فرزانه صداقت

پیش هم هستید. هیچ بهتر نشده؟

چرا خیلی فریاد کرده است. اوایل که اصلاً مثل منجس فقط یک جانشین بود. الان لایق کارهای خوشتر را انجام می دهد.

پس به جای دعوا یا او سعی کن معلم پر حوصله ای برایش باشی تا به تدریس شغف داشته و تغییرات اساسی تری در او باشی. به قول خودت دعوا کردن با او فقط باعث طرد شدن اعصاب می شود. بنابراین دلسوزانه باید برخورد کنی.

واقعاً علم پریشی می بخورد که عصبانی می شوم. خیلی وقتها به فکر قریب می روم که از فرزند احتیاج چه خواهد کرد؟

این دلسوزی شما قابل تحسین است. ولی با عصبانیت کاری پیش نمی رود. بهتر است خودت سرمشق مناسب و کاملی برای او باشی و سرعده به خرج دهی تا به او هم فشار زبانی نیاید و نتیجه معکوس نگیری.

از انضامی دان عشقگیرم. سعی را می کنم. آخر من و او نزدیکترین افراد خانواده

[حدوداً شانزده ساله به نظر می رسد، با

کمی تشریش و سر و وضعی نه چندان مرتب وارد اتاق مشاوره می شود و مشکل خود را این طور بیان می کند]

من و برادر پانزده ساله ام یک و تنها زندگی می کنیم و با هم خیلی مشکل داریم. چرا یک و تنها زندگی می کنید؟

دانشان آن محصل است و رفتی خیلی کوچک بودیم پدر و مادرمان به علت اختلافات شدید از هم جدا شدند و مادرمان ازدواج کرد و همسرش دیگر

نگذاشت که به ما سر بزند. پدر هم با زنی که سطله بود و بچه دار نمی شد ازدواج کرد و با او شرط کرد

که در حق ما مافوقی کند. او در ابتدا پذیرفت ولی پس از مدت کوتاهی برادر کوچکم را به مادر بزرگ داد تا بزرگ کند و او را دیگر به هیچ وجه نپذیرفت

مرا هم تا سال گذشته نگهداری کرد. ولی سال گذشته با من هم دعوا راه انداخت و آن منزل بیرون کرد.

پدرمان چه واکنشی نشان داد؟

او از مدت ها پیش خیال داشت که برادرم را از منزل مادر بزرگم که دیگر بسیار پیر شده بود

بیرون بپوشد و با من یکجا اسکان دهد. بنابراین چیزی نگفت و من و برادرم را در خانه ای که

از قبل تهیه کرده بود جا داد. من و برادرم چون سالها از دور بودیم ابتدا خیلی لوثی کردیم و خوشحال بودیم اما بعد

دعواهایمان شروع شد. بیشتر سر چه چیزهایی دعوا می کنید؟

من در سختی بزرگ شدم و او پیش مادر بزرگ در راحتی و آسایش با آمدن پلهایمان زندگی خیلی عزیز فرشته است و تحمل سختی های زندگی

مشکل را ندارد و در یک کلام بلد نیست کار انجام دهد و سر همین موضوع با هم درگیر می شویم و دعواهایمان بالا می گیرد و چون کسی هم در منزل

نیست که ما را از هم جدا کند جار و جنجالمان خیلی طول می کشد و باعث خرد شدن اعصابمان می شود. شما دو نفر فقط همینکار را دارید و دست

بزرگتر شما را زیر یک سقف گذاشته که هم حرفه است بنابراین جنگ اعصاب و دعوا راه به جایی نخواهد برد. در ضمن باید بپذیری که طرز تربیت با تربیت برادریت بسیار فرق داشته و تو نمی توانی

صدور دهم و یا به زودی رفتار او را تغییر دهی بنابراین اگر کم باید با هم کنار بیایی و از او کار بیشتری بخواهی و منتظر باشی تا به مرور با گذشت زمان برادریت کارتری شود. آیا در این مدتی که

به هم رسید

و در واقع یک خانواده

کوچک تشکیل دادید.

آیا آرامش و خلل

می رود و من با لگامی

امیدوار صرفه ای

می کنم

اما از راه

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

خانه ای خالی از والدین

و بزرگتری دلسوز قسم شده می شود.

سختی که

پیش رو دارم آن هم در

شهر فرنگ

باید آن طوری می پرند که او می خواست، حتی نوع ظرف نشستن من را هم دوست نداشتند و این گفتند که باید مکرر ولی من تصور کردم و همه را می پذیرفتم.

بعد از شش ماه موضوع بچه دار شدنم مطرح شد. شهرام عاشق بچه بود، بعد از مدتی به پزشک مراجعه کردم، پزشک گفت که باید صبر داشته باشیم، در تئهای طولانی مدتی را باید می گذراندم تا بچه دار شوم، در این میان دلم می خواست سر کار بروم، خوشبختانه لیسین ریاضی را کاملاً مقیم می دانستند و با اجازه نوبت یک مدرسه کار پیدا کردم، شهرام خیلی گشت تا بهترین کار را برایم پیدا کند.

کم کم فلش هم زنی می شدیم که او می خواست، زندگی روزی غایبی خودش را کاملاً پیدا کرده بود تا اینکه یک روز لای لای رسید شخصی این عکس به نوبی را دید، شهرام ۳۰-۳۵ میلی بیشتر نداشت، زنی با موهای موج دار و بچه ای بزرگ از او در میان آن دو بود، به محض اینکه به خانه آمد، از او پرسید، شهرام خیلی خوشش آمد که سالهای اول بازی آلمانی نزد می کرده بود البته فقط به خاطر اقامت، بعد هم جدا شدند، همین.

آنقدر خادای خوشه ها این موضوع را گفت که باور کردنی نبود، اما برای من مهم بود که آنها را بدانم، شهرام مولف بود که قبل از ازدواج آنها را توضیح بدهد، نه اینکه من لای لای آن همه عکس بگذارم به این موضوع پی ببرم.

محبوب می کردم و می دیدم آن بچه حداقل ۱۵-۱۶ سال دارد و دلم می خواست، شهرام مدام سعی می کرد توجیهی برای رفتارهای بیادیه که مثلاً در آمریکا این چیزها متداول است، اما من نمی توانستم بپذیرم، باید قیلاً همه چیز را می گفت، مخصوصاً موضوعی به این منهی...

روزی روزی روابط ما رو به سر می رفت، من با حرفی می می رفتم، هزینه های زندگی مان را می پرداختم و شهرام هر یک هفته شب پای میز قمار هر چه را تر می آورد می بافتم، اما خانه رفتن را بهش عادت شده بود، بعد آخر شب مثل دائم العیضا بر می گشت خانه، خانوادش همه این رفتارها را به گردن من می انداختند، می گفتند زن باید بخواند

گفت

« همین دلیل کافی است که دیگر هندبگر را دوست نداریم.

گفتم

« یعنی هیچ وابستگی دیگری وجود ندارد؟

سرش را پایین انداخت، صورتش سرخ شده بود و لکه تشنه کوچک در فمیش ریز ریز می شد، می خواست گریه کند، ولی نمی خواست کسی از غم و اندوهش خبردار شود، در اتاق راسته بود و آنقدر آرام حرف می زد که اگر حاضرش از کنار در می شد، نمی توانست حدیثش را بشنود، خیلی حرف برای گفتن نداشت، مافروش بهم تلفن کرده بود

« یلوفر فراداش، می آید...»

خیلی خوشحال شدم، فریاد که به شش سال بود که او را ندیده بودم، همان ترم آخر بود که با شهرام ازدواج کرده و رفت آمریکا، با چه عجله ای آخرین امتحانها را داد، بعد هم فقط فرصت کرد تلفنی خدا حافظی کند، حالا داشت بر می گشت، خیلی خوشحال شدم، باید به استقبالش می رفتم.

وقتی توی بخل مافروش ماند، گریه کرد، آن هم با صدای بلند، همه فکر کردیم از سر شوق است، بعد هم همه رقیب خانه مافروش، آن شب گنج و منگ بود و من خسته، خیلی زود از او خدا حافظی کردم، نوبتی همان روز بهم تلفن کرده، خواست که بیست و حالا داشت در دهانهای می کرد که تاپ شدیش را ندانستم... حش بود زودتر از اینها از او جدا می شد، ولی گرفتار موضوع اقامت بروم، تحمل کردم تا آن کارت سبز را بگیرم، هر چه خواستم به خانوادام اطلاع بدهم، نتوانستم، برای همین آمدن ایران که...

می دانستم که زن آن خانه هیچ کم تحمل نداده که به حرفهای خانگی یلوفر گوش کند، آمیتیش را بالا زد، نگاه کنی اینها همه جانی آتش سیگار است، تا نصیاتی می شد سیگار را می جیبانده به دستم.

روم را برگرداندم، باور کردنی نبود که شهرام این کارها را کرده باشد، دوران نامزدی شان چند بار دیده بودمش، پسری آرام و متین به نظر می رسید، یلوفر می گفت

« به آمریکا که رسیدیم شهرام میهنش مفصلی گرفته، همه دوستش را دوست کرد تا من را به آنها معرفی کند، بعد هم رفتیم توی خانه جدید، دوستانش آن را به فکشتن ترین شکل ترس داده بودند، آن روزها چقدر دلم خوش بود، بعد از میهناتیا در جشنها زندگی روزی غایبی خودش را گرفت، شهرام رفت سر کار، من هم کلاس زبان می رفتم، سه ماه نگذشت که متوجه شدم شهرام شنید و سراسی است، به همه کارهای من ایراد می گرفت، اگر به یکی از وسایل شخصی است می زد، دانه و قریه را به می انداخت، دیگر توی خانه اصلی اراستش نمی کردم، همه وسیله



نوهش را جمع و پیر کند، اما منگ من چقدر سن و با تجربه باشم؟ وقتی دهم با دوتا و مراغه کار به حالی می بود، سعی کردم بهش صحت کنم، مدتی کم کم مدیریتش کنی از مدرسه راه به عهده من گذاشتند، پیشرفت خوب بود ولی در عوض شهرام تنگی برای من شوهر نبود، مثل کسی بود که فقط تعلل می کردم، از من بشی می آمد و می گفت برای فرار از خانه است به این کارهای زن، من هم یک روز تصمیم را جمع کردم و به اهلبت دیگری رفتم.

حتی از موقعیت شغلی ام هم گذشتم، فکر کردم باید از شهرام جدا بشوم، ولی گرفتار موضوع اقامت بودم، هنوز کارت سبز را نداده بودند.

وقتی ترکش کردم اصلاً فکر نمی کردم روزی به سرانجام بیايد، ولی برخلاف تصور بعد از دو هفته آمد، با سر و صورتی زولیده و بهیرونه، از من خواهرش کرده که به خانه برگردم، آنجا بود که فهمیدم چقدر دوست دارم، برای اولین بار حرف دلش را زد و گفت که با بختی آرزو آمده ایران تا زن بگیرد و حالا

می‌دید من هم مثل زنهائی آمریکایی با کوچکترین مسائلی او را تهدید به جدایی می‌کنید. حرم را جداگانه خرج می‌کنم و انگار زنهائی آمریکایی را سرمشق خودم قرار داده‌ام...

حرفهایش درست بود و فکر کردم فقط عطفی از زندگی ما به وجود آمده است! اما زندگی خوش و خوب ما فقط به سال دیگر ادامه پیدا کرد، دوست یار سال هفتین مریض ما بود که دکتر گملاً از بچه‌دار شدن ما قطع امید کرد، شهرام شدیدا آفسرد شد، شغلش را از دست داد، برخلاف او من دیگر مدیریت یک مؤسسه بزرگ را به عهده داشتم، تدلم از شهرام اصلاً راضی نبودم، او مرد محکم و قدرشناسی نبود، از زن ایرانی انتظار این را داشت که زیر شش پاشد، حتی کاهی غرغر می‌کرد که چرا من کار می‌کنم؟ هر چند که من هم هیچ احساسی به این حرفها نمی‌فادم.

رفتارش تغییر آمیز بود، علم می‌خواست هر چه زودتر از او جدا شوم، مخصوصاً وقتی مریضه شدم که شهرام در تمام این سالها توی آمریکا فرگه نواسته بود زنی را پیدا کند که با او زندگی بکند، دوستاش می‌گفتند فسر اولش فقط به خاطر بچه دو سال پیش او ماند و بعد هم رفت و دیگر دخترها هم با شخصیت ناتوان او را نمی‌دیدند و لشم می‌کردند. به تصمیم می‌گیره که به ایران بیاید و من گرفتارش شدم.

از شهرام هر چه بگویم کم گفته‌ام، محبت داشت ولی مرده ذهنی بود، تنها حرفش قمار بود و به امید روزی زندگی می‌کرد که یک بزرگ بدست بیفتد، البته او بچه آن همه سال که در آمریکا زندگی می‌کرد هنوز نواسته بود خوابهای بخورد و پس‌انداز داشته باشد اما من خیلی زود پشیرفت کردم، نمی‌توانستم او را به عنوان فسر کم‌کم مخصوصاً اینکه بچه‌ای هم در حال نبرد که ما را به هم نزدیک کند.

افاتمه که درست شد از او جدا شدم، توی دادگاه وقتی جای سوختگی‌ها را در دستم نشان دادم شهرام حرفی نپاشید، بود، وقتی عصبانی می‌شد، باید خیلی زودتر از اینها جدا می‌شد، ولی همه نگارانی ام بود که بطور موضوعه راه را سد و پشیم بگیریم، اما همیشه ترس روزی داشتیم من را به‌داندن و خوشحال تصور کرده‌اند، به همین خاطر از پشت لفتن نخواستیم به آنها بگویم که شش سال از زندگی‌ام را باختادم، لطم می‌خورد هر چه رودتر موضوعه را به آنها بگویم ولی...

خوب، به من شد، خوب می‌توانم کم منظور شریست، گفت.

می‌خواهی با هم برویم پیش آنها و هر طور شده موضوعه را بگویم؟ پدر و مادر حق دارند که واقعت زندگی بچه‌شان را بپایند.

از جا بلند شد، در اتاق را باز کرده نفس پاشدی کشیدی و نگاه پروریدی به من کرد، مستش را گرفتیم از اتاق بیرون رفتم و در را پشت سرمال بستم...

کم‌دینی را چگونه

رحمة محمدی ساجدی



من می‌کنم خجالتی بودن و کم‌دینی مربوط به چه‌عامست، خجالتی که بسیاری از بزرگواران از این حلقه رنج می‌برند، آنها نمی‌توانند در اجتماع حرف بزنند و با دیگران به راحتی معاشرت کنند، مسکین است افرادی از نظر داشتن استعداد و اصلاحات کم‌دینی باشند، باید، ولی برابر کم‌دینی

می‌تواند عصبانیت که هشتاد خود را نشان دهد، در نتیجه از پشیمانی می‌ماند و در برخی موارد با شکست مواجه می‌شوند، روانشناسی که در این مورد مطالعه و تجرباتی داشته‌اند، اصطلاح دارند احساس کم‌دینی می‌تواند بر این صفت غلبه کند، توضیح‌دهی زیر را در این باره می‌خوانید و مفید می‌دانند.

۱- **سلامت عصب خود را پانددید کنید.** پانددید کردن موثری که شخص از خود کم‌دینی نشانی می‌دهد کار مشکلی نیست، افراد از وضع خود بهتر از دیگران اطلاع دارند و نوشن افکار و احساسات خودشان واقعیت را نشان می‌دهد، مثلاً وقتی با کسی قرار ملاقات دارید و می‌خواهید با او صحبت کنید توجه داشته باشید که در چه مواردی ناراحت می‌شوید و نمی‌توانید به خوبی نظر خود را بیان کنید، با پانددید کردن و توجه به نقاط ضعف خود می‌توانید به‌تدریج آن را برطرف سازید.

۲- **سبکی می‌پوشید.** سبکی افراد خجالتی در سبکی که می‌پوشند در محلی صحبت کنند یا کسی گفتگو نمایند، چنانچه قبلاً مانند یک حرفه‌دار نظر خود را اخص و مطالب مرده‌تر خود را چند بار تکرار نمایند و آنها را گملاً به ذهن سپارند، آمادگی لازم را پیدا خواهند کرد، البته به خوبی نظر خود را اخص می‌کنند و نمی‌توانند بدون ناراحتی و خجالت نظر خود را بیان کنند.

۳- **در مواقع لازم صحبت کنید.** اگر می‌خواهید به یک میهمانی بروید که افراد مختلفی نیز در آنجا خواهند بود، چنانچه قبلاً درباره اشخاصی که در میهمانی شرکت دارند تحقیق کنید و درباره‌شان آگاهی بیشتری داشته باشید، آمادگی زیاده‌تری برای برخورد با آنها خواهید داشت، چنانچه می‌خواهید در جلساتی شرکت کنید که موضوع خاصی در آنجا مطرح می‌گردد، اگر درباره آن موضوع مطالعه کنید و اطلاعات زیادی در پی دست آورید، راحت‌تر

خواهید توانست نظر خود را بیان نمایید، ۴- **جو گشته ذهنی خود را بهتر شنید.** معمولاً افراد خجالتی در برخورد با اشخاص دیگر نوعی بی‌احتیالی از خود نشان می‌دهند و خود را کنار می‌کشند، چهره و بدن آنها نشان‌دهنده این حالات است، دیگران متوجه کم‌دینی آنها نیستند و طرز رفتارشان را به احتیالی تلقی کرده

از آنها دوری می‌جویند، در نتیجه افراد خجالتی نمی‌توانند دوستانی برای خود پیدا کنند و در معاشرت‌ها موفق باشند و رفتار قابل‌قبولی نداشته باشند، سعی کنید در برخورد با دیگران بی‌خجالتی بر چهره بیاورید، با نگاه چشم‌آمیز به چهره، اجتناب پندیدید و در صورت لزوم با آنها دست بدهید، این طرز برخورد موجب می‌شود که دیگران به شما برآز محبت کنند و به گفتگو بپردازند، حسن صحبت به وقت به گفته‌های آنها گوش بدهید و با سؤالات مناسب گفتگو را ادامه داده روابط خود را با دیگران توسعه دهید.

۵- **مشورت را فراموش نکنید.** مشورت و تبادل نظر با افراد مورد اطمینان و مطلع در برخی موارد بسیار مفیدی را که به نظر اشخاص خجالتی مهم جلوه می‌کند آسان می‌سازد و ترس و خجالت آنها را کاهش می‌دهد، اگر برای حضور در جلسه‌ای احساس خجالت و ناراحتی می‌کنید یا دوست‌های خصوصی خود صحبت کنید و از اطلاعات و راهنمایی آنها استفاده نمایید، این مشورت‌ها روحیه را تقویت می‌کند و دیگر کمتر در حضور دیگران خجالت خواهید کشید.

۶- **در مواقع مناسب توضیح دهید.** افراد کم‌دینی اگر برای دیگران توضیح دهند که در چه مواردی خجالت می‌کشند از گفته‌های آنها متوجه خواهند شد که مسئولی که موجب خجالت آنهاست، فالتد است و ناراحتی‌شان اغلب می‌مورد است، چنانچه موقع صحبت کردن کمی سرخ می‌شوید یا غرق می‌کنید و در صایان گزش ایجاد می‌شود شردگان نوعی به ناراحتی شما دارند، آن حالات را کاملاً بداند و سخن خود را ادامه دهید.

۷- **به مردم بی‌خجالت بروید.** اگر افراد کم‌دینی تصمیم بگیرند که ناراحتی خود را برطرف کنند، می‌توانند بر آن فالتد آیند، کافی است قدم به قدم جلو بروند و اشخاص مختلف تماس بگیرند و با آنها صحبت کنند، در امضاها شرکت و بگویند که موافق لازم الهام عقیده کرده از ساکت ماندن خودداری ورزند.

۸- **به تدریج متوجه خواهند شد که بدون ناراحتی می‌توانند با دیگران صحبت کنند و در میزبانی کم‌دینی پیروز شوند.**

یک توضیح برای خواننده ها سعی شود
نقاشی‌هایی که برای این صنعت فرستاده
می‌شود به هیچ راهشایی و سادگونی حاصل فکر
و نوع خود کودک باشد تا تحلیل روان
شناسی نقاشی فرستنده مطرح شود



روانکاوی

نقاشی کودکان

دکتر بهمن بهروردی

نظم در بی نظمگی



شادی با هم به ریختن کلیه قواعد و سبکتی و آنچه می‌خواست در نقاشی خود به سلیش بگذارد استفاده از کلیه رنگهای موجود به کارگیری نبردهای از موجودات گره خاکی از انسان تا حیوان و از ماهی تا حشر و سبک نگاه، مرزنامه خورشید از پس کوهسار با رنگی نیروبخش چون قهوه‌ای تند و سرانجام دختر گلگونگی که بستی قفی به دست دارد و می‌باشد به دست گلی در دست نیست همه و همه گویای آرامش خاطری است که این دختر هشت ساله در دل خانواده از آن بهره می‌گیرد.

شادی برای نشان دادن اعیست آب در طبیعت حتی جویبار را به شکل عسوفی ترسیم کرده است. برای کودکی که احتیاج زندگی تنگ و آپارتمانی را تجربه می‌کند این تخیلی به غایت زیبا و آرام کننده است و پدر و مادر باید از داشتن چنین ذهن آرام و پویایی در کنار خود رضایت خاطر بسیار داشته باشند.

جوان در نقاشی شادی ترسیمی کاریکاتوره گونه ای تمامی حیوانات طبیعت است که از خرس تا خرگوش و از گربه تا شغال را دربر می‌گیرد. بهترین عنوان برای نقاشی شادی نظم در بی نظمگی است چرا که با تمام درهم ریختگی و نامادگانه بودن اجسام نوعی منظم و گلگونگی نیز در آن به چشم می‌خورد که در مجموع می‌تواند از شادی یک حرقوفان و در گسوت یک وکیل دعادی و یا معلم و مدرس دقیق و فداکار بسطزد ضمن آنکه نمی‌توان از تخصص در ادبیات به جهت تخریبی که در نقاشی اش بوجه دارد و حتی یک زیست‌شناسی می‌افتخار عبور کرد.

طبیعت جاندار

نقاشی عرفان در نهایت سادگی جذابیت ذهنی جالبی در خود دارد و آوا سندن و طبیعت را در کنار هم نمایش داده است و نکته جالب اینکه چراغ راهنمایی و راهننگی را در این میان فراموش نکرده که نوعی تداعی کننده دغدغه ترافیک است. درختان و گیاهان در نقاشی عرفان گویی با یکدیگر سخن می‌گویند و ارتباطی معقول دارند. رنگهای ساده اما دلنشین و زندگی بخش این نقاشی را پر کرده است. آنتن تلویزیون مانند همیشه در کنار انسان خودنمایی می‌کند و بندگی روزافزون ما را نسبت به تلویزیون هشداری می‌دهد. عرفان شش ساله یک پیاپی زندگی را ارائه کرده است با تملای دغدغه‌ها و آرامش هایش. او طبقه بندی جالبی از آنچه که از زندگی ماست ارائه کرده است. طبیعت در زیر جاده و خودرو قرار دارد و آنهم به نوبه خود در زیر پای آدمی و خانه و تلویزیونش قرار گرفته است و سرانجام پنجراهی برای دیدن در کنار کار گذاشته که به ما هشدار می‌دهد که رنگها را از دست ندهیم چرا که معجزه رنگهای ما به شکل روزافزونی کوچکتر و کوچکتر می‌شود.



عرفان در مورد فنی می‌تواند درخشش کافی داشته باشد. مهندسی عمران و سازه و حتی تحصیلکات علمی و عملی در الکترونیک و مکانیک می‌تواند ذهن کاروشگر او را سیراب کند. از جهت دیگر جامعه شناسی و روان شناسی و سرانجام پزشکی با تخصص در چشم و یا گوش و خلق و بینی می‌تواند در حیطه استعدادهای عرفان قرار گیرد.



میتاق به مضمونی تکرر تازه روی آورده است. او نخستین هفت ساله ای است که من متوجه شده‌ام در نقاشی خود دکتور لوزی مدرن را به تصویر کشیده است.

میتاق حتی با پارافران گذاشته و بخشی از آنچه را نیز به نمایش می‌گذارد. همه اجزای نقاشی میتاق تشکیل شده از مغلفه های فلزی که به دست بشر آفریده شده‌اند.

رنگها بسیار تند و انرژی همدست و این از طبع خشکی تاثیر و فعال میتاق خبر می‌دهد. او سراسر تحرک است. اجزای فلزی از مغلفه های فلزی که به دست خود او از دیوار راست هم بالا می‌روند اما خشونت موجود در نقاشی او را نباید هشداری تلقی کرده زیرا خشونت قاتی نیست. بلکه استعاری و حتی طنزآمیز است. قیافه های رایانه های جاندار در نقاشی میتاق همه از شدت جدی بودن انسان را به خنده می‌اندازد. از همه خنده دارتر حشرات فلزی می‌باشند که به نوعی سرسنگهای آشپزخانه همه ما در نشان می‌دهند و اینکه حتی آدم آهنی‌ها نیز از دست سرسنگهای آهنی آرام و قرار نخواهند داشت!

تفکری که میتاق نشان داده کم از استیون اسپلبرگ کارگردان نامی سینما ندارد به شرطی که استعدادهای او تشخیص داده شود و زمینه های لازم برایش فراهم گردد. ذهن کاروشگر و فعال میتاق و توان آینده نگری او می‌تواند در دو زمینه هنر و رایانه (کامپیوتر) و حتی تخیلی از این عود موفقیت او را تضمین کند. او می‌تواند در سینما، تئاتر، کارگردانی، چهره پردازی، جلوه های ویژه و حتی تدوین دستی آفریننده داشته باشد. ضمن آنکه اگر تفکیر کامپیوتری و اصولاً در عمق علم کامپیوتر چون سخت افزار هم می‌تواند جلب کننده استعدادهای میتاق باشد. از یوستندی که به ویژه در مورد دانسته های علمی و تخیلی و حتی فیلمنامه نویسی هم باید دگری به میان آورد.

انتقام

نست منتم



می‌بایست وی را همچنان گرسنه نگه دارد. از قرار معلوم اطاعت در لاس وگاس در نظر آیرن به منزله اقتاد بر ارض مغرور بود.

وقتی آیرن از حمام برگشت با نگاهی نگران‌آمیز مشغول پوشیدن لباس خانه‌اش شد. تا به حال لباس تا این حد ژست و بدقواره به نظرش نیامده بود. وقتی میکی به اتاق برگشت گفت:

«تو احتیاج به چند دست لباس تازه داری. فردا چیزهایی برای تو می‌خرم.

چهره زن روشن شد.

«آری به چند دست لباس نو؟ و مخصوصاً پالتو پرست تازه‌ای احتیاج دارم.

«نه خاتم محترم از این یکی باید صرف نظر کنی... من به جلی آن پالتوی تنیس برای تو می‌خرم. زن خشمگین شد و گفت بسیار خوب... طاهرآ کار کردن با تو فایده ندارد.

میکی بدون آنکه عکس‌العملی در برابر این جملات نشان بدهد به نقطه‌ای خیره شد، بود.

آیرن پرسید:

«خب حالا من باید چکار کنم؟ از صبح تا شب همین جا روی صندلی نشینم؟

«نه... فقط از تو می‌خواهم که با چند نفر از زنان همسایه و فرزندشان سر خیابان آشنا بشوی تا از طریق آنها فهمید که «لو رابرتز» را کجا می‌توانیم به جنگ بیاوریم. فعلاً همین...»

آیرن با خوشرویی گفت:

«اما من هنوز سر تو نیاورده‌ام که تو با «لو» چکار داری؟

میکی بدون هیچ تفسیری در چهره‌اش پاسخ داد:

«منی‌خواهم حالا در این باره حرف بزنم. این چیزها بدخشی می‌آورم...»

آیرن در فکر فرو رفت: یعنی او با «لو رابرتز» چه کاری می‌تواند داشته باشد؟

کسی بعد میکی هم به حمام رفت تا گذرد از آن بشوید و خیلی زودتر از آنچه فکرش را می‌کرد به خواب رفت.

صبح روز بعد، خیلی زود از خواب بیدار شد. لباس خود را به تن کرد و کوشید تا آیرن را بیدار نکند. یک اسکناس پنج دلاری به وی داد و گفت تا اگر به چیزی احتیاج داشته باشد بپوشد. بعد هم ضمن آبداشتن کوزه‌ای اطلاع داد که نزدیک ظهر باز خواهد گفت.

بعد برای پالتن کار راهی شد. اما با گذشت چند ساعت هنوز نترسانه بود کاری پیدا کند. فقط آدرسی مدخل آقامت را گرفته بودند تا در صورت داشتن کار او را خبر کنند.

بعد به پستگاه کارایی رفت و در آنجا وقتی فهمیدند که نبح‌به‌ای در زمینه کارهای مختلف ندارند آب پاکتی را برای بدنی دشتی ریختند. بعد از همه این کارها به دفتر استری آرایشگاه‌ها رفت و تقاضا کرد که لیست اعضای این صنف در اختیارش قرار بگیرد.

وختی که در این دفتر بود با یکی خشکی از قبول این تقاضا عذر خواست.

«گوش بده آیرن! من تو را تنها برای این با خودم آورده‌ام که کاری کنی تا «لو رابرتز» را پیدا کنم. حالا اگر می‌خواهی به کاتراس سیتی برگردی. آزاد هستی... فوراً ترا به فرودگاه می‌برم و پلیت برگشت نیز برایت می‌خرم.

آیرن گفت:

«بسیار خوب. موافقم»

وقتی که به حوالی هتلور رسیدند، بترین خرید و از ماموری که در آن حوالی بود به صدای بلند راه فرودگاه را پرسید. وقتی که سوار ماشین خود شد با تفت بسیار راهی را که مامور نشان داده بود. دریشی گرفت اما آیرن همین که فرودگاه را دید. به خیابان آمد و گفت:

«گوش بده جود... من الان نمی‌خواهم به فرودگاه برویم... اما گناه به گردن خودم است... من هیچ چیز درباره تو نمی‌دانم و بسیار طبیعی است که نسبت به تو سوادتان داشته باشم... خوب... بگو بینم با من آشنا می‌کنی؟

میکی بدون آنکه جوابی بدهد چرخه زده روانه مرکز شهر شد. در حدود ساعت هفت در میهنخانه کوچکی منزل گرفت که کمی محقر. اما بسیار پاکیزه بود.

آیرن همین که تنها ماند نگاهی به اطراف اتاق انداخت و روی یکی از تختخوابها دراز شد. میکی در نظر داشت که او را برای صرف شام پایین بیاورد اما چون لباس مناسبی به تن نداشت و کهنکی آنها پیش از اندازه بود تصمیم گرفت که شام را در اتاق بخورد. معلوم بود که باید برای آیرن لباسهای تازه خریداری کند. هزار و پانصد دلار را همچنان در کسبه خود نگاهدانه بود. اما بایزی نبود که آیرن از قضایا باخبر شود. میکی تصمیم داشت که از فردا او روز در صحتی کار برآید... می‌خواست گانه‌ها برای آیرن تهیه‌ای بخرد. درواقع اگر میکی پلیس می‌خواست که آیرن در این راه به مبارزه بپردازد

پلیس از این حواله‌دید

سوالی سبکی فیلیپس و همسرش «لتن» در خانه مورد سوءظن دو دانشانی قرار می‌گرفت. «لتن» گفته می‌شود و «میک» به شکل معجزه‌آسایی از مرگ می‌رهد اما تا به‌یوم کلل چندین ماه در بیمارستان بستری می‌باشد.

«میک» پس از بهبودی برای یافتن فاشترین همسرش بخت‌سال مرمضی گرفته عازم میشکاتی می‌شود و در آرشو اداره پلیس موفق به یافتن عقی «لو رابرتز» یکی از فاشترین می‌شود. آدرسی و مشخصات «لو» را ساکنی تفرشی در ایالت میسوری می‌داند. پس «میک» عازم کارش شد و دو مبدل‌خلافه حلقه «میک» پلیس می‌شود و در شهر شروع به جستجوی گمشده‌های خود می‌نماید.

روزی اتاق «میک» را به نام «ایرن» ساکنی است که رفت و آمدی مشکوک به اتاق در داشت توجه «میک» می‌شود.

با اینکه یک شب «میک» در اتاق زودویی متوجه مردی می‌شود که پس از گوشش پول از «ایرن» و او آنت می‌زند و از اتاق خارج می‌شود. «میک» به تعقیب مرد می‌پردازد و در خیابان جلو او را گرفته وی را به درون کوچه‌ای می‌کشاند. میکی پس از گوشش پول «ایرن» را با تعجب‌هایی می‌فهمد که وی «لو رابرتز» را می‌شناسد و «لو» در حال حاضر در هتلور زندگی می‌کند. «میک» از «ایرن» می‌خواهد برای شناسایی و پیدا کردن «لو» او را به شهر «جود» همراهی کند. سپس به اتفاق راهی هتلور می‌شوند...

و اینکه توجه شما را به دنگه منحرا جلب می‌نماید.

آیرن ناگهان نگاهی از روی سوءظن به میکی انداخت و گفت:

«شاید خدای نکرده معاصه‌ای در میان باشد و میل داشته باشی کسانی را به او معرفی کنی؟

میکی تصمیم گرفت که صبر و حوصله به خرج دهد.

میکی اصراری نکرد. پیش از آنکه به میخانه برگردد نگاهی به ویرین مغازه انداخته و به این نتیجه رسید که سر و صورت دانه به وضع این در محروم سید فلان خرج خواهد داشت. اتالی میخانه غلغله پائیزی بوی بدی می داد. این مشغول زوجه یک آنگاه بود، پایانی غنای چرب و نرمی را روی میز دید. این با بلند گفت: «خب تو اشکی کار پیدا کنی؟» میکی شانه بالا انداخت: «نه هنوز پیدا نکردم.» و این با دلقوری گفت:

«پس خرید لایس را باید فراموش کنیم. ته همین که آماده شوی برای خرید می روم. خنده صورت زن جوان را بر کرد.

گرفت. در فروشگاهها آسانتر از آنچه فکر می کرد صورت گرفته اما در مغازه ای که میکی پالتوی پستی را دیده بود میکی یقین پیدا کرد که این با فروخته انداخته و پنجاهای ترم خواهند کرد.

وقتی که ایران پالتو پوست سید زده خود را آورد تا پالتو تازه را امتحان کند. حالت بدی در چهره فروخته پیدا شد؛ نوعی نفرت و نفار از وضع پالتو زن با نفرت دست خود را روی پوست کشید و پرسید: «چش این پوست چه؟»

ایران با یک جست خود را به زن رساند و فریاد زد گفت:

«فرخوش میسوری و باید بگویم که گرمتر از آن پوستی پیدا نمی شود.»

میکی ناگزیر شد که او را کشای کشان به مغازه پوست فروشی برد. همان پوست فروشی که آدرش را از زن فروخته گرفته بود. دستور داده بود که همه خریدار را به میخانه به آنها تحویل بدهند و ایران دیگر صبر و قناعت نداشت. یکدیگر هم گفت زده به میخانه برگشتند. اتالی در غیاب آنها مرتب شده بود. وقتی که

میکی می خواست پالتو تازه را به رخت آویز بزند. ایران روی جبهه لبها نشست.

وقتی که میکی بازگشت ایران چیزی از دست داشت و می خواست به قول خودش شمشیر برای او بدهد اما میکی باید دوباره بیرون می رفت و این موضوع موجب شد که ایران احتیاطش را در هم کشد. «تا وقتی که من برمی گردم لباسهای تازه ات را امتحان کن...» بعد از آن بیرون می روم تا شام خوبان را در محل مناسب و آراستهای بخوریم. «سپار خیم»

میکی بیرون رفت و ایران سگاری آتش زد.

قسمت زیادی از عصر آن روز را میکی صرف بازدید از آرایشگاههای مرکز شهر کرد و به حدود پانزده آرایشگاه سر زد. وقتی که هوا تاریک شد. صرف نظر از اصلاح سر و صورت هیچ پیشرفتی نکرد. بود و هیچ اثری از «لو راپرز» به دست نیامده بود. اما چون خرید صبح کیسه اش را خالی کرده بود جلو دفتر میخانه ایستاد تا با هم از محتوی پاکت خود صد تالار برآورد.

وقتی که کلید خود را زد و در را زد و آماده گشتن بود میکی به گوشش رسید...

کسی به صدای آهسته او را صدا زد. «ما خود می وارد هتل در شش ایستاده بود و او را نزد خود می خواند. وقتی که میکی به دفتر خود کار آگاه با زبان بسیار چرب و نرمی به صحبت کرد. «آقای مارین با لاسف بسیار مجربم موضوعی را با شما در میان بگذارم. امروز عصر تاجار شدم با خاتون شما برخوردی داشته باشم. «چرا؟»

«به دلیل اینکه خاتم شما سروصدای زیادی به راه انداخته بودم من ناگزیر شدم به او گوشه کشم که این هتل یکی از بهترین میخانه ها است و اگر کسی از سروصدا و یا مساله دیگری به من شکایت کند. تاجارم که رسیدگی کنم.»

اما بعد به جانب داستانهای اضطراب آور و شیوه های خشن کشیده شد. هاست پنج ومان اولیاست را به این محله سپرد. محله روگ خرمن سرخ خون نقرین شده غلاب مالک و کلید شیشه ای. سبنا از کلید شیشه ای قبلی با شرکت جرج و آلک تهیه می کند و سپس سراغ غلاب مالک می رود. در این فیلم صفری وزارت یکی از بهترین نقش هایش را ارائه می دهد. هاست پس از آن مدتی دراز در قمارباز به کار می پردازد و از آن تاثیر می گذارد زیرا با حدودی الهام بخش شیوای است که به تدریج فیلم گانگستری میدهد می شود. و خود نیز با بدکاری چندین پیکانه نسبت بدون هیچ زحمتی می تواند حرفش را بزند. همچنانکه «چاندلره» می گوید.

«این اقاره را به خاطر که در زندگی هستند به روی کلیت آورده و به آنها رفتار و بخش الصعلاتی را که معمولا در شرایط معین خاص آنرا است بشمارد. این سبک می برآید و حتی مخصوصاً بدون جلا با

میکی با تعجب پرسید: «مظنونان چیست؟»

و ما امروز ستر در هتل نشسته شریقه گفت: «آقای مارین من به شما و همسران عاقله دارم و بسیار متشکرم خواهدم شد اگر تاجار شدم خود شما را از اینجا بفرارم.»

میکی رشته حرف او را برید و گفت: «خب سبنا من به او تذکر می دهم.»

وقتی که به طرف اتالی خود می رفت. در دل گفت: «این کار آگاه لعنتی فکر کرد که من به او پنج

می دهم. بسیار اشتباه کرده...»
ایران روی صندلی نشست و عر الحاکر خود فرو رفته بود. او بی آنکه سرش را بلند کند گفت: «سلام»

میکی نگاهی به ایران کرد اما چیزی نگفت. زیر پوش رفت و لبی خود را عوض کرد. وقتی که برگشت ایران هنوز روی صندلی نشسته بود. او پرسید: «از این صحن اشک می خواهی به چشم جوری

فلورینز؟ برویم؟»
میکی گفت: «البته به شرطی که بتوانی با خود سه نفر از زنان این محله نمیش بگیری...»

ایران با بالعی آرام توضیح داد: «گوش بده جو. من شهر «دور» را خوب می شناسم و درست می فام که از کجا باید شروع کنم؟ نباید احتیاط را از دست بدهیم. میکی زیر نگاه های او نرود و گفت: «می توانی از کار آگاه هتل کمک بگیری؟» این طور که شیدام او نورا خوب می شناسد. ایران بدون اینکه خواستری اش را از دست بدهد. گفت:

«جو عزیزم من کاری نکردم. دردم فقط داشته به دختره. لوس و از خواستری اتالی بلی که با کنه کاری به من نگاه می کرد دین اصیب می دادم. طوری خیرام شد. بوه که انگار من دیدم.»

قن معانی و بیان بکلی بیگانه است. میکی است پر از تعادیر. گفتگوهای گسیخته و به گزارش پلیسی شایعات دارد. مقصود آن است که نویسنده همیشه «می طرفه ای» می ماند حتی زمانی که مجسمه های خشت را اوصاف می کشد هرگز همچان زده نمی شود و نیز جانب کسی را نمی گیرد.

قهرمانی با پیشه اش یکی می شود. با عدم هیچ مثل مشاهد می کند و سخن می گوید و عجیب ایچاست که زندگی از صحن عدم همچان زده می شود زیرا نویسنده می خواندند و داستان حقیقی می شود به نحوی که خواننده با واقعیت برخورد می کند و خویش را به شدت حس می کند. این واقعیت بیشتر اوقات نفرت آور است.

فریج بودن طبیعی بودن و با لذت ترسیم کردن قهرمانان داستان با این سبک گوش گیرمسکن می شود. مگر اینکه «فرای» اش کسی باشد چون وائیل هاست!

تائیل هاست نویسنده کار آگاه

این کار آگاه واقعی وجود دارد. نامش «هائیل هاست» است. از انتقاد خاطراتی ایرانی است که از نخستین کسانی بودند که در جنوب ایالات متحده به آگاهی زده پرداختند. «تائیل هاست» در ۱۹۱۲ در مؤسسه ینگرتون. یک مؤسسه کار آگاهی. در بالتیمور به کار پرداخت. چند سالی به کارهای معمولی مشغول شد کارهایی که به هر حال باعث می شود تا او با محیط های گانگستری ارتباط داشته باشد. هاست این محیط ها را فراموش نمی کند. مشاهده می کند. بانداشت برمی تازد و برای مجله ای نامه پستند به نام ماسک سیاه که در ۱۹۲۰ تائیس شده بود به نویسنده گی می پردازد. در این رشته آیه خوبی انتشارات را می کشد. این مجله داستانهای پلیس سبک کلاسیک را چاپ می کرد.

واقعا ارزش نداشتند

با عسکر از مسئولان قوه قضائیه، ریاست محترم و مراجع قضائیه آوس و ناصر و رابط عمومی سازمان زندانها و رابط عمومی وادارستان کل استان تهران در نشستی خبری که در محله نمازخانه امام الخراسانی برگزار شد.

نهمین محیبه شامعیان نژاد

مشکلات من از زمانی آغاز شد که مادرم به ایران آمد و قرار شد من مدتی پیش او باشم و مدتی هم پیش پدرم. درواقع من قربانی این تقسیم بندی آنها شدم

بک اثر افتاده زندگی می کردم. حال تصور کنید پس از مدتی من باید از این فضا و این جو و این زندگی. دوباره برمی گشتم به آن خانه دنیایی و زهر آلود درخته ملایم رنگ که من سستی کننده اماده زندگی می کردم.

خب، معلوم است که نمی توانستم در آن شرایط زندگی کنم. به قول معروف هراسی شده بودم. دلم می خواست همیشه با مادرم باشم. اما امکانش وجود نداشت. کمک کم بهانه جویی های من شروع شد. بهانه جویی ها به اجباری گشت و تنها موهبتی که می توانستم اجباری ام را نشان بدهم، لطفی به مدرسه بود. بیشتر اوقات ظهر می گفتم و به این بهانه که مادرم بیایم بپوشد، تا هوا پیش خوشی ببرد. به مدرسه نمی گفتم. کمک کم با یک عدد از جاده های مخافتار آشنا شدم و دیگر گروهی به مدرسه نمی رفتم. صبح به بهانه مدرسه از خانه می رفتم و بیرون و با زمان تعطیل شدن مدرسه در پارکها و خیابانها می روم می رفتم. و این آغاز شایع بود. کمک کم سیگاری شدم. ۱۲ سال پیش نداشتیم اما حاصلی سیگاری شدم. به دل دنیایی تصمیم گرفتم وقتی از مدرسه فرار می کنیم کسی به تعجب نداشته باشیم. و از همان موقع «هل زنی» را شروع کردم. روش کارهای هم این طور بود که چندتا از بچه ها سر معازفاد را گفتم می کردند و یکی به حساب دخل را می رسید. البته این کارها به خاطر احتیاج به پول تیرود قطع برای خرج و سرگرمی دخل می رفتم و از آن لذت می بردم. تا اینکه یک بار که آدمیم دخل یک معازفاد را بزمین معازفاد را رفتم. همان موقع هم چند نفر وارد معازفاد شدند و به خاطر معازفاد آنها را از پشت کمر گرفتند و ما هم که بچه بودیم نتوانستیم فرار کنیم. آنها ما را بردند و کلاسی را از آنها هم ما را تحویل کانون دادند. تقریباً سال ۷۵ بود. البته برای ما این اتفاق قطعی همان بزرگ در زندگی ما می بود. فکر می کردم راستی بزرگ شده ایم.

تاقتد نماند از اینکه زندانی شده بودیم. ناراحت بودیم. اینجا هم به مادرم به دانه می رسید و آمد کانون و با کلی دوندگی بریم «رای باز» گرفت که بتوانیم از کانون خارج شوم تا استعانت را بدهم و به همت او من در شش ماهی که کانون بودم توانستم منطقه استعانت بدهم و سیگاری را بپذیرم. بعد که آزاد شدم، مادرم مرا پیش خودش برد اما من آن موقع دیگر برنمی رفتم. شده بودم. و در این عالم بیقراری و نوع نوعی ناتوانی، چندانی محل مادرم که بچه بودم و پولدار و رفیق و روزگرنده و چندانی محله سیریز که به خوب معلوم بود چه جوری بودند. می هرانند گاهی می رفتم باین و سری به آنها می رفتم. مادرم سعی کرده تا هر گاهی را که من در دست دارم برایش فراموش کند تا گذشت سوراخ آنها بوم. برام موعود خریدن در مدرسه غیرالطافی اسم را نوشته عضو یک باشگاه بدنسازی شدم اما اینها باعث نشد که دست از تعلیم بردارم.

اواخر سال ۷۶ مادرم گفت که تعطیلات عید را با هم می رویم شمال. کلی هم برنامه ریزی کرد که چه و چه می کنیم من هم از این موضوع خوشحال بودم. تا اینکه دقیقه دو یا سه روز مانده بود به یک یکی از دوستانم به من زنگ زد و گفت که تعطیلات عید نه است. باگهان قدری به خاطر رسیدن دوازدهم میلادی و موبایل و پولهای مادرم را برایشان برداشتم

و به این می گفتم من هم از این موضوع خوشحال بودم. تا اینکه دقیقه دو یا سه روز مانده بود به یک یکی از دوستانم به من زنگ زد و گفت که تعطیلات عید نه است. باگهان قدری به خاطر رسیدن دوازدهم میلادی و موبایل و پولهای مادرم را برایشان برداشتم

پازده ساله بودم که متوجه این قضایا شدم و از این باثت هم ضربه سختی خوردم. مدتی طول کشید تا پدرم تعلیل مجازات گرفت و حکمش را اتمام به اید. و از اید به پازده سال زندان تعلیل یافت و بالاخره هم بعد از ۱۵ سال از زندان آزاد شد.

مدتی بعد مادرم هم تصمیم گرفت به ایران برگردد. البته او در یکی از کشورهای اروپایی برنجی باز کرده بود اما شرایط کارایی این طور بود که شش ماه ایران باشد و شش ماه خارج مشکلات من هم درست از زمانی شروع شد که مادرم به ایران آمد و قرار شد من مدتی پیش او باشم و مدتی هم پیش پدرم. درواقع من قربانی این تقسیم بندی آنها شدم. حالا می گویم که چرا این حرف را می زنم.

سبب من زمانی که فقط با مادر بزرگم بودم در یک شرایط بسیار معمولی و حتی از معمولی کمتر بودم. مادر بزرگم پیرزنی بود که منبع درآمدی نداشتن جن سستی کننده امداد امام و خب معلوم است که با این سستی چگونه زندگی می کردم. اما به فرحال من از این نوع زندگی خاتمه کرده بودم. به فرار از این فکر می کردم چون امکانش برام وجود نداشت. بعد هم یک بچه گیس و شالی بودم که بیشتر درگیر همان افکار گوناگون و شیطنت های چنگانه بودم و فکر می کردم همه دنیا مثل من و دوستان من - که در یکی از محلات پایین شهر زندگی می کنند - هستند. اما وقتی که مادرم آمد و مرا برای مدتی نزد خودش برد به دنیای جدیدی وارد شدم. یک زندگی جدید. زندگی ای که من با آن بیگانه بودم.

مادرم در یکی از محلات شمال شهر زندگی می کرد همه چیز داشت ملاتین خانه مرابلی و هر چیز را می توانست بگوید. او هر چه را که من اراده می کردم برام تهیه می کرد. هر چه را که خسب و سلالن من حسرتش را دارند. در خانه مادرم من مثل

تیرود یک طوطی بود که چهارم من نام را برای مصاحبه آوردند. این هفته به بند جولان و بوجولان زندان قصر رفته بودم جایی که بیشتر مجرمین و متهمان این بین ۲۵ تا ۳۵ سال دارند و حالا جوی متهمان ۲۰ ساله ملایل من نشسته بود. جوانی لاابالام و بلندقد. با پوستی سبزه و اکتاف سوسه. گونه های استخوانی داشت و موهایی را به سوزن پلاستیکی شده گزده بود. شکلی که تاخوداگاه خلایق بودند او را به ذهن منباد می کرد. لباسی زندانی هم پوشیده داشت. چهره اش به نوعی برام آشنا بود. احساس می کردم او را در جایی دیده ام و بالاخره بازم آمد که چند سال قبل با او در کانون اصحاب و تربیت مصاحبه کرده بودم و حالا... البته چندانی جایی نشعب نداشت. غلبت آن را بعدا برایشان خواهم گفت. وقت گفتنی جایز نبود. مصاحبه را شروع کردم.

CCC

بیست و یک سال دارم. بچه تهران هستم. خواهر و برادر هم ندارم. به خاطر مشکلات خانوادگی توانستم خیلی درس بخوانم و بعد از سوم راهنمایی قید درس و مدرسه را برای همیشه زدم. پدر و مادرم درس خواندند. پدرم دیپلم و مادرم فوق دیپلم است. البته حدود ۱۲ سال است که آنها از هم جدا شده اند. علت جدایی آنها هم شغل پدرم بود. پدرم فابجایی بود البته اعتیاد نداشت. فقط در کار فابجایی بود. این طور که دیگران برام گفته اند زمانی که من خیلی کوچک بودم یعنی نوزاد بودم پدرم برای حل معادله را به خودش می برد. اما در همان سفر با بیشتر از یک فن مواد دستگیری می شده ما سواران او را تحویل زندان و مرا به شیرطوارگاه بهرستی می فرستاد. مدتی بعد مادر بزرگم متوجه موضوع می شود و ما هزار زحمت و بلا مرا از شیرطوارگاه تحویل می گیرد و از آن طرف پدرم معاصمه و به اقدام محکوم می شود. مادرم هم که از دست پدرم به ستوه آمده بود نتوانست طلاق گیرد و به خاطر حکم پدر خیلی روده نداشت طلاق بگیرد. بعد هم تصمیم گرفت از ایران برود. اما قبل از رفتن از پدرم خواست تا اجازه بدهد که مرا هم با خودش ببرد پدرم - سی تا ده به دانیلی - مخالفت کرد و مادرم مجبور شد به تنهایی از ایران برود. بعد از رفتن او. مادر بزرگم پدرم سرویس من شد و جای پدر و مادر را برای من گرفت. من در



شب که به
اتفاق بچه‌ها
وقتیم، دیدیم که
او و مادرش
کنار خیابان
ایستاده‌اند ولی
کیف مادرش
بین آنها قرار
گرفته بچه‌ها که
این وضع را
دیدند گفتند

زندگی می‌گردد کمی بعد او دیگر نام رمز را از کار
ما را می‌دانست و قرار شد با ما همکاری کند و هر
وقت مورد حملهی سراف داشت به ما خبر بدهد.
مدتی بعد یک روز ساعت سه بعد از ظهر او به
من زدگ زده و گفت که حاضرتن حوز درون یک میلیون و
سی تا یک میلیون و شصت هزار تومان به خاله‌اش
بدهکار است و همان شب ساعت هشت قرار است
برود تا بدهی او را بدهد. بعد هم گفت که او و مادرش
کنار خیابان می‌ایستند. پوله‌ها و میوه‌های مادرش در
کیفش است. او خودش گوشی موبایل را لازم دارد.
پول را به نصف نصف، من یک نصف نصف و او
رفیق‌ان‌ها را شان دفع گفته که بیشتر پوله‌ها مال او
و انبار را نگذاشتیم.

از طرفی ما یک روشی در کیف‌های داشتیم و
آن این بود که هیچ وقت کیفی را که ساینه و نفرمود
و یا در دست مخالف قرار داشت نمی‌زدیم، چرا که
این‌طور می‌توان بود طرف به زمین بیفتد و مردم هم
زود متوجه می‌شدند و امکان تعقیب و دستگیری‌شان
طبی بود و این نکته را نمی‌دانست.

شب که به اتفاق بچه‌ها رفتیم دیدیم که او و مادرش
کنار خیابان ایستاده‌اند. کیف مادرش بین آنها قرار
گرفته، بچه‌ها که این وضع را دیدند گفتند از خبرش
بگذریم، چرا که می‌دانستند طرف می‌افتد زمین و
گیر می‌ماند. اما من به رفیق‌هایم ایمل گل کردم بود.
گفتم که او پول کدام را بین کار می‌کرده بود.
آن شب یکی از بچه‌ها که دست فراموش از ما
دو نفر بود پشت فرمان بود و قرار بود که من حوزم
کیف را بگیرم. خلاصه آرام آمدم بغل و من کیف را
گرفتم. طرف هم افتاد زمین، سریع زید به جای آمد.
یک آپل و یک GL۴ و یک پراید گذاشتند دنبال ما.
ما لای کشیدیم از این طرف و آن طرف و خلاصه
یک جورهایی خوشمان را در آوریم. کیف جلوتر از
لای یک ترپلی کشیدیم و چند متر جلوتر نگاهان
داشتیم به جهت آب افتاد و ایستاد چه شده بود هیچ.
آمبر ماشین خراب شده و قفل مرکزی آن هم قفل
کرده بود. من سریع‌ترین دروا را باز کردم و پیاده
شویم. متزین هم امم شده بود. با جان کنش شیشه‌ها
را از دنده پایش آوریم و با یکی از بچه‌ها قرار
گرفتیم. یکی دیگر از آنها داخل ماشین ماند آخر
نمی‌شد ماشین را همین‌جوری رها می‌کردیم. ما آوریم
به کوچه به سر کوچه‌های گاندی. بعد هم پشت
برده‌های جلوی کارک به‌تاهان شدیم. نیم ساعت که
گشتیم و هوا حساسی خراب شد. شدت شدیم و حرکت
گرفتیم. در یکی از فرعی‌ها من برگشتم و پشت سرم
را نگاه کردم. دیدم گشت ۱۱۰ دارد می‌آید. به رفیق
گفتم که فلاتی گشت پشت سرم این است...
بقیه در صفحه ۶۱

پیکان را دره کنیم و یک پراید ۷۶ بگیریم.
وقتی ماشین را خودش گرفتیم روش کارمان هم
عوض شد. پولش پولش شروع کردیم خاموشی را
که مست بالا. منتظر ماشین بودند را سوار می‌کردیم
و بعد هم حوز را داشتند زورگیری می‌کردیم. خلاصه
پول موبایل، اغلب هم طرف را با جلق تهدید
می‌کردیم. یکی از بچه‌ها زاننده بود یکی چاقو را
می‌گرفت و دیگری هم پول و طلا را جمع می‌کرد و
بعد هم طرف را پیاده می‌کردیم.
مدتی که گذشت توانستیم تقری یک موبایل
بخیریم. در آنشهر خانه مجری ایماه کنیم و حدود
۱۵ میلیون تومان هم پس‌انداز کنیم. دیگر وضعمان
حسابی نوپ شده بود. خیلی شانه‌ها زندگانی
می‌کردیم. تا آن روز...
آن روز قبل معصوم آمدم سمت خیابان گاندی
و کیف یک خاتم را باغیدیم. حوز دست شد جلوتر
هوز سرعت نگرفتیم برگیم دختری ایستاده بود که
متوجه کارمان شده بود. او با خنده گفت: «نه
نموردید که کسی جلوتر که پیچیدیم. کیف را انداختم
برای بچه‌ها گفتو چشما بروید من بعد می‌آیم»
بعد پیاده شد و به سمت حرکت رفتیم. بچه‌ها
سرعت دور شدند. به دختر که رسیدم سر صحبت را
باز کردم. ابتدا چند به و براه نظرم شد. اما من از رو
ترقیم و گفتم «مگر خودت گفتی تنها بخوریم»
دختر که خورده و بعد پرسید «تا حالا که الان
کیف را باغیدی؟» برو الان می‌گیریم‌ها! اما من
خندیدم و گفتم «تو رایت را برو. کش می‌آید»
کار می‌نارده و خلاصه این باعث آشوبی ما شد.
او یک بچه پویشار بود که همین توری و اطراف

و بار رفیق رفتیم شمال بی تفریح و خلاصه البته نه من
گوهی نامه داشتیم و نه رفیق. در طول تعطیلات ما هم
بودیم و هر کاری که فکرش را بکنید کردیم. بعد هم
که برگشتم پولی که به سناط بود هیچ ماشین معلوم را
هم درپ و افتاد کرده بودیم. و دقیقاً از همان زمان
مادرم قیدم را زده و این‌طور شد که دیروز، برگشتم
پیش مادر بزرگم و رفقای که در این محل داشتیم.
ایماه با آنها خیلی داشت. چدهای بالا قفل
تنبال تفریح بودند و چدهای پایین دنبال خلایق.
حصصاً محل مادر بزرگم که محل خلایق و سناط بود.
پدرم هم که یک قلدر و سابقه‌دار معروف بود که
همه می‌شناختن. من که انگار از بهشت زانده شده
بودم نصیب گرفتیم این کار مادر را بالای کش. آن
هم این جوری که به هر سلسله و از هر لای که شده
نامه انگشتانی که مادرم فکر می‌کرد از من گرفته را
به دست آورم. آن‌هم نه به انگشت این و آن بلکه
خودم! به همین خاطر با دوتا از بچه‌های محل نشسته
کشیدیم و کیف‌هایی را شروع کردیم.

آنها یک پیکان تهران ۲۸ داشتند. و این برای
شروع بود. روش کار این‌طور بود که به
ارعی‌های بالاتر... اغلبی سمت میدان صنعتی و
خیابان گاندی - می‌رفتیم. بعدهای ما خاموشی
بودند که در ماشین خیابان بودند. نزدیک آنها که
می‌رسیمم سرعتشان را کم می‌کردیم و یکی کیف
را قاب می‌زد و بعد هم سرعت را زیاد می‌کردیم و
آنها هم ناچار کیف را برایمان می‌گرفتند. البته همیشه هم
کریمان را پس‌اند نبود. گاهی کیف خالی بود و گاهی
هم فقط حاوی مدارهای بود که می‌ریختیم دور. اما
به تدریج وضع خوب شد. به‌طوری که توانستیم

او هر که در حال این زانست که خود را با یکی
از شرایط منطبق سازد و نهایتاً شود او از جانب مادرش
شدنی باشد تا بخواهد به آنچه در دست داده برسد. اما
جولی این رسیتم هم چیز خوب شد و به پولی بیشتر
این می‌توانست آینده‌اش را به دماغی ششادمان.
شاد هم شد. می‌توانستیم به‌تاهان که او ملا که
له بود جیو را از دست داده بخواهد گشتی را حیران کند
اما به طرف و به تلافی می‌آید...
شاید بتواند اگر بخواهد!

خودش به آنچه می‌گردد به ایمانی خد و به معنات
است. جولی می‌زند چون حس می‌کند باید بگوید
همین و بی‌ا کسه نمی‌توان خلایق را از معصوم خلاصت
چرا که او معصوم غنی است. فرقی نمی‌کند که تو
شش شده و نمی‌توانی او را کلا میرا خلاصت چون
همان طور که خودت گشت می‌توانست بیشتر از این
باشد. یعنی خیلی از این...
تا فرقی از گشت در حوز قضایی متفاوت نشستن یک
راه‌انداز حلال مشاور سبب شدند که سر به طبق برآورد.

در بران
(ملاق) اغلب معروف لقای خد و این پسو که
اکثری تجربه داشتی بوده و زندان تجربه دوستی از
لغات شوم مذاق است.
در تمام مدتی که می‌سعی داشت مرا قانع کند به
اینکه تنبیه شده و دیگر خلاف نمی‌کنم می‌توانستم
می‌توانی را زود تر قیامت در ک می‌کردی. من می‌دانم و حتی
انتخاب گذاشتن طوری بود که سنان می‌توان هیچ لقای
و فرقی آن تصمیمی نیست به آینده معاد و حتی

گزارشی خواندنی از دومین نمایشگاه تخصصی
کمیتہ امداد امام خمینی



مددجویانی که اوج توانایی خود را به رخ کشیدند

گزارش محمد رحمانی

مکس، صحت، شادمانی و لذت

تلفن ۲۲۳۲۶۵۰



❑ عربی آشنا بودند

پای صحت برخی از آنان می‌نشست. ۳۰ سال است که می‌بافت، رشته‌هایی را بهم تا جامه‌ای شوند، او با صداقت و لهنه‌ای تشن می‌گوید. «از شهرستان سران هتم به ر جاسازی که می‌بافم ۷۵۰ تومان می‌رزد و به طریق متوسط هر ماه ۲۰ هزار تومان درآمد دارم تا یک خیار هشت نفر را پرورش دهم، اما در گل از زندگی راضی هستم تا خدا چه بخراهد.» چند قدم جلوتر، زنی می‌بافت مشغول کار است، او لباسهای محلی به تن کرده و با دقت، چرخ نان آور زنگش را می‌چرخاند، او ۳۵ ساله است و می‌گوید: «از مرقعی که خردم تا ششتم، جایی‌ها بافم و مردم همسر سالها پیش عهده‌اش را به شما داد و ما را تنها گذاشت، اما من تمام تلاش خود را به کار بسته تا جای عالی او را در خانه برگردانم.» چند قدم آن‌سوتر دختر جوانی پشت دار قالی

نشسته و هر گره‌ای که به قالی می‌زند، جانی دوباره به آن می‌بخشد، از وضعیت کاری‌اش سؤال می‌کنم و او همچنان که به دقت به نوشته‌هایم چشم دوخته با لهنه شیین مژگندانی می‌گوید: «از شانه گلرگاه، آمدم چهار سال است که قالی می‌بافم و وقتی احتیاج کمیتہ هر قالی را به فروش می‌رسانم، هزینه مواد را که می‌کنند

نمی‌دیده، کمی منجیب بودند و خوشحال زیرا این مردم تجربه داشتند بیشتر وقتها هنگامی که نمایشگاه بین‌المللی در فرقه‌های خود، محصلی را به نمایش عموم درمی‌آورد، فرقه‌داران با لباسهای شک و گاه کراوات زده چنان به بازدیدکنندگان لغز می‌روختند که گویی مردم آمده بودند آنها را تماشا کنند! اما این بار وضع فرق می‌کرد، در این نمایشگاه شوری دیگر برپا بود شوری نشأت گرفته از به نمایش گذاشتن اوج توانایی درعین توانایی مالی، داستان زندگی با رنج با لحند و داستان هراچه هست این است و غیر از این نیست.

این بار فرقه‌داران از جنس ما بودند و شاید هم صمیمی‌تر، مهربان‌تر و رنج کشیده‌تر از ما با چشمتی امیدوار انگشتانی هنرمند و چهره‌هایی خندان، آنان لباسهایی به تن داشتند از جنس عشق، با زنگش از جنس دوست داشتن...

آری آنان مددجو بودند، مددجویانی که از تمام نقاط کشور به تهران یا گناشته بودند، از تبریز همدان قم گیلان، یازده نیندان و از هر شهر و روستایی که تاکنون نامش را شنیده بودی و نشنیده بودی و در یک کلام می‌توان گفت آنان...

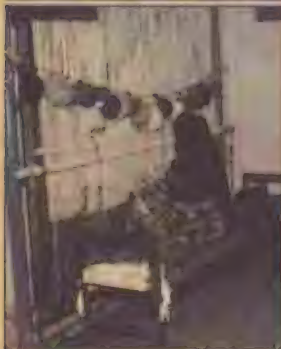
پیش تراکم

هرگاه نمایشگاهی در [محل تقی نمایشگاه‌های بین‌المللی] تهران گذاشت می‌راند، بازدیدکنندگان انتظار دارند که تو عاقل چشمان خود، یافته‌های جدیدی را ببیند که با لوس به علم روز جهان ساخته شده و تر آید به تولید انبوه برسند، اما دومین نمایشگاه تخصصی کمیتہ امداد که هفت گذشته برپا شد، کوتاهی از خلاقتهایی را به نمایش گذاشت که در نوع خود بی‌نظیر بود. درواقع این نمایشگاه، داشت کودکی از لوح تکی تولیدات و سیاحت ۲۸ استان کشور بود که در جمعی سیمانه گرد هم آمده بود تا نشان دهد جوانان شهرستانی کشور عزیز ما اگر فرصتی بیابند و اگر مورد حمایت قرار گیرند، می‌توانند با بازی گرفتن از ابزارهای قدیمی و چاشنی تشن دست به تولید محصولات بی‌نزد که حتی بتواند با انواع مشام خارجی خودت و وقت کرده و نظر بنفانسان بسیاری را به نیچی خود جلب کند.

مددجویان همدند، دافتر در این نمایشگاه با صمیمی و وسایلی و بی‌پیرایه به بازدیدکنندگان ثابت می‌کردند که هر شهرستانی، در این خود دلبایی از ابتکار را نهفته دارد که با توجه به این شوقی حوله می‌زند و اکتوبر حمایت به‌بار می‌نشیند تا بتواند به عنوان پیشخوان صادرات غیرنفتی کشور در شوقی بازارهای جهانی، جایی برای خود پیاورد و اعتباری برای ایران و ایرانی شود. آری، گزارش حاضر گوشه‌ای از این حقیقت رنده است که امیدواریم مسئولان با تکرار این گونه تشنیه‌ها و حمایتها بتوانند ضمن رفع بحران معیاری در هدایت نسل جوان به سوی تولید و ابتکار ترمه‌ش واقع شوند و به جیب‌تایی بفرستند که تنها بهتر بود ایرانیان است و بی‌ا

❑ مددجویانی که همه چیز می‌سازند!

وقتی به داخل نمایشگاه پا می‌گذارم، می‌بینم دوباره این مکان مردم مشتاق را در تن خود جای داده است، اما این بار بازدیدکنندگان آمده‌اند تا ببینند مددجویان کیت امداد امام خمینی (ره) چگونه از هیچ همه چیز می‌سازند، مردم وقتی در فرقه‌های مختلف قدم می‌گذارند و هنگامی که فرقه‌داران را از جنس غیر از خود



این نمایشگاه، شوری دیگر داشت، شوری نشأت گرفته از به نمایش گذاشتن اوج توانایی در عین ناتوانی مالی

یکی از برجستگی‌های این نمایشگاه، فروش تولیدات خودکفایی مددجویانی بود که با دسترنج خود تهیه کرده بودند

یک هفته با محرومیت اشتغال در هفت سال و ۱۲۰ غرقه مختلف برگزار شد و در طول مدت برگزاری خود روزانه پانزده تا ۲۰ هزار نفر بازدید کننده به راه آمد.

این داده برای درمان پیتلاری کافی است!

وقتی در غرقه‌ای از این نمایشگاه قدم می‌گذاشتیم و وقتی از جوانی بی‌سرمه کفش سوزلی می‌کردیم پاسخ او این سؤال را در تمام دهانی می‌کرد که آمار یکبارگی در آن منطقه چندتر افزایش داشته که جوابی را با ۲۰۰ هزار تومان حقوق ماهیانه بر سر دستگاه جابجایی کشنده آن به واقع زندگی او با این شغل تأمین شده است یا اینکه او هم زیر سایه یکبارگی پنهان جا خوش کرده است! شاید هم وضع آقدر بحرانی شده که این جوان به هسلان یکبار خود (به جهت داشتن این کار) فقر هم بفرود آید اما وقتی می‌شنیدیم آمار «رسمی» یکبارگی در کشورمان در سال ۷۵ حدود یک میلیون و ۲۵۶ هزار نفر بود و این میزان طی سالهای ۷۶، ۷۷، ۷۸ و ۷۹ به ترتیب به ۸۹۵۷۰۰۰، ۸۵۵۲۰۰۰، ۹۶۳۵۰۰۰ و ۳۰۴۱۰۰۰ نفر افزایش یافته درمی‌یابیم که روند خطرناک رو به رشد یکبارگی (حتی از نوع آمریکایی آن می‌داند) با علاوه بر ایجاد فقر و شاد آسپهای چهران نابیناری از قبل قاجاری، احیای فقر و قتل را به همراه می‌آورد.

در این نمایشگاه شافلان مددجوی ۲۸ استان کشور حضور پیدا کرده بودند و شاید جالب باشد که بدلیل نرخ متوسط یکبارگی در کل کشور شامل ۱۵ استان در سال ۷۸ بیش از ۱۳/۵۲ درصد بوده در ۱۵ استان کشور نیز بحران یکبارگی می‌رود تا به فاجعه‌ای تبدیل شود.

و احتمالاً با گذشت زمان، نرخ متوسط یکبارگی به ۱۳/۲۸ درصد نیز افزایش یافته و نرخ یکبارگی بیشتر این استان‌ها از ارقام اعلام شده فراتر رفته است و اوضاع به حدی نامساعد شده که باید هرچه سریعتر با بطن زمین به اهرای فعالیت‌های عمرانی و به بهره‌برداری رساندن طرح‌ها از تشدید آن خودداری کرد.

ما وقتی هر روز می‌شنویم فلان کارخانه ورشکست شده و یا کشاورزان فلان منطقه به دلیل به فروش نرفتن محصولشان دست از کار کشیده‌اند، درمی‌یابیم که ما باید به تشدید تلاش کنیم تا اشتغال موجود از سر نو رده رسد به اینکه اشتغالی جدید ایجاد کنیم.



نمایشگاه ایرانگردی

آنها حرف‌هایی از سر راج می‌زدند ولی با تمام کسیرتها ساخته بودند و با حضور در نمایشگاه ثابت کرده بودند که وقتی انسان بخواهد کاری را انجام دهد می‌تواند. این نمایشگاه برای بازدیدکنندگان در اصل یک ایرانگردی کامل بود زیرا در هر غرفه محصولاتی از یک شهرستان به معرض دید عموم گذاشته شده بود و غرفه‌داران با لیاقتی محقق پاسخگوی سؤالاتی مراجعه کنندگان بودند.

آنان می‌خواستند در این نمایشگاه با انواع خشکبار، مواد غذایی، پوشاک، فرش، گلیم، جامی و دیگر صنایع دستی مناطق مختلف کشور آشنا شده و اسلامی نظیر نقل، پشمک، آرمیج، پیر هشت گیاره، کوزه‌ای چالدران، باتام، زمینی و برنج گیلان، انواع عسل و نانهای محلی کرمانشاه، نان روغنی، نان شکفته، نان پیراغ و ریتون، رومبار و طریداری کنند.

از دیگر نقاط دیدنی این نمایشگاه چیلانه سنتی آذربایجانی‌ها و پوشه‌های پود که به طور مستقیم از بازدیدکنندگان با چاق گرم و سنتی استقبال می‌کرد و حاضران نمایشگاه خروج از نمایشگاه می‌می‌توانستند در بازار گل و گیاه بزنند و با یک سبد گل به خانه بروند. این نمایشگاه از جنبه پانزدهم آیین ماه به مدت

و میبایع مانند راه به بازدیدکنندگان می‌دهند. او لایحه می‌دهد به طور متوسط هر ماه ۷۰ هزار تومان درآمد طریداران کل می‌کنم که کسب‌خروج خواهند داشت. به غرقه‌های دیگر قدم می‌گذارم و در هر گوشه مددجویان را می‌بینم که با خنجر خود جسمی را به وجد آورده است. چند نفر به خطای بر روی چوب مشغول هستند و تعدادی نفر خلاق خود را در هر حالتی متجلی کرده‌اند. اما در این میان بسیاری مددجویانی که کشاورزی را محور کار خود قرار داده‌اند و با علاقه‌مندی که چینی و بلور را نقش می‌اندازند، البته این غده هم حرف‌هایی برای گفتن دارند و گلاب‌هایی از سختی زندگی، یکی از آنها خاتمی می‌انست است با چهره‌ای شکسته از راهجوی روزگار، او بدون هیچ مقدمه‌ای می‌گوید: «من چهار فرزند دارم که یکی از آنها آسمانی موفق شده به دانشگاه راه پیدا کند. ولی برآمد ما کلافه تحصیل او را نمی‌دهم و امیدوارم با کمک خداوند بتوانم او را به دانشگاه بفرستم».

و پیرمردی که کنار او به کار مشغول است می‌گوید: «لاکتون با کمک‌های کمیته توانمند نام زندگی خود را سرسبز ساخته ولی اگر می‌توانستیم سرمایه‌ای مهیا کنیم آینده روشنی را برای خودم رقم می‌زدیم. و نگرانی کمتری می‌شد».



حکایت امیر جوان بخت و

سرزمین اسفانه ها

نست منم

به روایت مصطفی گلپایز

گاران و خزان بر ماههای خود را آورده اند.
زین گیسو نیز مژگانش را در کمان
ایروانش نهاده و به لب امیر زدو گفت:
" به این زمین، بهما سخن خواهیم
گفت. اینک بنگارش قفسه ما درم را بگیریم.
پس از اینکه پدرم ما درم را با نایافته کتک
زرد فرمان داد تا ما درم برایش شخم بیزد،
ما درم نیز چنین کرد و شام گوارا برای او
مها کرد.

امیر گفت: درود بر مادر تو، زن باید چنین باشد و
پس از اینکه از دست مرد کتک خورد خوشتر را
بیاراید و یا درویی گشاده به مرد خدمت کند.
زین گیسو برخاست و جامی شهد ناب به امیر
داد. امیر آن را نوشید و لایش به هم چسبید و دیگر
نتوانست سخن بگوید زیرا آن شربت چنان شیرین
بود که هر کس آن را می نوشید، لایش به هم دوخته
می شد.

امیر که دید دیگر نمی تواند دهانش را باز کند
چشایش را کاملاً باز کرد و به سخنان زین گیسو
خیره شد تا از نمکهای آنچه می شود لذت ببرد.
زین گیسو به سخن آمد و غنچه را گشود و رفیق
مردارین را نمایان کرد و گفت:

" آری، ما درم شامی گوارا فراهم کرد و آن را با
زهر ماعل آغشت و به شوهر نابهار خوشی قدیم
کرده، لایمی مردان او را استگیر کرد و به زندان
افکند و به مردان قریبان داد تا آنی بفرزند و ما درم
را بسوزانند تا شاید زنان دیگر، عبرت بگیرند.

من بی ترنگ به زندان رفتم و اندکی کشیدم
معتد در کار زندانبان کردم و او را فریفت و ما درم را
از زندان بیرون آوردم و با هم به اینجا گریختیم.
دیری نگذشت که دو زن و سه دختر دیگر نیز به اینجا
آمدند و گفتند که از سنم بسیار شررها و نامردهای
خود گریخته اند. اگر نمی تانی، بدان که آنها نیز
شوهران و نامزدهای خود را به بسیاری مرگ دچار
کرده بودند.

امیر برخاست و بر دهکای پوست نوشت:

" منی بستم این رسم را، اگر قرار باشد هر زنی
که از شوهرش نافرمانی می شود و نافرمانی او شوش
می کند، به او زهر بخورند. مندر عسلی از هم

در قسمت های قبل خواندید
شهر دلازم گرم گشت قفسه جانم و برای
امیر جوان، صند بود که طلسم شد و از طرف، جوان،
دختر، مسخره کرد که امیر شمشیر بود مورد عداوت
فرمان گرفت، دهنش را با شمشیر، خشمگین به
صدا داد و حلقه می کشد. جنگ معلوم و غولان
کشته می شود و میخسوزد، هم از پشت عداوت که
به غولان داشت خندگشتی می زند. دهنش را لایق
گول بجانت می دهد و به او می گوید که می توانی شوی
هم می و پر میوز و از آن بوی و دانی چششی
شوی و بمانی حتی صند بود که راه می... امیر
میسوزد، سیم و حرکت و با قافه پس از برافراشتن
و سیم و بماند و می کشد و میوز و سیم را به هوا
برد و بالای کوهی می کشد، سیم را رنگش بخورد
می کشد و او به امیر هشدار می دهد که اگر به قلمرو
دختران برود، او را با جلاش می کشد اما دختران را
امیر فرا می کشد که به غولان شیر به قلعه
شوهرش را بفرستد. آنش را ببرد و برای او دهن
بخواند و بیزد و شمشیر امیر موشش می کشد.
زین به لبش عداوت و را می کشد تا شمشیر زین
گیسو می بزند قلم قلم بود و ترس و دهنش را
از حق زین گیسو و گیسو کال او را قفسه فرا می کشد تا
زین گیسو که دهنش را دهان شده به قفسه
بازی کرد و قفسه را به دهان میوز و ترس و دهنش را
به قفسه زین گیسو می کشد و دهان میوز و دهان
دهنگی زن گیسو
و آنک ملایم صاحب او را می شوهرات

امیر دستی به سبیل خود کشید و گفت:
" ما نمی توانیم که مردان زنان را بیاورند، این
قانون طبیعت است. سرشند مردانه حکم می کند که
زنان ازاری کنند و سرشند زنان نیز چنین است که از
آزاد شدن بترسند می شود. حیرانان نیز چنین رسمی
دارند، من خود بارها دیده ام که گریه ها و سگها و

می ریزد، بعد آن فرست است. من پیش از اینکه
بسیاری نهایی شادانان گرسه را در زمان گشت باید به
فرمان روح شادانانم تا بداند که مردان مالک
جان و مال شادانان هستند.

زین گیسو پوست را از دست امیر گرفت و گفت:
" چیزی که تو نوشته ای، چنان مقدس است که
می ترسم دست و پایشند، برای اینکه چنین نشود
آن را در آب می افکند و کلماتش را می شویم و پاک
می کنیم.

سپس گیسو امیر را در آتش افکند و آن را
سوزاند و گفت:

" تو نیز دعوات را بشوی تا هیچ حقی نماند،
امیر دهانش را شست و گفت:

" شما خطا کردید، مگر نمی دانید که زنان کثیران
مردانند؟ مگر نمی دانید که مردان حق دارند که...
زین گیسو سخن او را قطع کرد و با بختی
شیرین و سکین گفت:

" تو چه مرد جانی هستی، خداوند را سبای
می گویم که تو را نصیب ما کرده است. ما پیش نیز
مردی به اینجا آمد که مانند تو جانی بود ولی به دلیل
بی تجربگی ما پیش از در فتنه تاب نیاورد و مرد.

امیر حیران شد و گفت:
" مگر با او چه کردید که پس از او فتنه مرد؟ آیا
او را نیز باره ماعل به بسیاری مرگ دچار کردید؟
زین گیسو لیست دل شکار به امیر نشان کرد و
گفت:

" نه، دورباد از ما که مردی را بکشیم. درست
است که هر زنی که به اینجا برده می آید، باید
که یکی از مردان مستکار را کشته است ولی هر زنی
که به اینجا آمده است، چنان آراشتی یافته که حنی
نمی تواند مگس را بکشد چه برسد به کشتن مردی
معلوم. این را نیز بگویم که هر مردی که به اینجا
آمده بسیار مهربان و مظلوم شده است بنابراین
اینک دیگر مردان را دست داریم و زنان می خواهد
در خدمت ما باشند.

امیر سبیل خود را تاباند و پرسید:
" من به مگر که آن مرد چنان چرا فرود؟
زین گیسو آهی کشید و غس گل بوی شام
امیر را معطر کرد و گفت:

" از پی تجربه بودیم. اندک از او کار کشیدیم
که پس از او فتنه مرد، ما حنی اندک بر خود مسلط
نمودیم که چنان او را در خاک دفن کنیم، البته در آن
هنگام تعداد ما بسیار کم بود ولی به حال خدمت
کردن به سیم نفر نیز کار آسانی نیست، اما او
نگران لایش، بختش و او را لغیت می کشد تا بگوید
شوی از آنگاه از او کار می کشیم.

امیر با بی به غیب انداخت و گفت:
" من همین اینک نیز بسیار ترنا هستم و به
آسانی می توانم به همگی شما خدمت کنم. آن مردی
که به اینجا آمد و پس از او فتنه را از ما فرستاده،
فره نبود و باید حساب مرا از او جدا کنید، ای سلطان
ماهر و بان شاعر و جوانی چو من می خوانید که...
زین گیسو گفت:

" دیگر نباید مرا سلطان بنامی، زیرا من سلطان
نیستم.

نستیم... من فقط زمین گیسوی مهر گشام که به زلالی که خون مردی سنگری را ریخته اند پناه می دهم. تاکنون فقط سه مرد به این دره راه یافته اند که نخستین مرد دور از چشم ما به اینجا آمده و خود را در گوشه های پنهان کرده بود. او مردی سنگری و به یاد بود و اندیشه های پلید در سر می بردند ولی بخت با او یاری نکرد و هنگامی که ما گلب دریاچه از قله بریدیم بریدیم نشدید. نخست پیرایه حیرت آورده زیرا می دانستیم که مرده پنهان به دره ما وارد یافته است ولی پس از اینکه به سوری صدا زدیم او را دیدیم که از شالی بسیار فوق رده شده بود و قلب و تارهایش از کار ایستاده بود. این حادثه هنگامی روی داد که ما پنج نفر بودیم و از ورود ما به اینجا پیش از هر ماه می گذشت به حسین دایلی قلب ما مست به مرغان سرشار از کینه بود پس چتاره او را به مورچگان سرح دادیم.

امیر عربی را که بر پیشانی و صورتش نشسته بود پاک کرد و پرسید:

«بر سر مرده دوم چه آمد؟»

زمین گیسو با انگشتش دهائی حلاوا برداشت و بیس از آن را خورده و بقیه را در دهان امیر گذاشت و گفت:

«مرده دوم همان مرتی بود که گفتیم پس از دو هفته مرده.»

حلاوا به حلق امیر پرید و چنان به سرفه افتاد که صورتش سیاه شد و نزدیک بود حلق شود. زمین گیسو در حالیکه به شدت می خندید گفت:

«وای بر من، دیگر سرفه نکن که جگرم ریش شد. مرا از قصه هلاک کردی. جان من دیگر سرفه نکند!»

بیس اشکی را که از سیلری خنده از جام چشماش جاری شده بود پاک کرد و پشت سر امیر رفت و منت محکمی به پشت او گرفت و امیر را از سرش آن سرفه های سیاه خلاص کرد. ولی غلغله منت زمین گیسو مهر گشام چنان زیاد بود که نفس در سینه امیر جوان بخت شکست و بر زمین افتاد و اگر به خاطر خصلت های مرغانه اش نبود های های می گریست و مادرش را صدا می کرد ولی بر خورده مسلط شد و برخاست و بریده بریده گفت:

«چه تست نرم و لطیفی داری، آیا از این که تست نرم و نازک تو در عضلات محکم و پولادین پشت من خورد. دستت دردت گرفت؟» دیگر هرگز این کار را نکن زیرا ما میوه ها و استخوانهای مرا از پلاک و سنگ جارا ساخته اند و ممکن است دستهای لازمین تو شکستند.

زمین گیسو آهی کشید و گفت:

«خوب شد گفتی چون می خواستم ضربه ای دیگر بزنم تا سرفه های فعلی شود. از این به بعد اگر سرفه کنی با شک به پشت تو می گویم تا نسیم دره نگیرد.»

امیر نشست و با خود پیمان بست که هنگامی که نزد زمین گیسو است، هرگز سرفه نکند. آنکه به زمین گیسو گفت:

«می خواهم از تو چیزی بپرسم. مگر بداند از

اینکه من به اینجا آمده ام چه احساسی داری؟

زمین گیسو گفت:

«من و همه زنان دره خوبان بسیار خروستیم. باور کن که بیست و سه آرزو می کردم که مرئی بیرون به اینجا بیاید و پیش ما بماند و مانند آن دو مرده قبلی آقام زود نمرد.»

امیر گفت:

«من مرئی گردان و دایر و بیرونم و همه من حریق و حاطوم در اینجا باشم و از شما نگهداری کنم. من مانند آن دو مرده قبلی بیستم و زنان بسیاری دیدم و از اینکه به سجد و بچاه و خدمت کنم باکی ندارم.»

بیس با خود گفت:

«عجب ششسی آوردم که طلمو شدم و دایره دنیای لقمه شدم.»

زمین گیسو گفت:

«اسیدوارم چنین باشد که می گویی.»

امیر گفت:

«چنین است که می گویم. من بسیار نیرومندم. اینک بگو که از کی می توانم کارم را شروع کنم؟»

«و نه چه آدم عجیبی هستی. تاکنون ندیده بودم که مرئی برای انجام دادن کارهای زنان این همه شتاب داشته.»

امیر سینه های صاف کرد و سیل هایش را تاباند و گفت:

«خجلت زدام نکن و فقط بگو که کارم را کی آغاز کنم؟»

«همین حالا.»

امیر دستهای را به هم مالید و با خود گفت:

«به این می گویند شلای.»

زمین گیسو گوشه های درکار امیر کرد و گفت:

«البت چون تو امیری جوان بخت هستی و سلطان هفت اقلیسی کارت کمی دشوارتر و سنگین تر است.»

«من را از چه چیزهایی می ترسانی؟ زودتر مرا به انانی برسان کارم را شروع کنم که دیگر فارم بی طاقت می شوم.»

«به یگی از انگهانی می گویم. تو را به رختنری خانه پرد تا کارت را از آنجا شروع کنی.»

امیر با حیرت گفت:

«رختنری خانه؟»

بیس کمی اندیشید و با لختنری مرغانه گفت:

«حس است که زنان با هم فرقی ندارند ولی من امیری جوان بخت و سلطان هفت اقلیم بهنامم. در شال من ایست که نخست به زنان و دختران رختنری خانه خدمت کنم. بهتر است که کارم را با تو آغاز کنم.»

زمین گیسو پشت چشلی باز کرد و گیسو نشانی را بر شاه عایش افشاند و بر تخت نشست و گفت:

«فکر نکن که کارهای من از کارهای رختنری خانه کمتر است. اینجا چند برابر آنجا کار دارد.»

امیر آستین خود را بالا زد و عضله بازویش را صفت کرد و گفت:

«این بازوی نیرومند را می بینی؟ مرا از چه

می ترسانی؟

«به خود گفتند

«مرده نباید در برابر من و خولسته زمان گویند

«باید زن را بخت مردانی هستند که خوراکی و مرکب و خشن باشد.

«بیس صدای حور را شنید و گفت:

«هنگامی که می گویم خوش کرده ام که نخست تو را از خود خروست کنم. در برابر زان یزن و دست را بیوس و مگر و فرمان دارم ای امیر جوان بخت. بر من منت می نهی که مرا پسندیدی و از میان زنان دیگر برگزیدی.»

زمین گیسو خواست چیزی بگوید که ناگهان در اتاق به شدت باز شد و چندین کتیر، درهائی که از خنده رویدر شده بودند به درون اتاق افتاد و دست بر شکم نهادند و تاوانست چندینند. زمین گیسو نیز دست خود را روی دهانش گذاشت و بسیار خندید. امیر که نمی دانست چه شده است نخست با حیرت به آنان نگاه کرد سپس او نیز کم کم به خنده افتاد. مدتی گذشت و سرانجام زمین گیسو از خنده باز ایستاد و گفت:

«دستان من دیگر پس است. تشدید که ای مرده دلیر و خشن با چه اهن و شکرهای سخن گفتی. می دانم که در دانهائی و خوشنوی که در صدای او بهفته است شما را این چون من به فرامی افکند.»

«زیرک است از پیر او قالب نوی کنیم. آیا از اینکه خادوان چنین مرده پرچهره ای نصیب ما کرده است خروست نیستند؟»

«یکی از کنیزان ما فری گفت:

«بانی من خوت دیدی که از شدت هراس چنان خندیدیم که زیرک بود به گریه پلشتن آری ما بسیار خروستیم.»

امیر به یک نیک آنها نگریست و گفت:

«آیا با من مزاح می کنی و مرا به سخره گرفته ای؟»

زمین گیسو گفت:

«دروازه از ما که مرده پهلوانی چون تو را به سخره بگیریم. این رسم ماست که در برابر مرغان نیرومند بترسیم.»

امیر گفت:

«وای انگار به جای آنکه شما را فرستاده باشم شما را خندادم.»

زمین گیسو آهی کشید و گفت:

«تربیده ایم! این چه حرفی است که می زنی؟»

«باشیم از ترس رویدر می شدیم. مگر شما هنگام ترسیدن نمی خندید و رویدر می شوی؟»

«ما هنگام ترسیدن می لرزیم.»

زمین گیسو پشت چشلی باز کرد و گفت:

«هر کسی رسی دارد. رسم ما این است که فریاد کنیم. آنکه گفت دستهایش را به هم گرفت و چند کتیر به درون آمده و گوشه ای ایستاد. زمین گیسو گفت:

«اینک بهتر است با این زان کتیر به رختنری خانه بروی و کارت را آغاز کنی.»



شکر بنام

۳۱۶

همایه باد

مرا همایه باد دل غمین و زار گشته
برایم روز روشن را، چو شام تار گشته
خودش را چون نخود، در داخل هر آش اندازد
دخالتهای بی جاییش مرا آزار گشته
زده آسایش ما را به هم باد و فریادش
به کام زنده گانی را، چو زهر مار گشته
من و اهل و عیالم را، صدای بوق ماشینش
زمان نیمه شب از خواب خوش بیدار گشته
کند پشت سر همایگان بدگوی و فحش
چو گردد روبرو، گفتار خود انکار گشته
مرتب می زند زاع سیاه دیگران را چوب
غضولها به گار مردمان بسیار گشته
بگوشه بازی خردانه اش بر روی پام ما
دمی آسودگی را بهر ما دشوار گشته
کنند اطفال او از صبحگاه تا بوق سگ بازی
و در بازی صدای گرگ یا کفتار گشته
اگر کاری به ما دارد، نمی آید در خانه
به جایش شت خود را چکش دیوار گشته
ندارد لنگه در پرویی و در جنجولک بازی
همیشه راه خود با این روش هموار گشته
هر از گاهی می گویم به او بنما مراعاتی
به تلخی، بار من چندین رقم لچار گشته
چنین همایه ای با این چنین اعمال و رفتاری
مرا از هر چه همایه بود، بیزار گشته
نباشد این تمام ماجرا، «پاک» نمونه وار
برایت صحبت یک مشت از خروار گشته
احمد پاک نواز - قم

دارام رام

ندارد درد ما درمان، دارام رام
نه ماشینی مرا، نه سرنهانی
گر قسم زن که باشد مونس من
ز پس سگدو زدم از بهر روزی
از آن ترسم نهیم یا در خیابان
ندیدم روی خوش از چرخ گردون
گرائی قائم را خم نموده
نه سودی بدم از تحصیل دانش
برو شدی یکن شکر خداوند
که ساکن در «گلستان» گر نبودی
هسوی پاک آنجا را همیشه
که مانند بی سرو سامان، دارام رام
ستم آواره چون مرغان، دارام رام
نشد دلوز من زن جان، دارام رام
ز با استفاده ام تالان، دارام رام
بگیرند طلبکاران، دارام رام
قضا خوردم زاین دوران، دارام رام
کجایی تو شت از زن، دارام رام
نه از اشعار و از دیوان، دارام رام
و حید نفی زاده - حصار گلستان مشهد
که نیستی ساکن تهران، دارام رام
چو مخلص می شدی دلاخان، دارام رام
تلفس می کنی آسان، دارام رام

مال بی علم

عاقل آن نیست که مالی و مالی دارد
عاقل آن است، که فضلی و کمائی دارد
مال بی علم و جمالی که در آن نیست کمال
حاصلش فقر و فساد است و وبائی دارد
ادم پول پرستی که بود فاقد فضل
خاطری پریش از رنج و ملالتی دارد
پولداری که در او جز طمع و غش نیست
وقت مردن تو ندانی که چه حالی دارد
نیت تضمین سعادت، به فزون بودن مال
هر که دنیا طلبد، حسرت مالی دارد
دیدم فاضل وارسته که با دست نهی
پیش او باب خرد، جاء و جلالتی دارد
فکرش این است، گزندی نرساند به کسی
غشش این نیست که کمبود ریالی دارد
شاکر از خلق خود، قانع به هر ریش و گم است
طبع منفی و آسوده خیالی دارد
بی وکیل باشی

خواب و بیداری

خواب می دیدم که سطح زندگی پیکان شده
مشکلات مردم ایران، همه آسان شده
گشته کاسب منصف و اجناس را ارزان دهد
محکرم هم توبه کرده، صاحب و جدان شده
کارمندان اداری، پول پارو می کنند
هم حقوق و هم مزایا شان، دوجد چندان شده
ظواهرها در سفره هاشان جوجه و تهر و کبک
شاهسان هم خوابوار و بیرون شده
جملگی مردم سوار بن و پاترول گشته اند
ناگهان بی ریخت و بی جذابیت پیکان شده
گشته اسفالت خیابان صاف همچون آینه
هر کجا مخروبه ای بود، همه بستان شده
آب رود کرخه و کارون و گره پشد آمده
پر تمام رودها، از چشمه حیوان شده
غصه و غم، رخت از این مملکت برپشته اند
شاد و خوشحالند مردم، چهره ها خندان شده
ناگهان جیغ عیالم کره بیدادم ز خواب
دیدم انگاری که اندر خانه مان تو فان شده
گر به مهری و سیمین و پری از این طرف
زبان طرف هم کار محمود و رضا المغان شده
در میان خانه یستانتکاران دیدم چو دیو
بچه شش ساله ام را از دیدنش لرزان شده
گفت یستانتکار، دیگر مهلت پایان گرفت
جای تو اکنون فقط در گوشه زندان شده
سیمنا مخلص - تهران
ضمن خوش آمد شما به «شکر خند» خواهم خدمت همراه با دومین طنز خود
بنویسد چند سال دارد و طنز سرایی را از چه زمانی آغاز کرده اند. فشار روی نامه
ارسانی خود در مربوط به صفحه شکر خند را فراموش نکنید، متشکرم.



فرهنگ مردم
زیر نظر: فرهنگ

صورت‌التمثل های کتابداری

● **خوله تبریک و کوچره روشن:**
برگردان خانه تبریک و کوچره روشن.
(کتابی از شخصیتی که در خانه باخلاق و بیرون بسیار خوش اخلاق هستند.)

● **لعمرو فی غیر لغایی:** به ندایم مجلس می‌روستی.
(کتابی از افرادی که قدر اطرافیان خود را نمی‌دانند و وقتی آنها را از دست می‌دهند تازه به ارزش آنها می‌برند.)

فرستنده حسین قیاسی نوعانی از گناداد

نایب های چینه های طالعان

بازی بچه های طالعان در ماه رمضان بازی «کشی کش» و بازی «خریاس خرابی» یا «جنگ چارکش» است.

بازی کش کش: عده ای جوان جلوی مسجد آبلی یا دروی پشت باز جمع می‌شوند و به دور گروه می‌روند. یک نفر که از همه قویتر است به عنوان «پن مار» یا «پن» کنده انتخاب می‌شود. بین دو گروه می‌ایستند از هر طرف یک نفر بنجه دو بنجه می‌مار می‌اندازد و بنجه آفراده هر گروه دستشان را دور کمر فرد جلوی حلقه می‌کنند و دو گروه با تمام قدرت از طرفین «پن مار» یا «پن» کنده را می‌کشند. هرگاه دست یکی از افراد از هم جدا شود گروه و سنه او بازنده محسوب می‌شوند افراد گروه بازنده باید افراد گروه برنده را در پشت سران کنند و ساقی بدوند و به این ترتیب بازی چند دور انجام می‌گیرد.



نمایان نشانه گیاهی

● **للهی لی سسته چو پس کندیل مغاند:**
برگردان الهی بگیری و چوب سستات در پشت کندیل بماند.
کندیل: سدی است که از ترکه درخت بافته می‌شود و در گوشه‌ای از اتاق قرار می‌گیرد و اطراف آن را با کاهگل می‌پوشانند و اگر چیزی پشت آن بماند نمی‌توان بیرونش آورد.

● **الهی تره جمعی سو بشورون:**
برگردان الهی تو را دروی مجسمه (سبی مسی) بشویند.
(به دلیل تیره سال‌خنده در این ده لغوات رایج روی ردی از سبی مسی می‌شویند.)

● **الهی لوی سو پاره به پیاده:**
برگردان الهی لن سواره بلند و نو پیاده (هرگز به رفا و آسایش نرسی.)

[این لغت را بیشتر پدر و مادرها در حق فرزندان به خود می‌کنند.]

و در مقابل این دعا قرار دارد که:

● **للهی لی او سوده یو لی لوی گرم:**
برگردان الهی آب سرد باشد رکت گرم.
لوی عزیزالله کبان
فرستنده و سقیر کبان از کرج

خوراکی های مخصوص ماه رمضان

خوراکی‌ها غذاهای ماه رمضان در شهرها و روستاها بسیار متنوع است تهیه بعضی از این غذاها در نقاط مختلف و برد خاورداده صورت دارد.

از جمله انواع پلو و خورشها و آبگوشتها تنها غذایی که می‌توان به این غذاها اضافه کرد، شاید نام آنراست که جز شهر و روستای به سب نام خانی داشته باشند. بنابراین به سبب همگنی بودن این غذاها سعی می‌کنیم غذاها و خوراکی‌های را که معنی هستند به شما معرفی کنیم.

آش روزه

در روستای کرمان در ماه رمضان همه روزه آش به نام آش روزه می‌پزند برای پختن این آش ابتدا ماکلی را مثل مسجد یا حسینیه یا خانه منشی برنگار می‌گیرند. بعد تعدادی دیگ و کاسه از خانه‌ها به امانت می‌گیرند و چند تن زن و مرد را برای پختن آش و تقسیم آن بین اهالی دعوت می‌کنند.

بعد از این مقدمات از شب اول ماه رمضان چند جارچی در کوچه‌ها راه می‌آیند و در خانه‌ها می‌روند و می‌خوانند اشعار مخصوص آجیل و سبزی مخصوصی آش را جمع آوری می‌کنند. صاحب خانه‌ها به نشانه صدای جارچی مقداری گندم برنج روغن و پنیر برای تهیه گوشت و سوخت آش روزه هدیه می‌کنند. تمام چیزهایی را که هر روز جمع می‌شود: تحویل آبلار می‌دهند و همه روزه برای انتظار آش می‌پزند و بین خانه‌های آبلی تقسیم می‌کنند. مردم خوردن این آش را لوایب می‌دانند و معتقدند با خوردن آش روزه روزه بر آنها سهل و آسان می‌شود.

نرانی

مزه خوراک ساده‌ای است که در آراک برای انتظار اندازد می‌پینند. مقداری کشک را در «کشک‌ماله» (نارنگ لسانی مخصوص کشک‌مالی) می‌پزند. هرگاه کشک‌مالی را که کشک ماله جمع می‌شود با مقداری مغز گردو و چند پیاز در طریل ریخته خوب می‌کوبند تا نرم شود. به این خوراک دیگر می‌گویند کشک کش شده را هم برای مقدار دیگر نگ می‌دارند. این خوراک سالت وای بسیار خوشمزه است و سبزه‌ها انتظار اشک خورنده‌ها تهی می‌شود.

رنگینک

از خوراکی‌های سفره افطار در شیراز می‌باشد. وای تهی آن هسته خرما را می‌گیرند و به جای آن مغز گردو قرار می‌دهند. خرما را در بشقاب مرطوب می‌چینند و معطر آرد و روغن پودانه رفیق ردی آن می‌پزند. آن قدر آرد و روغن می‌ریزند تا لایه‌ای خرما را بپزند. مقداری نارچین و طاق قند هم روش می‌پاشند و می‌گذارند سرخ شود. رنگینک یکی از خوراکی‌های شیرین و خوشمزه و پراشوری و مورد علاقه مردم فارس است که بیشتر در افطار خورد می‌شود.

پیشواز

در روستای آوانک طالعان بسیاری از مردم سه روز اول و وسط و آخر ماههای رجب و شعبان را روزه می‌گیرند و عقیده دارند با روزه ماه رمضان خواهند توانست به ماه روزه برایشان نیت می‌کنند. هرکس این ایام را روزه بگیرد می‌گویند «روزه سه ماه» گرفته است. بعضی‌ها هم تنها سه روز آخر ماه شعبان را روزه می‌گیرند و به پیشواز ماه رمضان می‌روند.

در فرات خمین عده ای یک روز و بعضی دو تا سه روز قبل از ماه رمضان روزه پیشوازی می‌گیرند. این روزه را روزه نری می‌گویند و از خدا حاجت می‌طلبند که در شعبان را دوا کند. مسافران را به سلامت از سفر بازگرداند. فرزندان را ادا نماید. فرزند عطايشان کند. زیارت قبور ائمه علیه‌السلام را قیست آنها کند. گناهانشان را بامرز و روزی بشت و حلال نصیبشان بگرداند. آنها می‌گویند که از سال قبل با سالهای قبل روزه بدهکارند. چند روز قبل از ماه رمضان به نیت ایام فرشتان روزه می‌گیرند.

در مسجدها اکثر مردم یک روز قبل از ماه رمضان روزه می‌گیرند و به پیشواز ماه رمضان می‌روند. آنها می‌گویند که از سالهای قبل روزه قرضی دارند. به ازای روزهایی که بدهکارند. روزه می‌گیرند. وقتی دو نفر به هم می‌رسند اولی می‌گوید: «پن پیشواز ماه رمضان رفتی» و آن طرف اگر موفق نشده باشد پیشواز برود می‌گوید: «مزم لنگ بود ترنسنم بریم پیشواز».

در یکی از مطالب رمضان مربوط به شهرستان یزد آمده است: پیشواز ماه رمضان برای بسیاری از مردم اهمیت زیاد دارد و عده بسیاری روز اول و دوشنبه اول و جمعه و روزهایی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و روز آخر ماههای رجب و شعبان را روزه پیشوازی می‌روند. بعضی‌ها هم تنها روز آخر ماه رمضان را روزه می‌گیرند و به پیشواز ماه رمضان می‌روند.

در شهرهای گیلان از جمله رشت رستندارانی به پیشواز رشتن ماه رمضان را «پیشوازه» می‌گویند و اکثر مردم «پیشوازه» ماه رمضان را مستحب و بر آن مصرند.

دوبیتی لومبی

عشق و صفای یا گیلان دیدن
لفظ خدای یا گیلان دیدن

آب و هوا چه خوبه گیلان جا
آب و هوا یا گیلان بیدین

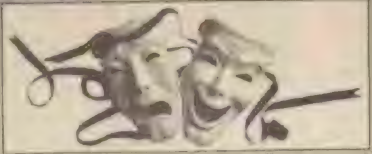
برگردان عشق و صفا را یا گیلان بین / لطف خدا را یا گیلان بین / آب و هوا چه خوبه در گیلان جای / آب و هوا را یا گیلان بین.

فرستنده: مسلمان معلومی
از روستای آناه گوراب فومن



تئاتر ملی و تعزیه

هنوز هم در
تئاتر «اتفاقی»
نمی افتد



«تئاتر» زنده و پویاترین هنر انسانی، در خدمت به
انسانیت، در تئاتر، میان تماشاگر و بازیگر به هر چند
متر فاصله مکانی جابجا شده و وجود ندارد و فرزند و
تئاترگر در فضایی یگانه با هم نفس می کشند و در
حرفهای شرکت می کنند، آنچه تماشاگر در آن
مشارکت دارد همانی است که بازیگر تمام با او بازی
می کند و در ذهنش ماندگاری می بخشد، اگر به
چارچوب نمایشی سنتی تعزیه بنگریم و قواعد آن را بر
تئاتر معاصرین آشنایش عدم کنیم، به غریبی ارتباط
تماشاگر با بازیگر می خواهیم بود.

تماشاگر در چنین فضایی غیرقابل و ضرره و بی اراده
نیست او با ذهن و عین درگیر خوانند و شخصیت های
در مقابل چشمش جابجا می شود و هرگز نمی کشد. از
همین رو با خنده آنها می خندد و با گریه آنها می گرید و
در صحنه ها و دیالوگ های آنها شرکت فعال دارد.

این خصوصیات زنده و اساسی هنر تئاتر است که
هرگز نمی راند را در آن راه نیست، با این همه و با آنکه
تئاتر هنری مقدس و ابزار رشد معنوی انسانیت، اما
در سالهای پس از انقلاب، به جز مقطعی چند ساله
دوره های طلایی این هنر گسترده نبوده است و امروزه
در عرصه این هنر، هیچ اتفاق اساسی و تعیین کننده رخ
نداده است. شخصیت های چوب خشید مشابهی،
معدودی کشارود، عزت الله انتظامی، علی نصیریان و
فریدان فریدان بزرگی مانند اکبر رافتی و بهرام بهرامی که
تئاتر به ریزه شیش ایرانی قوام داده را مدیون آنهاست
زنده و پرورش یافته دوران پیش از انقلاب هستند و در
این پست و مه ساله پس از انقلاب در زمینه های
بازیگری کارگردانی و نمایشنامه نویسی - علی رغم

کوششهای بسیار ندل جوان، و بازی خدای از
حرفه ای های این هنر - هنوز هر مدتی جنگ آنها که
نام برده به ظهور نریمیده است.
نه تنها چنین اتفاقی تاکنون رخ نداده بلکه بر
مناظر مختلف در تئاتر اندام کارها کم نوبتی ها
ضرب های خفیه ای و آبرویی، تئاتر دچار حودی و
تسطبی شده است، این روند تا بدینجا گسترش داده که
هنرمندان پرورش یافته این عکس خانه خود را با اشتبه
خانه های چوب سینما و لوبیزون مغلوبه کرده اند،
هیچگاه تئاتر بازی به هر جهت و گاهی تنگ و ناخوب
رانی را می بینید که بگویند زنده است، اما واقعیت
اینکه مذهب است در آن روح زنده گی جریان ندارد و این
چرایی است که عملکرد مسوولان امور تئاتر و جامعه
فرهنگیان این هنر ماند باید به آن پاسخ گوید.
تئاتر ما هیچ وقت به لحاظ اقتصاد دانش و
تکنیک و هنر آفرینی مسکف نبوده است، اما مدیریت
و برنامه ریزی و هدایت مسیری که آنها را به شهر
تشانند، وجود نداشته است و با این حال، هنوز هم
نمایش های آبرویی شده و تماشاگرانی هم دارد و گاهی
تیر حرقه های زده می شود، اما اینکه چرا تئاتر ما از نظر
رأی و هنر مند نباشند، نویسی و کارگردانی و...، علیم
شده است، نیازمند بررسی و دقت در جمیع و
سیاسی های کارگردانی این هنر است، اما به واسطه
است برای آن بخش از فرهنگیان که با تعزیه حرف
عشق و ایمان می زنند تا لایق توبیخ در این زمینه
و با دست امید کشیدن بر سر روی این هنر سنتی آن
را از فضل مرگ به رحل زندگی برسانیم.

یادداشت جنگ هنر

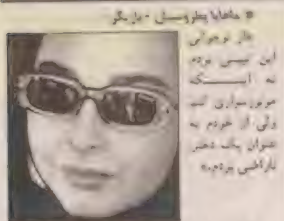
هنر عشق و رزی و
رمضان عشق

بگذار دیگر تولید الهی نصیحتی شده با در
رمضان عزیز، در کنار یکدیگر با دل و جانی پاکه
میسان صیانت باشکوه الهی باشیم و بگوئیم در
مسیر پندگی خداوند به فراخور حال و استطاعت
خود روزی هزار سطره قوت الهی گردیم، ماه مبارک
رمضان، ماه حورساری و پاک کردن خانه دل از همه
آلودگی های است که خدا نمی پسندد، خداوند را
برای چنین توفیق سیلی می گویید شاکر او می شویم به
جهت باز کردن گره های آسان به روی همه کسانی
که درهای نفسانی را به روی خود بسته اند.
در چنین فضای طهارت گیتی است که فرصت
تجدید دینار، تجدید پیمان و تجدید نظر در تمامی
آنچه از لغات معرفت و فانی انسان را رقم می زند.
پیش از پیش میهای می شود و بر تمامی صاحبان
لعل تقوا و به ویژه، اهل معرفت و دانش و هنر است که
بیشترین بهره را از این ایام ببرند.

ماه مبارک رمضان فرصت مغتنمی است برای
غور در عرصه های معنوی و فکری جهت بهینه سازی
امور دینی و در راستای هنر سازی سالم و
فرهنگ سازی شایسته و چه خوب است که پیش از
دیگر ایام مردم خدای خود را به عبادت عشق و معرفت
با آثاری مشحون از معنا و رحمت الهی در عرصه هنر
آشنا و همراه شوند، این ایام فرصت نادری است تا
مسوولان امور هنری و فرهنگی با تولید و عرضه آثار
هنری پر محتوا و جذاب، مردم هنرمندان را به سوی
سایه های سید شادخانه ها، براف های حجاب
تلقین و آبرویی و رهایی و... سوق دهند و در این مسیر
به صورتی هدفمند و با ارزش ظاهر شوند.
انتظار تماشا و بهره گیری از آثار هنری و نمایشی
پر محتوا و مناسب از رسانه های مانند سینما سینما و
تئاتر تفریحی کمالا بجلست که امیدواریم مسوولان و
استادان کارکنان امور هنری به حق قدر دان آن با
ارائه آثار کم ارزش و سطحی، بگویند یا آثار
پر محتوا و ارزشمند هنری در تداوم و تکثیر معراج
مذکرینی میمان و استعدادهای خدایر گانه ایی مایه
بردارند، تولیدی هکسان در این ماه عروج آرزوی
ما هستند.

حرفهای رنگین

اهالی هنر و سینما گفته اند



● احمد امینی - سینمایی نویسی و فیلمسازی
فایده تهیه کننده و بخش کننده با کارگردان خیلی
فایده دارد آنها به حرفای برای خوشبین حساب و
کنشهایی دارند، آنها فکر می کنند امتیاز خیلی فیلمشان
- چیزی برای در تفریح - حضور مدیه نهایی است»

● پرویز پورسویی - بازیگر
«معلوم نیست چرا باید با نتیجه کارمان این طور
برخیزد؟ چرا باید به مسائل شخصی دامن زده شود
و جوانی شود که مردم بگویند چه اتفاقی در مسکن
ما می افتد، چطور این فیلمنامه - «موج مرده» - تصویب
شده بود و تهیه کننده خوانده بود و می دانسته چه فیلمی
فرار است ساخته شود»

● علی پورین - بازیگر و نویسنده فیلم و بازیگر
فیلم «نوبلیست»
«این فیلم به عنوان اولین و آخرین کار بازیگری
برای ما ماکتبی است»
● علیرضا شادمان - فیلمساز
«آیا می توانید قبول کنید که در صورت
ویرانگی در مقابل مقام اراده سینما و دینو خاچی،
نمی توان از ایران استعفا و آزادی و خلافت و تولید و
ابتکار و توسعه و ساختن ایران فرهنگی دم زد»

به یاد استاد

سابقہ از دروازہ
و گشت گشت و به
افسار یوست



به جهت اینکه این قیلتنامه در اصل از روی کتابی به نام سقوط در سی و نهیج پرواز نوشته سروان پای نهیج شده و تولید فعلی از هراتیانی که مسبب پرواز و زمین انفرادیایی صورت گرفته چندی است نیست فقط مورد قیاس و گریز خیال از میان قیاس من روانه شده این قلم به سبک من سامونوت - قرار گرفته و در این مورد شروع به صحبت کرده و رهنمودهایی خیلی گسترده در مورد گریزنگی گریز و قصد و باغون خوش اول دست آخر و بخصوص قیالت داده و رفته... من فکر کردم موضوع نامه شده و گریزهای من بنسب و با منظر مورد مورد نظر سامونوت و بیا که در خیمات خود در هرات و قیالتنامه در حد شکستگی که در اصل قیلتنامه بود قصد بود فقط به دست من آید... من چندان دور به قیالت نزدیک نظر قرار می دهم روزی که از افای کلی من می شود که عطفه را برده اند و افای کلی است سامونوت منزل بنده هستند حضور شما واجب و افای منزل بنده میباشند. تاچار قبول کردم و همراه شدیم...

مزیل او در کویچه‌های اطراف میدان بهارستان قرار داشت... بالاخره رسیدیم و از ماشین پیاده شد و به خانگی وارد شدیم. بنده به اتالی حدایت قدم و لحظت بعد اقلی مزیلتی وارد شد و گفت:

آن سوار، جای و فلاکس چون می نامد خیلی به
چون علاقه فانی لبهم کسی که برای شان اناجی شام
و صبحانه تهیه می کند آنها ضبط و تویزیون که اگر
غسته شدی می توانی تلفاتی سرگرم شوی روزنامه
در هر روز برایت می فرستم و... خوب حالا بگو چند
روز دیگر این غلایها بروز می کنند؟

بسته حاج و راج مسلم و هنوز کلامی نگفت و دم که ایشان
رفت و قرب حیات راه روی بنده افلا که بنده

چهاره‌ای نبود مانند هم و روزهای به صورت
دائی به بنا به درخواست سازمان شروع به کار کردیم
حاصلش عطاها بود که خود امروز در عصبه‌ای با
حلقه فیلم که همکار ارشد چاپ گلکافی است
می‌موند. همان روزها اشترای به این موضوع و طریقه
تحت‌الاستاده و به این باب اظهار داشت که باید

مسئول به دلیل اجزای فیلم نظر داشت و از تمامی اینها
به درستی استفاده می کرد. همین همکاری باعث شد
فیلم وقتی کارگردانی «پوزینگ» - هرچند یکی
از معروفترین آلبومهای واقعی - فیملیندر را یکی
به چشمه پوزینگ - به عهدش گذشته شد باز هم
بماند، برای تانروی سترای نوسن آقای علامبرو
فراموشی به عمل آورد، به قول خودش حرف
مسیح را نمی شنید و به یمن بهتر همیشه کلماتی
را که گفته کار حرف مسیح را فراموشد تا بتواند کار
طوری را انجام دهد و این همکاری و دوستی تا
این اواخر ادامه داشته.

می‌مانست نمی‌توانم در همین میانه آقای حاج اکبر
شادانی کارگردان فیلم بالاش و... که بوجی ساخته
فیلم با همکاری ساموئل خاچیکیان آشنایی بنده را با
یکی از پیشگامان سینمای ایران باعث شدند. تشکر
نمودم.

پہ استاد ہرمند سامرائی خاجیکوٹ قبضہ جالوان
آپہ شاعری

اسمونی طابع کیل را اعلام کرد.

علی اجمال خود استاد علی سالهای اخیر هست.
مستورده که منشی ابدیهلی حردیه را استخدا و بعضی فیلسی را
تذوقا با منشی ابدیهلی که برای ساختن از نظر
خود ساخت استاد اما در عین حال سالها
درس از سال ۱۳۳۷ به بعد ساخت «ظرفان» تر شهر
و «صنعت» (۱۳۳۲) قدیم استاد بر فیلسی، محرابان
ساز را به خود جلب می کرد، تعاضدانی را با اشلی فیلسی
و سلیقه و نوآوری که در «ماملو» مراغ داشتند
چندین قلم می رفتند و می توان گفت که ساملو با
طبیعتی زیاده و در مخالفت که فیلسی هلی که
می ترس و دانه و بر جاشان می ریخت و آنهایی که
هنر تر سیمای از نظر زایده دور و دور و حراش
فرافزای و در کویا را به سیمای ششای خاص استاد
شکل می دادند و بسیار می توان از برای که حوروا
از حراش و زیاده با چندین قلمهای استاد به نقاشی های
از خود بودند. البته این مقوله یک طرفه نبود و خود ساملو
همی هر چه بهتر شدن اثرش از نظر قلمنامه کارگرانی
می ری و رنگ «آونری» (سوره قلم) و ده سعی می کرد
فداهای هلی می دادی از سوره قلم ابدیهلی و بعد
از کاید زدن قلم تخصص به شامی موارد با دقتی
و ساملو به نظر علت، تر قلمها ششای است با بار کوی
فرای از آن هلی قلم قلمها ششای با شش و
حده و نواید آنها حضور داشته باقی از استاد مشهور.

برآمدہ اساتذہ

چند سالی بعد از انقلاب بود که آقایان هوشنگ
ملی - بازرگ - کارگران شتر و سبنا - سیلوی
نری - کارگران فنیسی - سبنا - شافروان - روسکا -
امامزاد علی - فیم و مواتز، سازماندهی و به آقای
مظفر - دیلور و مدیر دوزخانی فیمفانی و سبلی و
زیدی - به بدنه که هران سبنا و به فیمفانی - نری
دیور پسار کاد کاد امیر بدنه را با نامهای دیگر
و در زمانه سبنا و فیمفانی و نری و در زمان
آقای علی زمینی - فیمفانی و به فیمفانی -
غلاما - به استریو آمدند و با شان دادن یک
شماره دارای مجوز ساخت و با انتخاب سبلی
نیکان جهت کارگزاری از بدنه که سبلی فیمفانی
به اشتیاق خواسته که دیلور فیمفانی را به
یکم.

در ملاقاتی که با سلوروان سلورق داشته ایشان گفتند:
تا امروز فیلسفه به پیش از هفت نفر سپرده شده - که
می آنها را گفتند - اما هنوز مورد پذیرا شدن قرار نگرفته.

چند روزی می شود که در روزهای
گشت و میزدن تا به استغفار می خوانند.
فلسطانی عجبای فردی که اخیراً با عادی
مل لیل مسافرتی را کرده بود فردی که نفس
نهایی نفس گشته فروش یک شمشیر بود.
فردی که برای پولش با مطبوعات و مسافران
می رود و در ضمن کار در سینما مجانی تو
نقشه قلیبت می دهدی - او را به روزنامه ای که -
می دزد و با حقیرتی بیش از حد مال می دهد
مستور تو حیثیت میمنی این دایر.

عربی کا متن بھی گہرا ہے

روانشاء «سهرورد» با اولین فیلسف «پارکانت» به
۱۳۳۲ هـ نقلی سینما معرفی شد. او که به سال ۱۳۳۲
ملکلی متاهله با به عالم سینما عهد صغفا فیلسف
فیلسف های سینما ایران بدنام او ثبت شد و مجریعه
فیلسف در سینما بدنامی سهرورد را بدست آورد
همه مخاطبین خاص و عام سینما در سلیقه های
متغلب قرار گرفت و به همین جهت بود که «سهرورد»
«پیکانک» دارای مرمعیت و محبوبیت نشووناد در بین
سینماگران و موقف و مقام موزی را بدستور انحصاری داد
و چنانکه کمتر سینماگری در ایران از چنین موفقیته
هوردار است. و همان بسیار فیلسف سازی که
اکتوبر وجهه و مقام خود را از استاد «سهرورد»
شماردگار که خود ایدئالیست صاحب نام شده است.

فیلم‌های ساموئل در پیش و بعد از انقلاب
۱۳۳۲) و سپس ماجراهای خانوادگی شکل
تاریخ و ویژگی‌های مشخص در آثار بهره و چلی
فرضی در سندی ایران را به چپا که این نوع
نمای احساسی - خانوادگی با بهره گرفتن از معماها
و پست حکمت با استفاده از حرکت دوربین
و پرزافروشی که هنری مشخص استند بود با دیوانی
و القاد - که آنهم از جمله هنرهای ویژه او بود -
م با تعلق به نام و تعبیر و گزین‌های بهجا و
فیروزان از موسیقی خاص در صحن‌های خاص که
نی لطافت عناصر با فیلم‌ها بود - که آن هم
ی مخصوص از روشی به انتخاب ساموئل بود -
لی در فیلم‌هایش بود. بهر آنکه گفته شد
احظه نخست‌های فیلم‌های او در آنکشت و سبک
برنل قابل مشاهده و احساس بود که نه‌ای که با
یک با چاند اما از فیلم‌های او می‌شد. فیلمی از



بازار هنر

* فیلم های هفته

- «رج مرده (ایرانی هانسی کیا) - سینماها قدس، پارس، ملت، ماندانا، شادگرد، گلرین، عصر جدید»
 - «فوتبالها (علی اکبر لنگی) - سینماها، شهرنما، بلوار، مراد شورشنگ، تورنگا، یسینوف، جی فرخ»
 - «دختری به نام تندر (حمیدرضا آشتیانی پور) - سینماها، آفریقا، آستارا، تهران، پیروزی، سعدی، ایران مرکزی، ستاره»

- «زیر نور ماه (سیدرضا میرکیمی) - سینماها، استقلال، صحرا مرکزی، جوان، بهمن، شادگرد، عصر جدید»
 - «یارا و ناز (فریدون حسن پور) - سینماها، جی، گلرین، حافظ، ماه، مرکزی، آستان آبی»

* نمایش های هفته

- «نمایش هفت کردار - نویسنده و کارگردان: هرمز هدایت - سالن اصلی تئاترشهر»
 - «سناره - کار تصارالله لادری - سالن چهارم (تئاترشهر)»
 - «بدلتظفر وحشی - کار سیما معدنی پور - سالن نقاشی (تئاترشهر)»
 - «سهراب اسپ و منجاق - کتیر، روزیه، حسینی، سالن نقاشی»
 - «آخرین موبارید - کار، حمیدرضا آفرنگی - سالن شماره ۲ (تئاترشهر)»
 - «کرگدن - کار وحید رحمانی - نالار نو»

* موسیقی هفته

- «خند، بارون (علیرضا افتخاری)»
 - «لفظ به خاطر تو (علی یگداری)»
 - «ماه غریبستان (محمد اسماعیلی)»
 - «غروب کوهستان (اسدالله ملک)»
 - «غیر (مehab و میتا)»
 - «آرزوها (ناروش خواجه نوری)»

* کالری هفته

- «نمایشگاه نقاشی رنگرگری - آثار مهدی زاده و اینانو»
 - «نگارخانه فریادگی»
 - «نمایشگاه خط و نقاشی - آثار عباس صدیق»
 - «نگارخانه سبز»
 - «نمایشگاه زیورآلات - آثار گروهی»
 - «نگارخانه سعد آباد»
 - «نمایشگاه نقاشی - آثار مریم نایش»
 - «نگارخانه عصر»
 - «نمایشگاه عکس و ویدئو - آثار صافقی خیرافکن»
 - «نگارخانه سیحون»

فریادگر ایران غنید فطر صحبت گرفتیم و

هر کدام به طور مجزا، ولی همه در یک اظهار نظر واحد مطرح کردند که فیلمشان در غنید فطر ایران خواهد شد. این شور و شوق دست اندازگران سینما برای اینکه فیلمشان در غنید فطر ایران عمومی می شود جای قدرانی دارد، و پس از بررسی های لازم متوجه شدیم که جدایی ده - پانزده تهیه کننده و کارگردان و دهه ایران فیلمشان را در غنید فطر خواهند داشت. نتیجه اخلاقی این مطلب هم این است که ارشاد نا غنید فطر با باید نهاد سینماهای تهران را زیاده کند، با باید ظرفیت سالنها را بیشتر کند و یا در هر سینما دو یا سه فیلم را همزمان پخش کند. بالاخره با این شرایط احتمال اینکه مردم برای دیدن فیلمهای جناب ایرانی در غنید فطر دست و پا بشکند زیاده است. بنابراین در نتیجه گیری اخلاقی فرام این مطلب، فشاری به سینماها و در سالنها نیز باید داده شود.



نتیجه اخلاقی برای پیشرفت تکنولوژی غرب

سینما در غرب به انگلی تکنولوژی، پیشرفت، چشمتگری دارد و ده ساله تکنولوژی چندینی به بازار سینما عرضه می کند و به آن می یاند. هالوید نیز به عنوان نیکو سینمای غرب به خیال خود دنیا را به تسخیر درآورده است، اما هیچ گاه نتوانسته به خود پیروزاند که با سینمای هر کشوری مقابله کند. با سینمای ایران هرگز نمی تواند! چرا که این روزها شاه هشتم فیلم «سفر قندهار» ساخته محسن مخملباف خیلی بر سر زبانها افتاده و فروشش به اشلزادای رسیده که سینمای هالوید هم در خواب نمی دید.

باید گفت: ای خالقویدها تا به حال شده فیلم شما به طور اختصاصی برای رئیس جمهوری آمریکا نمایش داده شود؟ یا به حال شده فیلمس بسازند که همه دنیا شانه مند به دیدنش باشند؟

نتیجه اخلاقی می گیریم که جلوی سینمای ایران باید تنگ بیندازند، چرا که سینمای ایران به همه این ظرفیت ها رسید، است. آن هم بدون تکنولوژی، بدون عوامل زیاد و سیاهی لشکرهای آنچنانی و بدون عوامل حرفه ای اینچنانی! یک چیز دیگر می گویم: نشان بیشتر بسوزد فیلم سفر قندهار با حداقل عوامل تولیدشده و حداکثر بهره گیری از آن به عمل آمده است. زنده باد مخملباف و زنده باد سینمای ایران به نظر نگارنده فیلم سفر قندهار به دلیل موفقیت های که کسب کرده، باید حداقل ۲۰۰ سال جی درین اسکار بگیرد!

امیر افشار قومیونی

صدای سینما زنده باد!

در اینکه صدا و سینما می تواند در هر مقطعی غرب ضل کند شکی نیست. از جمله سببهای غرب صدا و سینما یکی هم اینکه پیشگام محرم می تواند هر کس با موسیقی نقاط مختلف دنیا آشنا شود. فلسطینی یونانی و... کشورهایی هستند که پیش از این با موسیقی آشنا شده ایم و اینک از یک ترک بر جبهه دولتی آمریکا و جمله آمریکا به مردم محروم و بی پناه افغانستان، هرستان افغان و رومین موسیقی زیاده شده است. دیگر در این شرایط، صدا و سینما و سنتی ایران آجنان روی بزرگ نیست بلکه این موسیقی افغانی است که میدان راه به دست گرفته است، آن هم به هر عملی.

وقتی موسیقی هرستان افغان پیش می شود، تارم می فهمیم خوانندگان ما چند به لحاظ موسیقی عقب هستند و جا دارد از هرستان موسیقی افغانستان لشکر کنیم که فرصت طلبی را برای ما ایجاد کردند و فهمیدیم موسیقی ما همچنان آدر هم یک گوجه است!

فوتبال نه، زیر آستان شیر آری!

وقتی به لحاظ فرامانگیر به بازی فوتبال نظری بداریم می بینیم آنقدرها هم که جریان به لحاظش سرودست می شکند حساب نیست. ساختار قصه این سریال ورزشی اینچنین عجیب است که تقریباً برای اولین بار ادعایات لازم را در جهت معکوم کردن آن انجام می دهد. این همه گنیم و گنسد که برای افغان سریال عجیب است، پیش از آن محمد رحمان کبیر چرا که سطح توقع مخاطب افغان بالا است که این گونه سریالها را نگاه نمی کند و پیش از آن وقت تلف کردن است و صدای سینما محرم پس از این همه ساله تارم به حرف متقابل گوش کرده و سریال فوتبال و فوتبال بازی را خود زیر سوال می برد. سوره نشان زمانی است که سریال فوتبال پیش کند و بازیکنان آن به ضرب و زور کارگردان برانده فیلمشان جلوه داده شدند ولی از آنجا که دست اندازگران به آنگی بدن سریال بی بردند، بالاخره پس از پانزده سال سریال بر طرفدار زیر آستان شهر را نشان دادند! آنگی با کمال تاسف زشت حداقتی هرستان آن را و فقط به خاطر همین فقیه بود که مخاطبان آن به خیالها ریختند و به خاطر این حرکت غرب تلویزیون خوشعالمی و شعب خود را اشلان دادند! پس نتیجه اخلاقی می گیریم هر مرقع خوب عمل شود حمایت مخاطب حسابشست سر خواهد برد!

هتدو به یمنر سانی و درماتکاها برای

اکران غنید فطر سینماها

با تهیه کنندگان و کارگردانان مختلفی

شجرها و رویدادهای
هفت شهر

فروش فیلم‌های اکران تهران

مرحله	روز ۸	۲۸۰/۰۵۱۵۰۰۰
سینما	روز ۸	۸۴/۱۲۲۰۰۰۰
ی ب نام کشور	روز ۲۹	۱۸۱۷/۷۶۶۷۰۰۰
از ماه	روز ۲۹	۸۸۶/۱۸۲۳۵۰۰
	روز ۲۹	۶۰۹۶۳۱۰۰۰
	روز ۷۱	۲۶۵۳/۱۲۲۰۰۰۰

«بمانی» آماده نمایش می شود

فارس و مهرجویی که در تبارک تولید فیلم «میهان ما» است بر آخرین مراحل گذارن فیلم «حاشی» نظارت فعال دارند. ریت صبا این فیلم بر عهده اصغر شاهپوری است؛ «حاشی» در ایلام فیلمبرداری شده و گفته می‌شود، به زودی به بیروت میریزد. تنها بازیگران حرفه‌ای فیلم بازیهای خوب ارائه دادند.

«فرار به سوی کوهستان لیزلی»
پروانه گیت

هک فیلم آمریکایی دیگر برای اکران در سینمای
ن و شهرستانها پروانه نمایش گرفت. این فیلم
به سوی کوهستان می‌رود؛ نام دارد و اداره کل
ت و ارزشهای وراثت ارشد به آن مرهه کیفی
عاده است.

آناهیتا همتی در قلبهای ناآرام



لا بؤك يوند ۱۱ سیر ولس الوند

سپروس الوند لیستامه نویسی و کتاب گردانی سینمایی
که آخرین فیلمش «مزامحه» را در مرحله تدوین
هواکنون لیستامه «بزرگ برنده» را آماده کار
شد. او که می گوید «مزامحه» را به جشنواره فیلم
برساخته قصد دارد «بزرگ برنده» را پس از جشنواره

فيلم های آن الم در لندن

چهل و پنجمین جشنواره فیلم لندن به کار خود پایان داده در این جشنواره سه فیلم ایرانی روی

قالود قطریاتی (بهمن فرمان آرا) زیر نور
ماه (سید رضا میر کریمی) و زیر پوست شهر (ارغشان
بنی اعتماد) به نمایش درآمدند و با استقبال تماشاگران
میر و شدند.

یروندهای مجهول در انتهای راه



مجموعه تلویزیونی عبارت از: عبدالرضا اکبری
محمدرضا ابراهیمی شریع پارس...
گفتی است که هنوز آهنگهای مجموعه مذکور
شخص نشده است.

خاک خوب به جای نشانی

میری ملاک خوب کہ پیش از این نام آن «ششی» بود
به تہہ کنندگی مجید اوچی و کارگردانی حسین لعلی
از مرحله تصویر سازی شدہ است.

این سربال که بحثهای آلمان آن بیشتر
تصویری از آن شده همانگونه تصویرسازی بحثهای
ایران آن انجام می‌گیرد. ماجرای یک زوج مسیحی
است که طی سفری به ایران پسرچهای را به عنوان
فرستاده‌ها یا خود به آلمان می‌راند.

آنها حسن سفر به کشورهای گوناگون دو سه مرتبه
تجاری را هم به عنوان فرزند خوانده قبول می کنند، سالها
بعد که به پیرمغله ۲۵۰۳۳ سالگی می رسند، پدر خوانده
آنها فوت می کند اما قبل از فوت حقیقت را به آنها
می گوید. پس ایرانی تصمیم می گیرد به ایران برگردد و
پدر و مادر حقیقی خود را پیدا کند که این سفر مصداق
می شود با این محرم و اطفالی که در این سفر برای او
می رفتند و به

بارگوان این سیمیل عبارتند از: یارسانا پیروزلی، علی
حسینیان، محمدرضا شریفی، نیا، مجید مقفاری و...

مبانی اجتماعی در دوره راه

تذکرهٔ اهل عنوان سربانی به تهیه‌کنندهٔ محترم
مجموعه و کارگردانی کیارش عیاری است که
تصویری از آن مجسمه در تهران انشاء یازدهم
این سربانی در ۱۲ خرداد ۹۵ تقدیم می‌شود و در هر
فصل آن مجسمه اختصاصی مطرح می‌شود. مهدی
فغانی، سره آیین سحر فیاضان اکرم محمدی و ...
در ادامه اجرای آن شرکت دارند.

گفتنی است همزمان با تصویربرداری سریال
نهمین آن نیز نوشتگی پوش خیاری آغاز شده و
تاکنون ۳۰ درصد تدوین آن انجام شده است.

نامہ جعفر ابن

تصویر و نمایش از گروه اشپخت و هنر شبکه سراسری

فرهنگ حسادت که روزهای دوشنبه از ساعت ۱۸:۳۰ به صورت زنده از این شبکه پخش می‌شود، این برنامه اختصاصی به هنرهای مختلف دارد و هنرایی چون موسیقی و نقاشی را از منظرهای مختلف بررسی و بررسی می‌کند.

یادگار خسرویان دارای بخشهای متنوعی است. یک است. است. است. به موسیقی نوامی مختلف ایران و معرفی و پیشه‌هایی موسیقی‌های محلی ایران دارد.

برخی شامل میوه و کلاسیک و ایران و جهان. یکی از بخشهای دیگر این برنامه است. بازبینی اشعار سروده شده و گزارش از مراسمها و برنامه‌های فرهنگی دیگر بخشهایی این برنامه را تشکیل می‌دهد.

محمدجواد پتاشی سرپرست، طاهره نیازی تهیه کننده و حسن آزادی گوینده این برنامه هستند.

روشنی و یاد خدا

قیلم فاستنی وودورو و جوی دورین رات،
خلاصه داستان علت و فرخنده و خواهر هست که
و سر آمدن خواستگار برای فرخنده اختلاف نظر دارند
و به حسین خانکر در مقابل هم قرار می گیرند.
خواهر اوله این قیلم به سر می آیند

نویسنده: نورین و کارگران محصورها رنجی
ناشر: گران میا پانگنهاده. رانده حسین آهلی طاهره
ناوودنی: محصور پیرایش فرحناز پری ادر. الشاز
روانته: رست اود پیری پانگنه (۳۱ دقیقه مهر ۸۰)

بهترین مجموعه آثار و برترین کتابهای
علمی و زبان فارسی، جان هگفتند



تومین دوره اشعار چرایز مهرگان در سه دوره برگزار شده در بخش مهرگان ادبی و جایزه به نویسندگان برتر اعطا شد. یکی از برای بهترین رمان فارسی سال ۱۳۷۶ ایران و دیگری برای بهترین مجموعه آثار در ادبیات معاصر ایران.

در بخش اول مهرگان ادبی - برای بهترین رمان فارسی - ۱۵۵ رمان فارسی نوشته شده در سال ۱۳۷۶ مورد بررسی قرار گرفت که در نهایت در ۱۶ مهرت



روڈرو با
ہفتی مندان

رضیہ بیگم

ایم هفته

آزیتا لاجینی

دوئل و بازی میا

تتمة



تویز یون باید کار ایجاد کنند. مهتر از حد خایه
جایگزین رابطه شود و باید موقعیتی فراهم کنند تا
بسم هر مردمان بتواند فعالیت کنند. وقتی هر مرد
کار داشته باشد زندگی این تا بین می شود... وقتی
هر مرد یک کار است تمام می شود.

مناسفانه در جامعه ما آن طور که باید به هنرمندان اهمیت داده نمی شود. اینکه ما می بینیم یک یا دو نفر را که به علت شهرت «شسته اند» مطرح کنیم و آنان را به عرش برسانیم و دیگران را رافرا بفرستیم. کنیم. کار درستی نیست. همه هنرمندان بی ادعایی که به جیبی احتیاجی به آنها، گوشه ای شسته اند و چراغی که استفاده از تجربه آنها می تواند بسیار مفید واقع شود. هنرمندانی که دچار مشکلات مالی و معنوی هستند و باید شسته اند کاران به آنها توجه

● در فیلم سینمایی «آری» به کارگردانی آقای محمدعلی سجادی کار می‌کنم. در این فیلم آقایان خسرو شکیبایی، امین جلیلی، شمس امیری و... بازی می‌کنند.

● در سوئال هفته‌ای پست‌پو به کارگردانی آقای لک و در کنار هنرمندانی مثل خاتم مهری وادیان آقای کسرت‌چی و... بازی دارم. همچنین قرار است در نمایشنامه‌های پنگاه نتارالی شیبین و رزاه به کارگردانی آقای محمده اسلمه محمده و یزرس (گورگل) به کارگردانی آقای محمد بهشتی بازی نقش کنم...

هنرمند وقتی بیکار است، فلج می‌شود
به هنرمندان اهمیت ندهند

۱۰ حالا اگر عصائی ببینید می نوبت به مرده
می رسد اول ناله ها می شنید

[illegible]

حد اکثر در مدت ۶۵ ماه قرار بود آبشارها را
تعمیر دهند ولی حالا بیش از پنج سال است که از
زمان تصویب شرکت طرق ایران‌داد ما گذشته است.
با دلی می‌تواند بگوید: کار چیست؟

● معنوی است باید شهردار محترم تکلیف ما را که هفت سال است سرگردانیم روشن کنند. باید دیگر مسئولان نیز به که چند سال است به ما عذردهای گشت و توخالی می دهند و مخصوص سرکشی کارخانه بهادر مرتب قول داده و عمل نکرده اند. ما را از این پلانکلیبی نجات دهند. رواتع خانه بدوشیم و آجاروشین...، آنها با این وضعیت آجاردها و مرعیت شغلی که داریم، با لطافت و مودت «وقت شغلی» بیشتر نوسیع

● بیشتر هنرمندان سیما تانائو و تلویزیون
یکبارند، در منزل نشسته اند به امید اینکه پیشنهادی
آنان بشود.

۱- با این هدف و روش‌های که توضیح می‌شود چگونه

● به این همه برنامه در تلویزیون تولید می‌شود، این همه فیلم می‌سازند و حتی آثار کار می‌کنند اما همه «رابطه‌ای» است و «خطبه‌ای» در کار نیست. به همین دلیل اکثر هنرمندانی که سابقه و تجربه دارند کنار گذاشته‌اند...

● اسرولان و دست‌اندرکاران می‌توانند به عنوان یک هرمند پیشگامانه به اندک‌های راثو این زمینه پیشهاد می‌کنند.

... وقتی به امام شریعت رفت که حاضر
شود تا آنکه در مجلس یک پادشاه به
... یعنی سپهسالاری که در تمام دنیا بود
... است قارای می‌دهی و به نیکد داشتن یک
... سالها می‌نشیند... و هیچ‌کس به نام
... دهانی ده‌تخم می‌دهند. قاری می‌گوید... می‌گوید
... خیلی‌ها که در این صورت بودند. آرزو به قاری
... داشتند و می‌خواستند. بکنند که هر روز...

و نهایت تضییعیت این جمیعها را در و باقیات حقایق
شماره را که در قبل بر مکتب المله داشت روی
مکتب و اندامه در

وایم که در این محله با من این نامه ها را
باید می خوانی و بعد جواب دهی است که حسن
و حسن را بنامش گرفته اند... بعد از من چه
می خوانی بنویس و منی تمام زندانی ام
خوبی عزیز و مهربانی است... آخر اگر من
محتاج هر چه هست می دانم نامه بنویسم چگونه
می دانم این حرف ها را بنویسم که به خدا قیام

و به همین جهت ما را در آن حدیث از این رو
 یابی که می‌کشند تا شما که رسالتی در
 مقام دارید ما را و اعمال من هم می‌بینید
 و حاضر گردیدم خوشتر از این را حفظ کنید
 و را که شوم در تصویر ایشان باشد از قبول
 بدید خدا سبب عذاب و الهی را بگریز
 بدید

[illegible]

نقشه (صبر عدنان) در سال ۱۳۷۵ تقسیم به خرید
مستوفی با شماره ۱۰ و ۲۰ نموده اند که هر یک
از ۹۹ واحد فروخته شده به آسانی ۸۷ واحد
خرید.

لی ۶۴ واحد لکری چهار ماه آینده در ماکتبی

یہی حقیقی صفت و غیرت کی نسبت کہ یہ
ہے اور ان کی شہرہ آفاق توجہ خود راہ
یہ صفت و غیرت کی نسبت کہ یہ
ہے اور ان کی شہرہ آفاق توجہ خود راہ

خاتم النبیین حضرت موسیٰ علیہ السلام
 علیہ السلام در دفتر محله گنجینه احکام
 درگاه ام که مقدمه حضور آن می باشد

تا از دیگر فعالیت‌های خودمان از گذشته تا حال صحبت کنید و گفتگو مسدود...

● من به اندازه توانم تاثیر کلی کرده‌ام، برای من تاثیر بعضی زندگی، از میان ساینده‌های سبزی که بازی کرده‌ام می‌توانم به خلاقی به سبک ابتدایی (آرتا نوشین) محاکمه ماری دوکار (محمدعلی جعفری) ازبیه ایرانی، باها و زیر باها (گریه روی نیروی نام پرواز بر فراز آشیانه فاخته (دیوانه‌ای از نفس پریده) سووشون و... اشاره کنم. تا مسند...

● فیلم‌های مسافری از بهشت شیر سنگی تیرستان، برنده کوچک خوشبختی شیشه آبی زنجیرهای آبریشی، تا سربلای نظایر یونی...

● مره اول خسرو میرای دوم آقای دلار، پیرسالار، در توم، نور خویان، پنجه‌ای رو به خیال، بازگشت به مرزین ملاکت، بافتنی رنج و... تا ناله تاناک...

● من هم هستم اما حیا «شیلی» «تیک گل و بهار» «لقه سوز» «روسی فرمز» «لیلی سکا» و...

● اولین گل هری...
● در سال ۱۳۲۲ در فیلم سیاسی «چهل طوطی» به کارگردانی آقای اسیرلانی بازی کردم.

برنامه‌های ماهواره‌ای جای چندان در بین خانواده‌ها نخواهد داشت، اگر...

● تا دهه...
● از سال ۱۳۵۰ و آردکار «دهه» شدم، در بسیاری از فیلم‌های خارجی به جای هنرپیشه‌ها حرف زده‌ام و در تمام سریال‌های سندها، چنا دختر از مدرسه روزهای زندگی و... به عنوان دیپلور همکار کرده‌ام...

● تا به نظر شما چرا بعضی از خانواده‌ها مخصوص جوانان به دین برنامه‌های «ماهواره» علاقه نشان می‌دهند؟

● چون که از نوآوری خوششان می‌آید، مخصوص جوانان فیلم‌ها و برنامه‌های به اصطلاح هیجان‌انگیز را دوست دارند، به نظر بنده اگر تلویزیون که یک رسانه مرمی است، در تولید برنامه‌های خود وقت لازم را به غفل آورد، آن وقت برنامه‌های ماهواره‌ای، جای چندان در بین خانواده‌ها نخواهد داشت...

● حالا که صحبت با خانواده‌ها شد بفرمایید چند مورد بفرماید.

● پنج روزنه دارم، دو دختر و سه پسر، هفت نوه و سه نتیجه و نتیجه بزرگم در کلاس دوم راهنمایی درس می‌خواند.
فرزندان و ترم و نتیجه‌ها، همه شیرینی‌های زندگی‌ام هستند.

هنر در شهر ستاها

به چکاوک اما توان گفت مخوان

گزاشی از کسرت حسین خواجه امیری (ایرج) در شهرکوه



حسین خواجه‌امیری (ایرج) خواننده خوش صدای کشور متولد ۱۳۱۴ است.

او آواز خوانی را نزد زنده‌ای استاد ابوالحسن خان صبا آموخت و اواسط ۱۳۳۷ فعالیت هنری‌اش را با ارکسترهای مختلف از جمله ارکسترهای استاد ابراهیم منصوری و استاد عبدالله جهان‌پناه شروع کرد.

ایرج به پیشنهاد زنده‌ای «آورد و بیار» در سال ۱۳۴۵ به برنامه گلپا دعوت شد که پیشتر شهرنش را از حسین یرنامه کسب کرد، او پس در چندین برنامه تلویزیونی با گروه سمایی به سرپرستی استاد حسن تألیف و به رهبری فریدون ناصری شرکت کرد و به عنوان یکی از بهترین آواز خوانان معاصر شهرت کرد. بسیاری از آواز ایرج جزء آثار ماندگار موسیقی آوازی کشور است. یوزده آوازهای معروف او که فوق‌العاده جذاب و دلنشین است، اسلاید آواز ایران شادروان پتان و محمدرضا شجریان صدای منحصر به فرد او را یاد کرد. از آهسته شریار در توصف صدای ایرج گفته است.

صدای ایرج صاف و خوب و یکی از بهترین صداهاست، وقتی ایرج در آوج می‌خواند من غرق لذت می‌شوم.

شود آوازی او در جمله‌بندیها ترکیب‌بندیها و ارائه تحریرها با تأثیرپذیری از مکتب اسفهان یوزده زنده‌ای استاد جلال‌الدین باغ اصلطی است. ایرج چنا آوازهایی که در فیلم‌های ایرانی خوانده، بیش از ۲۲۱ متنوع و ارزنده ارائه کرده است.

حسین خواجه‌امیری از چند سال قبل، مجبور

برگزاری کسرت و عرق کاسه را ندانست اما امروز او با تأیید سروکار امور هنری کسرت، هفتی می‌خواند و شور آوازی اصیل ایرانی را در دلها زنده نگه می‌دارد.

ایرج به مناسبت نیلای مسعود حضرت مهدی (عج) و با تلاش حبیب میرزایی (نوازنده توانای گمانچه) مدت سه شب کسرتی را در شهرکوه اجرا کرد که با استقبال گسترده هنردوستان - حتی از شهرهای دور کشور - روبرو شد.

یرنامه ایرج در سه قسمت شارک شده بود و حسین طیبی پیام خطی مهران مهدی احسان قدایی او را همراهی می‌کردند. در قسمت اول تصانیف خدای بلایین نور خرمایانی، منو آواز نکی چشمان سیاه و من یکم پرندام اجرا شد و در قسمت دوم «ملای» «شاکر» خواجه‌امیری که صدایی صاف و رسا داشت، هم شیشی یرنامه پرداخت. در قسمت سوم یرنامه هم شیشی زاینده‌دود آواز در مایه‌های شوشتری اسفهان و... توسط ایرج اجرا شد. در مجموع برنامه کسرت ایرج بسیار تصانیف و شش‌دینی بود.

و سرافرازم اینکه این خرمند هوز هم می‌خواند و شور می‌فرستد جای قدری دارد به قول زنده‌ای فریدون مشیری

می‌توان گمانه آواز شگفت می‌توان رشتن این جنگ گشت می‌توان فرمان داد

هوان آواز طبل گران زین پس خاموش بمان به چکاوک اما توان گفت مخوان

محسن مصنی

بقرین آثار هنری ماه به انتخاب خوانندگان مجله

مردم، سرمایه اساسی هنر و یوزده، سینما را تشکیل می‌دهند زیرا آنچه در عرصه هنر به ظهور می‌رسد حاصل زحمات خرمند است. به مردم می‌باید آوازی می‌شود، از همین رو توجه نگاه و سلیقه مخاطب هنر یعنی مردم یک اصل پایداری محسوب می‌گردد و آثاری که با حمایت به این موضوع تولید می‌شوند علاوه بر اقبال عمومی کافی خرمند گمانه را ملی می‌گردد. بدین است که در چنین مگرگی در کمال دقت‌نگاه و نظرات افشای هنر و سلفان نظر گمانی مردم بسیار آواگشت و انتخاب نمونه‌های بهتر و برتر توسط مردم می‌تواند راهش تولید آثار هنری شود. از همین رو جنگ هنر با طرح یک نظر خواهی از همه علاقه‌مندان به

آثار هنری قدرت می‌گردد بهترین‌ها خرم را در مجله هنری سینما سینما موسیقی آثار و هنرهای تجسمی طی هر ماه به جنگ هنر مجله اطلاعات فرهنگی معرفی کنند تا حاصل این نظرخواهیها طی جدولی در مجله چاپ شود. بنابراین از همین هنر در انتظار دریافت نظرات شما درباره بهترین‌های او رهنمای میده اشاره زیر حسین

● بهترین فیلم «بهترین بانگو» بهترین کارگردان بهترین برنامه یا مجموعه تلویزیونی «محبوبین خواننده ماه» بهترین آثار ماه (آشای صحنه با اشک تلویزیونی) بهترین هنرمند عرصه هنرهای تجسمی بهترین برنامه رادیویی عزیزان شرکت کنند از زمان چاپ این اطلاعیه به مدت سه هفته مهلت دارند تا بهترین‌های خود را به جنگ هنر معرفی کنند.



۱۷۲

کینه گرفتن گریوز بر سیاوش

سیاوش از پذیرش پیشنهاد گریوز که: «بیا با هم زور آزمایی کنیم، سر باز می‌زنند و می‌گویند: مخواهی نخواستی در زور آزمایی خشم و کینه‌ای نهایی در دو همواره پدیدار می‌شود، درحالی که من دوستاندار و رهی تو هستم اگر جنگاورایم را می‌خواهی ببینی، یکی از دلاوران را به میدان بفرست.» گریوز رو به پارتاش می‌کند و همواره می‌خواهد:

«... از پادوان یکی شیر جنگی بخوان
سر این نیزنگ یارگی بر سران
گر ایروندک رایت نیرد من است
سر سرکشان زین گرد من است
یکسوم که نگی نگردم به کار

به نزد یک آن نامور شهریاره
ببخشد گریوز نسامجوی

همان خوش آمدش گشتار اوی
به ترکان چنین گفت: «دگر سرکشان
که خواهد که گردد به گیتی نشان؟
یکسی بیا سیاوش نیرد آورد
سر سرکشان زیر گرد آورد»

سراینده بودند لب با گره
به پاسخ پیامد گریوز زده

«منم» - گفت: «شایسته کار کرد
اگر نیست او را کسی هنر ده
سیاوش از دیدن «گریوز» درهم رفت و
گفت: «گذشت از تو، نیرد با هر بزرگی برابرم
است و از میان یارانت باید دو تن به
میدانم بیاورند.» پس «دوره» نیز به میدان رفت و
سیاوش تخت گروی را از آب به زیر کشید و
سپی دمور را بر زمین زد.

سیاوش ز گشت گریوز زده
نبرد سر ز چین و دغان پُر کرده^۱

بعدو گفت گریوز: «ای شهریار
ز نگرهان لشکر ورا نیست یار»

سیاوش بدو گفت: «دگر تو گذشت
نیرد بزرگان مرا خوار گشت

از ایشان دو یل باید آرامست
به میدان تیرد مرا خواسته»

بفرختن سپهان همور و گریوز^۲
سیاوش پستان همر و به نهاد روی

به بسینه میان گریوز زده

فریورد چنگال و برزد گره
ز زین برگرفت، به میدان فکند

نیایش نیامد به بسینه کسند
وزان پس سپیچید سوزی دمور

گرفتش سر و گردن او به زور
چنان خوارش از پشت زین برگرفت

که گردان بهاندند زو در شگفت
چنان پیش گریوز آورد گشت

که گشت یکی مور دارد به گش^۳
نبرد آمد از آب و بگشاد دست

سر از خنده بر تخت زین نشست
گریوز بر آشفست و از خشم سرخ شد،

هرچند به روی نیاورد و یا دیگران به کاخ رفت
و یک هفته را در بزم گذرانید و روز هشتم

آماده رفتن شد
بر آشفست گریوز از کار اوی

بر از غم نشانی دل بهر از رنگ روی
وزان تخت زمین به ایوان شدند

به کردار گریوز ایران شدند
نشستند یک هفته با ای و رود

می آورد و دامشگران و سرور
به هشتم به رفتن گرفتند ساز

بزرگان و گریوز کینه‌ساز
یکی ننامه بنیشت نزدیک شاه

سر از لایه و سریش و نیکخواه
وزان پس سر او را بسینه هدیه داد

بفرختند از آن شهر چون باد شاد
در طول راه همه از سیاوش و جایگاهش

سخن می‌گفتند گریوز گفت: «ما از ایران بد
دیدیم شاه مردی را آورد که دلوران ما را

این چنین خوار کرده و ما را از شهر در غرق
نشانده و این کاری بدفرجام است.»

به دهستان سخن رفت یک با دگر
از آن پسر هیزشاه و آن پسر مور

چنین گفت گریوز کینه‌جوی
که: «ما را بد آمد از ایران به روی

یکی مرد را شاه از ایران خوانند
که از ننگ ما را به خوی درنشانده^۴

دو شیر زبان چون دمور و گروی
که بودند گردان پر خاشجوی،

چنان ز و بیکار گشتند و خوار
ز چنگال نایاک دل یک سوار

سرانجام از این بگذرانند سخن
نه سر بینم این کار او را نه بین^۵

چنین تا به درگاه افراسیاب
نرفت اندر این جوی جز تیره آب

چو نزدیک سالار ثوران سپاه
رسیدند و پسرید هرگونه شاه

فراروان سخن رفت و ننامه بداد
بخوانند و بخندید و زو گشت شاد

نگه کرد گریوز کینه‌دار

پستان تاساز و خاشاک شهریار
گریوز تا بامداد بر خود می‌پیچید و چون

آفتاب برآمد، نزد افراسیاب رفت و دروغهایی
به هم بافت تا او را به سیاوش بددل کند:

«کاوس پیغامهایی برای سیاوش فرستاده و از
چین روم نیز کسانی نزدش آمد و وقت می‌کنند.

سیاهیان فراوانی نزدش گرد آمده‌اند و گوی
که دروش را آشکار کنند، تو چرا می‌خواهی

آتش کینه‌ای را که «تور» درخشان ایران و نوران
افروخته، خاموش سازی؟»

همی بود یک دل پُر از کین و درد
بدانگه که خورشید شد لا زورده

همه شب پیچید تا روز پاک
چو شب جامه تیره را کرد چاک،

سر مرد کین اندر آمد ز خواب
پیامد به نزدیک افراسیاب

ز بیگانه پردخت گردند جیای^۶
نشدند و جسته هر گونه رای

بدو گفت گریوز: «ای شهریار
سیاوش دگر دارد آیین و کار

فرستاده آمد ز کاوس شاه
نهانی به نزدیک او چند راه

ز روم و چین نیش آمد پیام
همی یاد کاوس گریه به جام

سر او انحن شد فراوان سپاه
پیچید بهنگاه از او چنان شاه

اگر تصور را دل نکشندی دژم
ز گیتی سر ایرج نکرده ستم

دو کشته شد چون آتش تیز و آب
به دل یک ز دیگری گشته شتاب،

تو خواهی که شان حیره جفت آوری؟
همی یاد را در نهفت آوری؟^۷

اگر کردمی بر تو این بد نهان
مرا زشت نسای بندی در جهان»

شاه خمیگن شد و گفت: «تو از سر
خیرخواهی و خوشاندی مرا آگاه ساخته‌ای.

بگذار چند روزی بیندیشم و آنگاه به دومان این
درد بپردازم.»

دل شاه از آن گوار شد دردمند
پس از غم شد از روزگار گزید

بدو گفت: «بر من شو را مهر خون
بختی و او از بد تو را در همنمون

به روز اندر این نامه رای آوریم
سخنهای بهتر به جیای آوریم

چو این رای گردد خرد را درست،
بگویم که دومان چه بایدت جسته»

۱- یکی را بر این اسب نیزه بر پستان، آیدونکه
این چنین که ۲- بر او ۳- بیجا از بر پستان، میان

کمر ۴- زلفش خوب و خوش، نرم، کشش، بلبل ۵- در ساز
گرفت، آمده شدن ۶- خدایی، غرق ۷- پردخت

خالی ۸- راه رفتن، شستن ۹- راسته در اینجا شده

زحمات ما در طول یک ماه - و بسیار کم - ولی به نتیجه ای رسیده باشد.

فایده یابنده یانکه که در مورد عساکر، فسیله یا موقی ایدیم یا او صاحب طایفه یا شغل بهتر یا ارمیبل خوبی شد ما چه حالی داشتیم؟ آیا حاضرت را ما بود و هائند ما را یا بیش می زد اگر بود؟ پس از گذشت یک ماه در یزدقاری و خیانت باید مجدداً خودمان را بررسی کنیم و بنیمیم آیا احساس ما به آن شخص که به دلاویزی نسبت به او کینه یا حسادت داشتیم بهتر شده یا نه؟ اگر بهتر شده و ما ماندن قبل از ما در یزدقاری نسبت به او کینه یا حسادت نداریم پس روزه و سال ما در بهیود افراینی نفسانی ما مؤثر بوده و ما به سال ما را کمال قدری نزدیکتر شدیم؟ در غیر این صورت اگر آخر ماه همان قدر افراینی در ما وارد شده باشد که اول ماه بود پس حیف و مصیبت آن از غشایی لیلیای که ما بدست معافاتی دیگر نخواستیم و حیف از آن خوابهای غیبتی که برای شایست می بینیم حذر فایده یابنده یانکه گزاری که امروز داشته شد و طبع داشته باشد که در یزدقاری بیوانست که خداوند می فرماید، دلیلی بر نمازگزاران، پس به زبانی ساده انسان کامل یعنی انسانی که موعظه را در دلشای غشایی در او نیست و او به ذات و لغزت سالم و کمال اولیه غوره یازگشته باشد. پس باید همه یا هم دعا کنیم که خداوند تبارک و تعالی ما را یاری کند که در این ماه بسیار مبارک و عزیز و رضایان بهر پیشتر و بهتر خود را از شر این میکروبهای نفسانی آموخته شده به خداوند برگردانیم و زیاده ی شوم، والسلام.

اکنون سوال این است که آیا آمریکا این تحلیل ها را پذیرفته و در تحلیل حزب الله لبنان گونه خواهد آمد یا اینکه این گروه را آماج حملات خود قرار می دهد و پس از افغانستان به کشورهای دیگری حمله خواهد کرد؟

اولین گام آمریکا بسود کردن حساسیتهای داخلی این گروهها و تحلیلهای دفاعی و پارلیامنت افراد این کشورهای مختلف است. آمریکا مدعی است یکی از اعضای برجسته آن در بخشی از اطلاعاتی که در اختیار افغانده و برآیند شبهه این کشور صورت گرفته است داشته است.

تفاهری آمریکا به گروهها سازمانها و کشورهای مختلف زمانی می تواند با موفقیت همراه باشد که حمایت جهانی و منطقه ای را برمی داشته باشد و در غیر این صورت باز هم شاهد دور جدیدی از باسی و تروریسم می بینیم خرابی بود به همین دلیل باید صراحتاً اعلام کرد، تا زمانی که مشکل فلسطین حل نشده و فتنه های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ مورد تأیید افراز نکرده و به مرحله اجرا در نیامده کششکن در این منطقه ادات خواهد داشت و اشتراک بران و کششکن چه بسا به بروز دور جدیدی از تروریسم و تروریسم خواهد شد.

مشکل اصلی هائنا نامشخص بودن موضوعی سرزمینی اشغالی و فلسطینی است.

محبیب تر از علم در...

بخش ۳ صفحه ۱۱

تغافل و کجی نشسته و از چشمش در لغزشهای خاص خود تفرایش می گرداند که همه را بهینه تر کند، او گفت این تفرایش یک پندیده علمی است و ما گمان کردیم در سلسله ای دور مقارن با تفری درون بحسبه کشنده که در اثر حرارت و صدای زیاد فعال می شود و از طریق کلاه های فوق العاده بارشکی که به چشمهای محسبه ختم می شود عکس العمل شیمیایی و فزونی رنگ نشان می دهند.

این نظریه یحیال برانگیز مدتی خاموش کلیسا را به خیرام برهم می نهد که اگر کلیسا هر اجزاء را به محسبه ندانست شکافته شود آزمایشهای فیزیکی روی این انجام گیرد، آن سوی دیگر از پوششیت منور سوال شد که اگر این جنبه را تأمل نشی کنیم و بینیم که چینی باشد تکلیف می بینیم که به سرعت در این فتنه انگیزان گریستن محسبه حیرم گران آشپزی می کنند چیست؟ این جنجال به طرز عجیبی مسکرت ماند و مراسم هجرتان ادامه دارد و هر ساله این واقعه تکرار می شود، اما در مورد درخت خون فعلی که در اثر این باشد چنان فرض کنیم به نکات نیست می رسیم چرا که ممکن است در یک محسبه کوچک بتواند این سیستم را ایجاد کرد اما آیا در یک یا چند فرست بزرگ می توان چنین کاری را انجام داد؟ در لایق از فرست بربر فقط در یک روز و یک ساعت آن هم به مدت چند دقیقه خود تفرایش می کند و در هیچ زمان دیگری این کجی واقع نشی شده، این سویی دیگر اگر بنا را بر واقعیت گزینیم بکاریم پس باید در تابستانها این چند درخت شروخ به خوریزی کنند، در نهایت باید اشاره کرد که اگر فرشته های مدنی این افراد را با حسادتی این دلیلی بر ایجاد این تحریک شود پس چرا نقد برایش چند دقیقه این واقعه حادث می شود.

۲. مذاهب و ادیان چه می گویند؟

بسیارمان و ایمان مذاهب مختلف دارای اعتقادی شگفتانگیز جهت اثبات اُلمت و تقویت خود بردانند که به بیان عامیانه به آنها معجزه گفته می شود. رسول اکرم (ص) با علین به نام قرآن این همه ادیان و مذاهب را به بیانی اختصاصی انبیا را به شکلی می شناسد. حضرت موسی (ع) با عصای که یک چوب استی محسوب می گردید از اهلای را خلق می کند حضرت صالح (ع) شق را به محسبات استیلین به دره شق از برای می تارد و... تمامی این معجزات حالتی از آن است که پیامبران همواره به قدرتی بزرگی که در دستشان این خداوند می باشد دسترسی داشته اند. همچنین طوفان نوح (ع) سیل عرم - سنگ باران لوم لوم و واقع ایلیل صفا جوداتی عجب اما واقعی بوده که تمام ایمان را از آن معذنه هستند، شاید با کسی حدان بتوان نسخه گرفت که وجوه باران را از حواس معذنه می دلیلی و یا غیر معسکر نیست و این وقایع تنها مختص به یک دین و یا یک کشور نیست بلکه متعلق به ایام بشر می باشد.

تفسیر سیاسی

حزب الله

واشنگتن و تروریسم

بلیه از صفحه ۹

در خراسانی، قاضی نری از سوی آمریکا مطرح خواهد شد. وی گفت: پس از رویه های آمریکا کینه داری این کشور نسبت به مهابان غرب و مسلمان بیشتر شده و سایرین نیز واشنگتن به دل آویز تفرایش یافته است. به همین سبب حمله با اشاره به گنجینه نام حزب الله در فهرست گروههای تروریستی از سوی آمریکا اظهار داشت: حزب الله تنها هدف آمریکا را نیست، بلکه منظور طیفی عظیم قوت عرب کشور است که در به شامل مقاومت و وحدت داخلی و ضدیت با سوریه و صلیت ایران علیه گروه تروریست های اسرائیل پیروز شده. به گفته میرکل حزب الله لبنان هدف واشنگتن است گنجینه نام حزب الله در فهرست گروههای تروریستی تبدیل مفهوم مقاومت به تروریسم و به اعتقاد کربن آن مرد مردم لبنان است تا با ایجاد شکاف و جدیسکنی در وحدت داخلی نهایتاً لبنان را از صحنه ملاره با اسرائیل خارج کند.

یک هفته حادثه

قتلش از کلاه گیس شتر دادگاه

هفته گذشته زانی به نام «فرهاد حسن» مراجعه به مجمع قضایی شیراز با اظهار شورش بر علیه حاضران دادگاه کلاه گیس تنگ داشت کرد.
روز به خانی دادگاه گشت.
اول ماه مهرماه سال جاری در دانشگاه با یکی از تکناسی هانم به نام «کیارش» که موهای خیلی فشنی داشت آشنا شد و پس از مدتی او به خواستگاری من آمد.
آنها من قصد ازدواج نداشتم ولی به دلیل موهای تنگ و خروش حالت «کیارش» بود که به او جواب ندمت داده و بر این مدت کوتاه حسنه به این فکر می کردم اگر به او جواب دهم دیگر جوانی را مثل او پیدا نخواهم کرد. در حالی که از لحاظ خانوادگی من تر ستمی پانین تر از مادرش و با مخالفت پدر و مادرش مواجه شده که به زحمت توانسته موافقت آنها را تر کست شوم. سرانجام با هم ازدواج کردیم. من از رنگی ام راضی بودم و هیچ مشکلی بین ما نبود. ما با یکدیگر تریس می خواندیم، غذا درست می کردیم و به گردش می رفتیم اما پس از گذشت چند ماه یک روز در حالی که «کیارش» به حمام رفته بود و به مخالف یک فرار میم به سرخت خانه و از رنگ که من متوجه شدم رنگ موهای او تغییر کرده اما توجه ای نکردم و فکر کردم دلایل آفتاب است اما وقتی وارد حمام شدم یک کلاه گیس خیس در داخل حمام یافتم و تازه فهمیدم او مرا از ازدواج فریب داده است.
پس این گزارش قضایی دادگاه از «کیارش» خواست تا با حضور در دادگاه از خود دفاع کند.

شعبه ۱۶۰ ایلان

پایور زخمی که نوداش را

گورگان گرفت

پس از گزارش خبرنگار هفته گذشته زانی هراسان باره مجمع قضایی شد و حداقل نجات فرزند دو ساله خود را دست پدر و نامادری اش شد.
وقتی گشت جسد بیکی تر پس از شکست در زندگی مشترک شهور مرا باز فرزند و سالمه از خانه بیرون کرد و چون جایی برای زندگی نداشت به نامهار به خانه پدری آمد. اما آنها با بین من و فرزند مرا سرزنش و به یک تکت گرفت و از من خواست برای آلوده بنامم که کتار آنها زردگی کتب بدنه زنا و دهم و از اطفال کتب و آنها را در اطفال خانه فرستاد و در وقتی مخالفت مرا بلند فرزند خرسالم را مقابل چشمش مورد تشدید زنی از آنها با

سرحد مرگ فرار دادند. سرانجام با اعلام رخصت من بیکی بر شکستی کردند و من با استناد از فرست مناسب فرار کردم و حال بهرام در گورگان آنها می باشد.
با توجه به اظهارات شاکی برای پیگیری به این پرونده ما موران اداره ۱۶ آگاهی تهران برای شکستی بهر و نامادری وی صادر شد.

امام جم ۱۶۰ ایلان

سالدوچ ۲۰۰ میلیونی

ساده گزارش خبرنگاران در مهرماه سال جاری دو جوان به نامهای مصبی ۵۰۰ و مصبی ۳۰۰ با استفاده از سلاح گرز در حوالی پل سیدخان به انتظار رسیدن مصعبان بودند تا اینکه یک دستگاه تر انگاش میمل ۱۹۹۹ که متعلق به مصعبان - که اخیراً با دعوت کشور امارات عربی را اختیار کرده است - توقف کرده و زمانی که وی برای خرید سالدوچ از خودرو پیاده شد این دو جوان با تار گرفتند در داخل خودرو به انتظار بازگشت صاحب آن بلی ماندند. با بازگشت مصعبان به داخل خودرو مصبی ۳۰۰



آمیول پنهانی راننده را از پا آورده و سپس او را به عقب خودرو انتقال داده و خود رست فرمان قرار گرفت. تا امری این نقشه یکی از سارقان در تهران می ماند و منتظر می شود تا صاحب سرف خود را از سارق دیگر تر یافت کند. چند روز پس از این حادثه مصبی ۳۰۰ که در انتظار دریافت سهم خود می ماند تا اینکه باقیمد می شود. با مراجعه به ما موران ماهری سرفق را فاش می کنند.

با تحقیقات و بررسی از سوی ما موران هرق می شود خودرو بر را در محروم متوقف کنند. گروه سارق خود را به عنوان محافظ شخصی صاحب خودرو معرفی کرده بود و یک لقمه سلاح کترو و یک خنجر اسلحه که به همراه داشت. او را روانه زندان کردند.

این دو متهم قبل از این سرفق با دست کترو چند جراب به عنوان طلب قصد سرقتان مسلحه دیگری را داشتند. قضایی شعبه ۱۶۰۴ تنهایی تهران از مردم خواست چنانچه از منتم شنیده شکایتی دارند. به دایره یک آگاهی تهران مراجعه کنند.

امام جم ۱۶۰ ایلان

مورکن حسن فروش جمجمه

شناسگر شد

یک گورکن سحر بهان که به خرید و

فروش جمجمه انسانهای مرده می پرداخت توسط پلیس شناسگر شد.
او هفته گذشته جمجمه دو انسان را که دو روز قبل جان باخته بودند از جسدشان جدا کرده و قصد داشت هر یک از این جمجمه ها را به ارزش ۱۲۶ دلار به یک مرد اروپایی بفروشد که ما موران پلیس وی را شناسایی و دستگیر کردند.

سایر از جمعیت ۱۱۰ میلیون لری نجره ای معتقد که دست بافنی به زبان چشم جمجمه انسان مرده آنها را فروشد حواص فرار کرد.

کتف جسد جوان ۳۵ ساله

هفته گذشته جسد پسر جوانی در منطقه بافت ایلان توسط اهالی محل کشف شد.
روز چهارشنبه ۲۲ ایلان ماه سال جاری پس از دو روز بازنگشتی مقداری از خاکهای یکی از تپه های منطقه بافت آباد بسته شده و چند پسر جوانی ۳۵ ساله ایلان شده اهالی محل بعد از مشاهده جسد بلافاصله ما موران سری انتظامی منطقه را در جریان قرار دادند. ما موران به همراه قضایی محله سلطان هشدار در صحنه حضور یافتند و با حسنی که دست چپ آن کاملاً فاسد شده و دست راست آن از ناحیه مع به بالا توسط حیوانات وحشی خورده شده بود. پسندند. از قوت جسد هنوز اطلاعاتی در دست نیست. این جسد به دستور قضایی به پزشکی قانونی منتقل شده است.

مهمبری ۲۴ ایلان

قلبی بکت انسان

در حرم شاه عبدالعظیم

به گزارش خبرنگاران قلب یک انسان هفته گذشته در حرم شاه عبدالعظیم هنگامی پیدا شد که یکی از خدمان در حال جلد کردن محوطه باغی حرم بود. وی که در گردن آن از حرم با بسته پیچیده شده در پلاستیک مشکلی رنگی روپوش بود و وقتی آن را از حرم بیرون بردی قرار داد. متوجه شد قلب انسانی داخل آن قرار داده شده است.

ما موران کلاتری ۱۶۴ که با پاس پلیسی این مره در حرم پیدا شد قلب شخص ناشناس قرار گرفته بودند. با استفاده پس از حضور در محل حادثه تعلیمات پلیسی در این باره را آغاز کردند.

کودک فلج در شرفی ساد متری دره

هفته گذشته پدر و مادری در رجم در لیلک فرزند فلج خود را به اطفال یک یک در حد متری تر تابا گرفتند. اما این کودک یک ساله به گردنهای غشپ و بازرگونی از مرگ نجات یافت.
هنگامی که والدین بی رحم او را به لفر دره تر تاب گرفتند وی قبل از اینکه به اطفال خرد و خورده کتب به اطفال مری یک تر گره و زنده ماند. در حالی حاضر شرایط حسنی این کودک فلج رخصت بخش گزارشی شده است.

ایوان ۲۷ ایلان

داز دل

من بسته آنم که پری باز نکردم
 راهی به فراسوی خود آغاز نکردم
 نامم و چه در دفتر ایام بماند
 در معرکه عشق که اعجاز نکردم
 شرمندۀ آنم که پس از این همه بودن
 یک پنجه را سوی «شدن» باز نکردم
 دو قاب قفس غربت تصویر من افتاد
 روزی که به همراهِ تو پرواز نکردم
 این دلم زده بود که گفتم به تو ای دوست
 غیر از تو به پیش کسی ایواز نکردم

می تو، جاتو

ای که صد زخم خورده ام با تو
 لب به دندان فشرده ام با تو
 نایباید طلیعه موعود
 لحظه ها را شمرده ام با تو
 یا دو دست غرور و تنهایی
 خون ز موگان شمرده ام با تو
 تا مزار دلم شهیدان را
 بر سر شانه برده ام با تو
 نوش جان باد، نوش جان و دلم
 جام زهری که خورده ام با تو
 زندگی نیست این که من دارم
 مرده ام، جان سپرده ام با تو
 آمدی ناگهان و زنده شد
 پی تو اسروزم، مرده ام با تو

ماساکه راز

بنفشه اشک

ز گریه های غریبانه تا جدا شدم
 به درد مردم این شهر مبتلا شدم
 میان این همه گل های خنده دار ای باغ
 مرا ببخش اگر هم گدانه و اشتهام
 بدین امید که خلوت کنم نسبی یا مرگ
 ز کاروان هزار آرزو جدا شدم
 مرا به دست تماشا دهد و گریه کنبد
 که من مجسمه داغ کسریلا شدم
 ننبد ریشه به چشمان من بنفشه اشک
 از آن بهار که با لاله آشنا شدم
 ز چشمهای بداندیش استار کنبد
 مرا که معبدی آکنده از خدا شدم
 به گرد خویش مرا پیش از این مچرخانید
 که سالهاست در این گردش آسا شدم
 مرا ز بیزش کسوه بالا مخرسانید
 که از پلندی آن بارها و ها شدم
 ز خویش بی خبرم ای دلیل راه ببخش
 به راه مردم اگر دام ادعا شدم
 قدر طعمش (فرید)

کشد و بس و بعد، چای دلی را بکشد مهم نیو
 زخم تو را اگر کدنگ می آید
 خرد به نگار تو محک می زدم

با بوی حس غریبه ام
 به تو را رنگ تشنگ می زدم
 ای گل احسان ببشمار

محص و ضبط به فلک می زدم...
 ز شام غم آملایم

سیر و پرواز ناک می زدم
 تو صبی می گفتم با دلت بشمار
 کندی و آنگاه مغرب آنرا با برام ارسال کنبد

بده هایش را حواشی با سطران سحر
 حواشی سپرد

زهریق افشان - کبری حاجی زاده رامهرمز -
 منصوره ولی زاده شیراز - اعظم نور -
 نهایی پور - تهران - فاطمه لوزاده ذلول - عباسی

کرمانشاه - مارال بهران - فضل گدالی - کریم -
 حسینی - تهران - حمیده شیازی زاده کریم - سیده
 فاطمه رضوانی ابوری - کلندر - جلیل نورآفرین

قلندره - رسول کنی شهریار - سیدقادر شمیم
 جرام - مرصیه براری شوشتر - ستارمقد تهران -
 میاحسن اعانی - امل

و تحویل از دگر و تقلید گرفته بگیرید. شعر معاصران
 را بخوانید و آثار بختیار را برام بفرستید.
 ای عاشقان شادی کنید اشک بگری می ریزد
 بر شام های خرد اشک بهتری می ریزد
 ای گل تو هم نفس نفس در مدام فصل خزان
 نهد ز بر میزدان اشک سواری می ریزد

چشمی شریفی - ساهلی
 در این مجال نمی توانیم به آموزش عروض و
 قافیه بپردازیم. توصیه این است که حتماً به اجتن
 ادنی شیراز و با شعران با تجربه آن دیار مراجعه
 کنید تا به شکلات وری و قافیه سرودهای بی برید
 هزار و نفس دارم که هرگز
 راهی را ندیده بود هرگز
 شایسته نگفت از راه پنهان
 که گرمی درخش بیرون زردان...

بگفت بلبل هرگز نباشد
 که بی روی گل و معجون نباشند...
 همیشه مظلوم - لؤلؤ
 قافیه خیلی شما را تحت فشار قرار داده است.
 به طوری که گاهی فقط خواستاید قافیه را رعایت

گوشن فتحی - دیوانه
 شایسته سانه داریم. بتوانیم می توانیم از پایه
 شروع کنید. بعضی عروض و قافیه را با هم می ریزد.
 شعر شعر خط کنید که وزن در دهان بشنید.
 اکنون سردهای شما به سطران است که می تواند
 شما را به شرط پیشگام و همت - به مرزهای تاب
 شعر برساند.

زهرا افشاری - رافسان
 حق با تیران است. اگر واقعاً به شعر و شاعری
 علاقه دارید باید مدامات آن را فراهم کنید. شاعر
 است پیشوا به فرهنگی دانش بلند و دلی سرفراز.
 مطالعه کنید و تیران و باز هم - البته نه به زور -
 برام نامه بفرستید تا میزان پیشرفتتان معلوم شود.
 این دو بیت از مشرقی می توان از حیث وزن و قافیه
 دچار اشکال است

می تو سخت است زندگی کردن
 می تو سخت است برتنی کردن
 می تو جمعده سخت می کرد
 می تو عتقه در یک صفت می کرد
 بهروز سهرابی - بهانه
 وزن و قافیه را می شناسد اما باید در حوزه زبان

از یاد رفته‌ام

انگار سال‌هاست که از یاد رفته‌ام
روزی هزار مرتبه بر یاد رفته‌ام
هرگز کسی نگفت چرا دلشکسته‌ای
هرگز کسی ندید که بر یاد رفته‌ام
گاهی ز ایستگاه قطار سکوت
خویش تا ایستگاه آخر فریاد رفته‌ام
وقت جدال خویشن خویش، بی‌هراس
با بسته‌ای منبر به معاد رفته‌ام
افسوس روزگار به قولش وفا نکرده
انگار سال‌هاست که از یاد رفته‌ام

خاطرات آسمانی

یادش بخیر آن خاطرات آسمانی
تو بودی و رنگین کمان شادمانی
از باغ سبز چشمه‌ها، می‌تراوید
عطر دل‌انگیز بهاری جاودانی
این روزها دنیا چه سرد است، آه، دیگر -
گرمی ندارد دسته‌های مهربانی
آزده‌ام از خویش، از خورشید، از آب
گم کرده راهم، یمن مرگ و زندگانی
ای مونس پروانه‌های باغ پاییز!
ای کاش می‌شد بیشتر بنم بمانی

انتظار

چرا افسرده‌ای غم داری ای دل؟
که هر شب تا سحر بیداری ای دل
مگر همچون دو چشم خسته من
تو هم دو انتظار یاری ای دل

صدایم کن

صدایم کن که بی‌تویی قرارم
ز هجرت آنسی در سینه دارم
بیا ای همدم تنهایی من
که روز و شب تو را در انتظارم
غریب تو نباش، ای همدم

فریب

پشت پنجره پروانه‌ای پرر می‌زند
چه می‌خواهد؟
در این برف سنگین چه می‌کند؟
پنجره را باز می‌کنم
و چند لحظه بعد
پروانه در پای گل معنوی افتاده است
بدم می‌آید از این بهاری که ساختم
از دفتری که بوی پر پروانه می‌دهد

حمیدرضا شاکرپوری



خدا یا

خدا یا زندگانی چون سراب است
ایستد و آرزو نقش بر آب است
دل دیوانه‌ام از دست شما
همیشه، هر کجا، در اضطراب است
زما سبک‌باز، ایستد

آرزو

آرزویم
دیدن باطنچه‌ای است
که پر از گل احساس است
باطنچه‌ای چندان خوشبو
که جهان را
سرمست کند
آرزویم
دیدن خیابانی است
که به تو پیوندد

شیرین شایع‌پور - باسوج

شب

شب
یش رویم
گسترده و وسیع
نفس می‌کشد
آیا ستاره‌ای
به من اشاره خواهد کرد؟
آیا ستاره‌ای
به من اشاره خواهد آمد؟

ناصر ریجی - تهران

آنویوس

پوسته ۲

با اطلاع از کثالت دیر اشاد خدا خدا می کردم کمی دیرتر بیاید یا اینکه امروز اصلاً نیاید. گرچه خود منم نازد از در خانه بیرون زده بودم اما انشایی را که باید راجع به موضوع آنویوس و شهرنشینی می نوشتم فراموش کرده بودم. صبح زود بادم افتاده بود و چه شالسی آوردم که صبح زود بیدار شدم! تمام مسیر را تا ایستگاه آنویوس نفس نفس زانان دویدم. ایستگاه مثال همیشه شلوغ بود. اسم از زنهائی کارمند و یا انهایی که چدهایشان را به مهد کودک و مدرسه می بردند. محصل ها هکتاسها... روی گوشه خالی نیمکت به آن درازی نشستم. دفترچه جیبی ام را که اغلب همراه داشتم بیرون آوردم و سعی کردم راجع به موضوع فکر کنم. گرچه با کسی عجله و اضطراب به خاطر نمره خفای که سکر بود خیسیم شدم. با مالیدن چشمهای پف کرده ام آماده نوشتن شدم که: «زندگی شهری و

امروزی مستلزم تحمل یکسری امور ناخوار است که نتیجه مزایم و عطیمه رفتارهای خیره دلانیت، برخی از این ناخوارها در جریان استفاده از آنویوس اتفاق می افتد که گویا کم کم با مسائل حفظ اسلای و احتیاجی مرتبط شده است.

یکی از این مسائل عمیق انسانی این است که در اولین لحظه نشستن روی صندلی نگاههای خریص پیرزنهای سربا روی دوش آدم سنگینی می کنند.»

داشتیم کم کم نوبت نوبت می رفتیم که از حیافویی که حاصل رویت یک آنویوس از دورمستهای خیابان بود به خود آمدیم اما آنچه را که در ذهن جاری شده بود می نوشتم. «تقریباً دیگر هر روز صبح زود نیم ساعت گم شدن در شلوغی و دیدن ایستگاههای آنویوس چندان امر آزاردهنده ای به نظر نمی رسد. پرخاشها و جنگ اعصاب آن هم کم کم عادت شده و البته که هیچ فایده ای هم ندارد.»

دفترچه را زیر بغل زدم. برای حفظ سلامت جسمی و روحی از آن جمعیت جنگیم فاصله گرفتم. یعنی اینکه شاید من کمی مقیدتر

و مؤدب تر هستم اما گویا هیچ کسی از فرهنگ و ادب نمی پرسد «خوب به چند است؟»

پادشاه

نوشته اعظم محسن دوست چهارمهی - از گیلان

این داستان را منتهی می کنم به بیان پادشاه و حاکمان ایران

پدر طبق معمول خسته گرفته به خانه برگشته بود. مادر هم مشغول آماده کردن شام بود. چدها در اتاق از سر و کول هم بالا می رفتند مادر از تویی آشپزخانه نادر «چدها سفره رو بپاشید» من و معصومه و برادر هم مشغول چیدن سفره شدیم. موقع شام خوردن مادر رو به پدر کرده و گفت: «امروز هم که دست خالی برگشتی خوردن مگه نگذشته بودم هیچی تو طرته نداریم! آکا کون خشک جلوت بگذارم می فهمی چی می گم؟» پدر صافطور که با غناش زور می رفت گفت: «باشمالله درست می شه تو کثرتن به طلا پاشه! نگاهی به پدر انداختم. عرق را روی پیشانی اش مشاهده کردم. صافطور که زیرچشمی پدر را نگاه می کردم. چشم به دستهای بیته بنداشتی افتاد.

واله! دلم برای پدر از حرفهای که مادر به اذده بود سوخت. شام که تمام شد سفره را جمع کردیم. هر کسی مشغول کارهای خودش بود. خانه مان دیگر آن فضای هیلنگی و ادب داشت. محمد و معصومه با هم بیچ پیچی کرده و کنار پدر نشستند. هر دو شروع کردند به صحبت کردن «بابا! بابا می بینی چی می خوام بگم؟» پدر رو به چدها کرده و گفت: «چدها بکنی بکنی صحبت کنید بیسم چی می گید.»

محمد که یکی بکذونه پدر بود و همیشه در هر کاری خودش را برتر از دیگران می دانست گفت: «اگه بپاشتن پاشه به من به پولی داده بودی که اگه شاگرد اول بشم به توپ فوتبال چهل تنگی برام می خری. بچه ها شاگرد اول شدن پیرامان می خری؟ پس کی می خوای به فولت ضل کنی؟» و معصومه انعام داد: «آره بابا راست می گه به من هم قبل داده بودی که یک چادر سفید گلدار برای نماز خواندن می خری. چقدر من چادر کهنه های آبجی زهرارو می دارم؟»

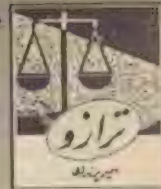
پدر همچنان در سکوت فرو رفته بود. او چه جوابی داشت به چدها بگوید؟ چه کلمه ای می توانست چدها را قانع کند که پدر چدهایش خالی است؟ دشمنی تنگ است و نمی تواند خواسته های چدها را عملی کند! مادر که انگار

دنبال فرصتی می گشت. گفت: «چدها راست می گن من و زهرام لباس نداریم به فکری بکن.» پدر همچنان که ساکت بود گفت: «پیر به پیغمبر ندارم. پیرا شامها حاکمتون نمی شه؟» رنج طریقه دار ندارد هیچ کس نگاهی به اونها نمی اندازد چه برسه به اینکه پیرا بخوابن! وضع بازار رو به روز پدر می شه می گند چکار کنم؟ شامها به راهم می کشم پام بگذارم پیرا»

پدر با هر حرفی که می زد انگار یک سال پیرتر می شد. مادر که عصبانی شده بود شصه دلش را رو سر من خالی کرد: «آهای زهرام برو جای چدها عار پهن کن بگین بخوابن.» من هم از افرین بدون هیچ حرف و حدیثی به اتاق رفتم.

... صبح که از خواب بیدار شدیم پدر از خانه بیرون رفته بود. مدعیای شروب یوه که پدر با دستهای پر به خانه برگشته. یک توپ فوتبال یک چادر سفید لباس برای من و مادر و مقداری وسایل خانه خریده بود.

مادر که خیلی هم خوشحال به نظر می رسید گفت: «تو که می گفتی چسپ است و چنای و پرل ندارم؟ پس از کجایی همه پرل آوردی؟» پدر گفت: «ای بابا که دست خالی بیام خونه بده اگر دست بیام پدر آدم نمی دونه با شامها چطور رفتار کنده؟»



فرماندار می گفت: توجه کنید!

جاده اصلی - شیراز از اهمیت فراوانی برخوردار است. این جاده پرتردد و برای دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی بسیار خطرناک است. این موضوع برای دانشجویان و اهالی محل ناراضی‌هایی را ایجاد کرده است. درخواست آنان درخصوص احداث پل هوایی مناسبه می‌جواب ماند و بهادهای راهی مانع ساخت این پل ضروری شد. ناآینده درین تصادف یکی از دانشجویان دختر و شکستگی پای وی و همزمان با اعتراض شدید دانشجویان فرمانداری مروجشت برای احداث پل فولاد مسدود داد ولی با فراارسیدن تعطیلات تابستانی این امر حیاتی به دست فراموشی سپرده شد. حال با توجه به شروع فصل تحصیلی لازم است این کار هزینه سیعتر صورت گیرد.

اسدالله ایمپوری

وضعیت آبشار در مناطق خشک



جای تأسف است که اتفاقی بیراهه را کلاس درس نمایندند. این را می‌گویم تا مسوولان آموزش و پرورش زاهدان تیرنگاهی نیز به وضع نامناسب کلاسهای درس نیک‌شهر پندارند.

متأسفانه دانش‌آموزان شهری مثل دانش‌آموزان روستایی از کلاس درس مناسب برخوردار نیستند. تیربار کلاسها در حال فروپاشی و تخته سیاه هم تخته شکسته است!

در گرمای ۵۰ درجه تیک‌شهر یک پنکه سقفی برای کلاسها وجود ندارد و با دانش‌آموزان شبانه‌روزی باید با وجود غرق و حشرات موی در خیابان مدرسه بخوابند و غذا بخورند.

به خرب است مسوولان آموزش و پرورش به

مناطق محروم نیز توجه کنند.

خبرنگار اطلاعات هستی

آمیولانهای بیمارستان و آمپرمز فقط ۱۵ کیلومتر راهی می‌کنند

رامهرمز که در ۹۰ کیلومتری اهواز. مرکز خوزستان واقع شده بر دریای نفت و ذخایر عظیم گاز و دیگر مشتقات آن قرار دارد. متأسفانه فاقد امکانات است.

بیمارستان این شهر دارای دو دستگاه آمبولانس است که این آمبولانسها اکثراً خراب هستند به‌طوری‌که طی چند روز گذشته جوانی که بر اثر اسهت تیرآهن مجروح شده بود و بایستی با آمبولانس به بیمارستانهای اهواز اعزام می‌شد پس از اعزام آمبولانس فقط ۱۵ کیلومتر حرکت کرد و بعد از آن از حرکت ایستاد! مثل اینکه آمبولانهای بیمارستان رامهرمز فقط ۱۵ کیلومتر راه می‌روند. مردم از این بابت متأسفند و از خود سؤال می‌کنند که ما بر دریای ذخایر نفت قرار داریم. چرا باید فاقد امکانات سالم باشیم؟ امید است وزیر بهداشت و درمان و شخص ریاست دانشگاه علوم پزشکی تومحی خاص به متعلق محروم خوزستان تاشته باشند.

رامهرمز - محسنعلی یوسلی خبرنگار اطلاعات هستی

پایانه مسافر در راه از کلاس درس

سه سال از بنای پایانه مسافری جدید اراک که در کنار پایانه قدیمی ساخته شده می‌گذرد. پس از گذشت چند سال این بنا همچنان نیمه‌کاره به حال خود رها شده است.

این بنا هم‌اکنون دارد به یک اثر پلاستی تبدیل می‌شود. پایانه قدیمی اراک نیز جوابگوی این شهر بزرگ نیست. اساساً امکانات این پایانه محدود است.

چرا مسوولان شهری اراک برای راه‌اندازی این پایانه اقدامی نمی‌کنند. امیدواریم هرچه زودتر کار این پایانه به اتمام برسد و روزی شاهد گشتایش آن باشیم.

حمیدرضا دلوودبندی

برازجان، حال مشکلاتش

برازجان مرکز فغانستان با بیش از ۱۳۰ هزار نفر جمعیت بزرگترین شهر استان پویشهر است. این شهر فاقد امکانات اولیه رفاهی مثل سینما، فضای سبز مناسب و تفریحگاههای عمومی است. به علاوه این شهر گرمابه عمومی ندارد و به همین خاطر، مسافران این شهر دچار مشکل می‌شوند.

به اضافه مشکلات فوق ۷۵ درصد از کوجهای شهر ظاکی هستند و در ماههای خشک سال گرد و خاک فراوان دارند. سیستم آب آشامیدنی و

فانلاب شهر نیز غیربهداشتی و عقب‌افتاده است و لوله‌های آب به‌طور مداوم می‌ترکند و کوجها را گل و لای می‌گیرد. امید به توجه مسوولان مربوطه داریم.

فرمانی نوشه

دخش ملکشاهی می‌خواهد شهرستان شود

بخش ملکشاهی از توابع شهرستان مهران واقع در ۲۵ کیلومتری ایلام یکی از مناطق کوهپایه‌ای با آب و هوای معتدل کوهستانی است.

مردم این منطقه به مناسبت ورود آقای خاصی به خطه خوزترنگ ایلام با ارسال طوماری بزرگ، خواستار تبدیل شدن این بخش به شهرستان شدند. مردم ملکشاهی طی سالهای دفاع مقدس اعم از پیر و جوان در جبهه‌ها حضور فعال داشتند. متأسفانه این روزها مسوولان به این مسائل توجهی ندارند و سعی می‌کنند در مقابل مشکلات باری به هر جهت عمل کنند. مردم این منطقه امیدوارند شرایطی برای بهبود وضعیت زندگی آنها فراهم شود.

روح‌الله به‌غوی‌پور

شکر از اداره برق

مدتی است که اداره برق توابع از توابع شهرستان گنبد اقداس می‌نظر گرفته است.

این اداره تیرهای پوسیده و قدیمی چراغ برق را با تیرهای سیمانی و تمامی کنتورها و فیوزهای قدیمی را به‌طور رایگان با کنتورها و فیوزهای نو عوض کرده است.

اهالی این شهر به این وسیله از زحمات اداره برق توابع تشکر می‌کنند.

مهدی واحدی

فرهنگ‌شناس کتابخانه مناسب می‌خواهد

شهر نویستی و فرهنگی فریدونکاد از داشتن یک کتابخانه مناسب محروم است. تنها کتابخانه عمومی شهر بیشتر شبیه به کتابفروشی است.

جوانان و نوجوانان فعال و مستعد شهر در فضایی بسیار تنگ و کوچک که برای مطالعه آزاد در نظر گرفته شده به مطالعه و تحقیق می‌پردازند. متأسفانه همین امر و نبود کتابهای لازم و مناسب برای قشر دانشجو، مزید بر علت شده تا از تعداد کتابخوانان کتابخانه روزبه‌روز کاسته شود. حتی نمایندگان سالیانه کتاب که در این شهر برگزار می‌شد اسامی در پائین‌ترین رتبه قرار داشت.

امید است مسوولان شهری، حداقل با واگذاری زمین مناسب و یا فراهم کردن کتابهای جامع و کامل این مشکل را رفع کنند.

فریده لوف‌الفری

11

هنر ، تخصص و بهداشت برای انکه

باموهای زیبا و طبیعی. سالها بالشام و اعتماد زندگی کنید.

دولت مصر روی منظره شماره ۸۳۸۰ پیش از جنگ جهانی

٤٧١- ١-٢٢٨٦٨٠- ٤٨٧٢٥- ٢٢- ٤٨٧٢٥- ٢٢- ٤٨٧٢٥٧٧

تۆرك اعتياد ۹۰٪ قىزمىنى تولدى دىگر

همنه‌شان عزیز باشد تا ترک مواد مخدر دوباره ننهند و زندگی گذشته را به فراموشی سپاریم و برای زندگی بهتر تلاش کنیم.

اقتصاد محرم نیست بلکه یک بیماری است پس با معاهد ملل یک بنابر رفتار کنید تا اسلندام از داروهای ترک اعتیاد نوبتی دیگر می‌توانید بدون درد و بدون سسری شدن و عوارض جانبی و با تهیه نگر از مواد مخدر و به صورت سرپایی و گاه به گاه به صورت سرپایی این بیماری را برای همیشه از بین ببرید. صفا می‌گوید: دوره داروهای بی‌روزی جانی کشنده همواره دارد و می‌کشند، هرگز برای نه اینها اسلندام از آن‌سوی و صفا می‌گوید: به صورت سرپایی و گاه به گاه به صورت سرپایی این بیماری را برای همیشه از بین ببرید. صفا می‌گوید: دوره داروهای بی‌روزی جانی کشنده همواره دارد و می‌کشند، هرگز برای نه اینها

أعزى الشيطان / ألقى - حياضان جعدون - جهنم والظلمة و... فـ ٢٣ للفقير ٦٠٤٧٣٤ : ٩٨٤٤٠

تلفون: ۹۱۱۲۳۵۴۹-۷ - ۹۱۱۲۳۵۴۳۶-۹

فرک اعتیاد ۱۰۰٪ تضمینی

با جدیدترین متد انجمن پزشکان ترک اعتیاد آمریکا

تہران - اصفہان وارسالہ کلہ شہرستانہ : ۹۱۱۳۱۱۳۹

نخ قلاب بافی نارون

על

100

سازمان

شريف

A-977A

آشنایی هارمندان و آموزشگاهها

مرکز بخش تهران - بلوار بزرگ - سرای مشهور خلوت و فرشته گلستان خرمی

دارون کتب خانہ (قم)

جانی و لاشری، ویرتس مو، لک، موهای آند، حوض، نقیبت حافظه.

معدہ، علیحدگی، نازائی، شب غریزی، مہلتک، سودا، بوم

کو چک نمونہ شکم، مرکب امتیاز، وغیرہ۔

اندرس قم. خیابان لرم، پاساژ قنبر، طبقه همکف بالا، پلاک ۸۷

تلفون: ۰۲۵۱-۷۷۴۱۷۶۳-۸۷-۰۲۵۱-۲۶۱۳

٠٩١١٢٥٣٢٧٩٢٠٥٢٠

تلفن آگهی‌های اطلاعات هفتگی

۲۲۲۳۳۷۷-۲۲۲۵۹۷۳

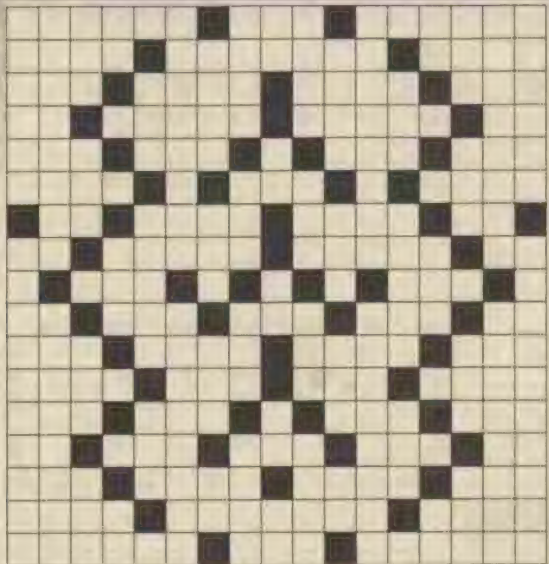
اطلاعات



از بین عزیزانی کہ ہر ہفتہ جدول محلہ را صحیح حل کردہ و بہ دفتر مجلہ ارسال نمایندہ دو نفر بہ قید قرعہ انتخاب و بہ ہر یک ہدیہ ای بہ رسم یادبود تقدیم می گردد

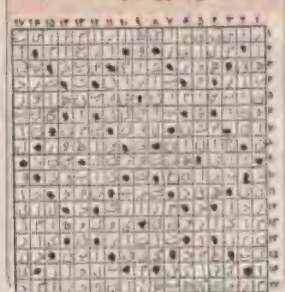
جو نام بر بدگان مستقیماً بہ ادارہ من الہا ارسال خواہد شد

۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



نگینہ اندا ۱۶- از بلندی افغانی - بازیگر نقش اول مرد فیلم «تینا تیکہ» کہ نمایشگران را محصور خود کردہ بودہ
۱۷- از شخصیتہای شاہانہ فردوسی کہ او را سائز سہراب می دانند - یکی از عجایب ہفتگاہ چہان است، طرح احمد کاری از شروہ خراسان

حل جدول شماره ۳۰۱۰



چوبی - نام کوچک مخترع بزرگ آمریکایی کہ اختراعات فراوانی دارد - از اصطلاح پزشکی و فاروسازی، ذروی شیرمانندی است کہ برای آشامیدن توسط بیمار ساخته می شود - از ادای کاملاً آغوش برای خیابانهای نهران یا شهرهای بزرگ ۷- میل خاشاکی باران - برتندانی کہ وقتی می بارد آتش ہم سرد می شود
۸- با چنین اسمی دوستی لیلید کرد - تیر پیکتدار نام
۹- یکی از خوانندگان مشہور قدیمی ایران کہ سالہا قبل دارفانی را وداع گفت و غنور اوازهایش از سیاحتش می شود - رسم و رسوم - مکر و حیله - زواج سیادہ - کنارہ ہر چیز - ضد متر صغ - مفرور زشتا - صبری جگرخوژ
۱۰- آزاد رہا - بازی را کشتن آدمی دانند - مختصر صی و ویژه - باید در زندگانی سبک زین آسای باشند
۱۱- ایوان معروف بغداد ۱۱- باز و ہدم - خاص و بدون غل و غش - از اوزار کشاورزی است - اثر یا ۱۲- کاریز
۱۳- حراست از نامتنگاہ است - معانی فارسی از اقتصادی و مفرد بہ صرہ است ۱۴- مرغ سعادت - مردم غایت و غرام - طلاق انگلیسی ۱۵- رود اروپایی - شهری در آلمان ۱۶- و شما ۱۷- غلبہ سیادہ - جنگلی در موسیقی ایرانی - کفر و بی دینی - مراقب باشید بر سر راه شما

جدول

جدول اطلاعات عمومی

افشا

۱- بزرگترین شہ جزیرہ تشکیل دہندہ کشور مالتی - بعضی و شہا از زمین و آسمان برای آدم می بارد - مالتی و کاریمان ۲- چرم برای - پندارین لہ اروپا از رشتہ کوههای آلب در فرانستہ - شتر مادہ ۳- بلند و بلوغ - حرات خورش و شیرین - تود از آن برمی خیزد و بس - ملاحت و سوزش ۴- پول بر قدرت قرارہ آسیا - راہبر و سربرا - فرومالیکی و پس فطرتی - پیوند سلامت ۵- صفتی آشوب خاندن - تم کردن ریاضی - محلی شیوخ - چین و خم گیسو ۶- ساختنی عالی در خارج از شہر کہ در اطراف پای پا کشتار باشد - چنین زیبایی سر سز را بعد بر پاد - در قرآن کریم، فراوان فرایند خوانند ۷- بر سگار - این دشمن جان آدمی می زند - اسب سرکش - حیوانی با دانه باقوتی - اثر یا ۸- آفت گیاهی - کشور فلاستہ در اروپا - از آہات عظام و مراجع تقلید کہ در قم سکونت دارد - حبیب اصلا پس پندہ ۹- چم آن معروف است - ناگہانی و بہ دور از انتظار ۱۰- رنگ مر - شہری در استان فارس کہ خروسی جنگلیش معروف است - تاپیوم - گلہ پرست - خرس آسانی ۱۱- غریبانی نامدار و مغرور کشورمان و صاحب کتابی با نام «میانہ عصر» - لباس رسمی حاکماتی ہندی - نام اثری از عالم نویسنده انگلیسی «تالہ برومید» - حیوان باطنیشنا ۱۲- اریکہ و تخت مطالی - کشوری پر جمعیت در قارہ آسیا - سوجد مودوم و خیالی کہ بارستم بر جنگ داشت - محل صاع آوری آب ۱۳- حرکتی خطرناک اعلازم در سلسلہات فوہیل - غلام وینہ - در چہ سنگ است برای چنین پای استا - شیرینی را برای شما آرزو مندیم ۱۴- فلز سرخ - ہم دورچہ تارہ و ہم اسب - ذخیرہ کنندہ پول خانوادہ - قیم و سرپرست رفتار شد ۱۵- بازچہای نازک و ابریشمی - شہ و نظیر - هیشگی و چوہاتی - شکاف و ترک ۱۶- از افعال آدم شروع - از شاعران بزرگ دربار سلطان سحر کہ نخست تخلصش ذروی بود - لباس شما ۱۷- نویسنده نامیانی انگلیسی - شبی گرین - دیکتاتور انگلیسی کہ بعد از مرگ چارلز اول بہ ریاست جمہوری رسید و در زمان حکومت او مبنای ایرلند و اسکاتلند با انگلست اختلاف بہ وجود آمد

عمومی

۱- نام یکی از دانشمندان فرانسوی و برتہ جلیہ، لوئی ابی سال ۱۷۵۲ میلادی - این ہم نام نویسنده نامدار فرانسوی و نویسنده کتاب «ایہ نیم» است ۲- کالگستہ معروف کہ معملاً افراد ریاضی و حیله گر را با نام او مخفی فرامی دهند - برنامہ نیمہ مرق سلطنت سار زاریت مسکن در جنبہ نهران بزرگ ۳- رودی در روسیہ - ہر کس برای غرضش می باید ۴- سال آتری - زمان دار می باید ۵- از حروف اند - بر پشت گردن اسب قرار گرفتہ است - بونہ ۵- نغل و با کلدہ آہویری

با هوش خود گنجی را پروید

از هوشنگ مختاری

نقاشی تأیید از میان اعداد



در میان این اعداد یک نقاشی وجود دارد. برای اینکه بتوانید آن را پیدا کنید مداد یا خودکاری بردارید و از شماره (۱) تا شماره (۱۰۱) را از روی لفظ‌های سیاه با خط مستقیم بهم وصل کنید. پس از اتمام خط کشی نقاشی نمایان در جلوی چشمان شما ظاهر خواهد شد.

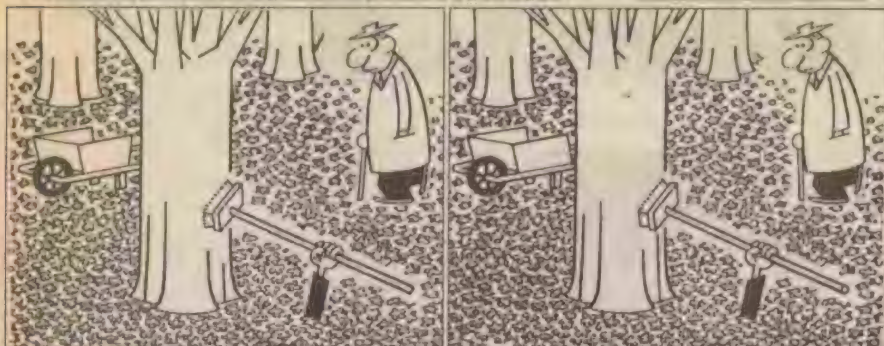
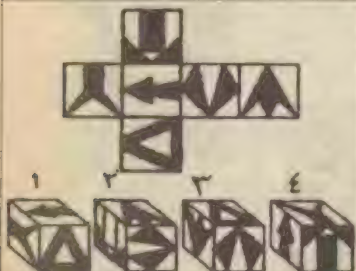
نقاشی کشنده

نقاشی یک نقاشی جالب را در میان این خطوط و نقطه‌های سیاه پنهان کرده و از شما می‌خواهد تا آن نقاشی را پیدا کنید. شما باید مداد یا خودکاری بردارید و داخل خطوطی را که با نقطه‌های سیاه مشخص شده رنگ کنید. در موقع رنگ کردن باید دقت کنید که از داخل خطوط معین شده خارج نشوید تا پس از پایان رنگ کردن نقاشی موردنظر در مقابل دیدگان شما نمایان شود!



معمای جعبه باز شده

کارگران مغازه آخر وقت بود که دکان خود را تعطیل کردند. صبح وقتی سر کار خود حاضر شدند و تصمیم گرفته تو جعبه هم شکل را برداشته و جعبه مورد نظرتان را در آن قرار دهند فرجه فکر کردند بازشان نیامد. چنانچه جعبه باز شده را جمع کنند شبه کدامیک از چهار جعبه کامل تصویر می‌شود آیا شما می‌توانید آنها را راه‌اندازی کنید.



هفت اختلاف در تصویر پاییز در پارک

مامور نظافت پارک مشغول انجام وظیفه بود که ناگهان پاییزی وزید و تمام برگ‌های زرد پاییزی را روی سر مامور نظافت ریخت و او زیر برگ‌ها مدفون شد!

روی تصویر آری یک گی بر داشت و روی تصویر را با هم مقایسه کرد با حیرت متوجه هفت اختلاف در بین آنها شده آیا شما هم می‌توانید این اختلافها را پیدا کنید؟

پاسخها در صفحه ۷۵



● محمد یونانی

این دوسته

البته با یک کنه
لندار هم می‌توانی گره و
غیر روی اتومبیل را پاک
کرد ولی باز خدا پدر صاحب
طوفانی حاضر در صحنه را
بیان کرده که با توجه به فاجعه
خشکسالی در تبریز عسری
نورینی «مسجد شادمان» داده
به جای استفاده از شنگه
فارد با یک سطل آب جوی
و یا به قول ماقدمی‌ها جوی
(صرف آب غیرشرب) دور

و بر ماشین خود را نیز می‌کند. آفرین صد آفرین هزار و سیصد آفرین بلکه هم بیشتر!

تیم فوتبال خسروشهر

این بار جناب «علیرضا ذیلی» با توجه به فانی بازار فوتبال که تیم ملی با شکست تیم برادعی امارات در «بوشی» مقابل تیم اروپایی ایرلند قرار گرفت، عکس تیم ولی عصر (عج) زادگانشان به مریم‌گری «حسین آناه» را برای چاپ فرستاده است. امید آنکه تیم منتخب «خسروشهر» مثل سایر تیم‌های شهرستانی از جمله فولاد خوزستان تراکتورسازی تبریز، ذوب آهن اصفهان برق شیراز استقلال رشت و... نماینده شهرستان خود در مسابقات جام جهانی و لیگ آزادگان باشد. همین‌طور انجمن جنت بازیکن به تیم ملی که در واقع دروازه و وود لایزرها به باشگاههای پولدار خارجی است.



روایای صدور به خارج



جناب «وزائی» هسکار اختیاری
صلحه دستخست عسری در روستای
«کریم‌سرا» از توابع خلیف آباد اسلام
(حومه شهرستان تالش) ضمن اشاره
به وضع مالی نوب ازبیرهای فقرت
شده به از روی تیر ملی توسط دستر
«ایلازویج» نظیر علی دایی مهدی
مهدوی کیک کریم باقری، مهرداد
میناوند و... در شرح سرفات مصور
پوست عرقوم فرموده این پسرچه با
به نوب پخشید دست به نوب حق
دارد روایای صافرات در سر داشته
باشد تا از هر بکت بازی در فوتبال اروپا
به همه چیز برسد.

بشقاب داریم تا بشقاب



یک ایرانی مظلوم و محرومیت کشیده به اسم
«علی نظری» ساکن روستای «تورانشه» از توابع
«دهگران» در دامه همراه عکس دکل تلویزیونی
زادگانش نوشته سازمان صدا و سیما از محل
بودجه بیت‌المال در منطقه‌ای اقدام به آزاداندازی
شبهه بیرون مرزی جام جم نموده که ساکنان شنگی
و دلمرده‌ها با ۲۵ شهید آنها حاجت ضروری تر
دارند و اصلاً نمی‌دانند «بیت‌المال» چی چی هستند!
گیلویی فرود خن می‌شود و یا عسری کا اقدام پر هزیت
و بی‌خاصیت عصب دکل مزبور در حالی است که
شبهه اول سیما هفته‌ای چند بار قطع می‌شود و
تصویر شبهه دو و سه در روستای تورانشه تا
مطلوب نباشد!

ضمن دادن دلداری به جناب «نظری» و دعوت
ساکنان شهیدخانه روستای «دوازده» غرض
می‌کنم اخیراً بنده برنامه‌ای بر صلحه تلویزیون
منزل دیدم که آقای «دکتر لاریجانی» در تالار
سیار وسیعی از کارکنان بخش سازمان باطل بر
طنک هشت نفر (بلکه بیشتر) به خاطر رسانیدن
صدای مردم مظلوم افغانستان به گوش جهانیان
تشکر کرد (کار بسیار نیکو و پسندیده‌ای) لذا اصلاح
است ایشان در اولین فرصت فکری هم برای
رساندن فزاید مردم مظلوم کشور خودمان از جمله
روستاییان دهگران بفرمایند تا آنان جهت دادخواهی
نست به دامن صلحه دستخست عسری اطلاعات
هنگی قدیمی ترین محله کشور نشوند!

تهران سبز و خرم!

گله‌گزاری حفر عسی
نویس از کم‌کاری دخترمان
سرکار خانم «فریم جعفرپور»
باخت شد مشارالیها به خود
بیاید و با ارمال چند تصویر
دیگر هتکاری خود را با
اطلاعات هفتگی مجدداً
شروع کند. از جمله این
عکس حالت منها به
شرطی که صفحه‌بند مجله
اندازه آن را برای چاپ
کوچکتر از نمبر پسلی
تعیین نکند. بدیه همیشه
هم که نباید سرگرفت
عده‌آلودی به تهران ردا!



معطل مشاغل کاذب و تکدی گوی



جسد که
هتکارمان جناب
«علی اکبر فرقی»
تصاویر بیست
را که دوست
«عکاسی آقای
ناصر عرب
پارمحمده» در
محدوده میدان
خراسان برای چاپ
در صفحه بیست
عسی شکار کرده

برای مسرور روابط عمومی دانشگاه آزاد نرستان و گرته آقای دکتر «جلسی» در
شعارهای تبلیغاتی علاوه بر وعده رایگان شدن لیسانس دانشجوین عزیز قول می‌داد چنانچه
رئیس جمهور شوم به فرای پانزدهمین مرسس بز احدا عوامم کرد تا به جای میدان
خراسان که جنوب شهر است باوریکه تظلیه خوه شریف بیرند سرپل جیریش گدایی کنند!
همین طور آب روشک فروشان غیربهداشتی را در دکاکین تعمیر معجون فروشان
سرکار می‌گذاریم. آن هم له میدان خراسان شروع و دودآلود بلکه بیش بلوار
میرداماد یا خیابان افق را

مثل آب خوردن



در فرهنگ
فارسی برای راحت
چهره دادن کارها
چند تمثیل مورد
استفاده قرار
می‌گیرد از جمله
آسان بودن آب
خوردن و یا در
پاک چشم بهم زدن.
احضار اگر آقای
«هاشمی طباطبائی»
رئیس سازمان
تربیت بدنی در
هشتمین دور

انتخابات ریاست جمهوری را می‌آورد مثل آب خوردن آقای «صالحی
فراهانی» رئیس فدراسیون فوتبال را که با حفظ سمت نماینده مجلس هم هست
به چالشینی خود برمی‌گزیند و چه بسا ایشان نیز به همین راحتی که در این تصویر
مشغول نوشیدن آب خنک می‌باشند (گزارای وجود) آقای «مجید دانشوره» دبیر
فدراسیون فوتبال را معجز به عینک هوی بزرگتر که در دست چپ تصویر دیده
می‌شود به ریاست فدراسیون می‌رساند! ولی خوب نشد که بشد!

آموزش شای گوال سینه

شفاکان هرا، صاحبش همتجان پیش می‌رفت به این
فکر القادام راستی چه حکمتی در خلقت جانداران



آقای «یوسف اسفندی»
هتکار انتخابی صفحه
تجهیز عسی مقیم
شهریار (حرمه استان
تهران) در شرح این عکس
جالب نوشته: «تابستان
گذشته که برای دیدار اقوام
به بندر استخرارقم با دیدن
سگ قلاده به گزنی که

وجود دارد که حیوانات ولو «خره زبان بسته نماد
نظمی و می‌شعوری» بدون آموزش قبلی می‌توانند در
آب شنا کنند. ولی انسان با وجود بزرگ کشیدن عنوان
اشرف مخلوقات نه تنها قادر به این کار نیست، بلکه
چه بسیار نجات غرقان با تجربه‌ای که خود مغلوب
امواج دریا شدند.
حفر عسی رئیس جهت اطلاع جناب «اسفندی»
عرض می‌کنم: قبل از وقوع زلزله اسب از طریقه
بیرون می‌آید. ولی چه بسیار متخصصان زمین‌شناسی
که با داشتن قلب استاد زیر آوار می‌مانند!

جام یست و یکم با فوتبال حرفه ای

به بهانه آغاز جام باشگاههای ایران

شروع در هشتم

سازجام پس از تأخیری

هفت ماهه بیست و یکمین دوره

مسابقات فوتبال قهرمانی باشگاههای

ایران، این هفته با لپ دهان پرکن لیگ حرفه ای،

به طور رسمی افتتاح می گردد. و این درجانی است

که هفته نخستین آن به صورت نیمه رسمی برگزار

شد. فدراسیون فوتبال ایران رسماً کار خود را از سال

۱۳۲۵ آغاز کرد و تاکنون که ۵۵ سال از آغاز حیات

آن می گذری دارای ۳۰ رئیس فدراسیون بوده است

که سرانجام بر زمان می امین رئیس فدراسیون

فوتبال ایران رسماً لقب حرفه ای به خود گرفت.



تابلوی رؤسای فدراسیون فوتبال ایران از ۱۳۲۵ تشکیل فدراسیون

تابلوی رؤسای فدراسیون فوتبال ایران از ۱۳۲۵ تشکیل فدراسیون	تابلوی رؤسای فدراسیون فوتبال ایران از ۱۳۲۵ تشکیل فدراسیون
۱- دکتر علی کلبی	۱۳۲۵ و ۱۳۲۶
۲- سرلیپ حمایت گلستانه	۱۳۲۶ و ۱۳۲۷
۳- حسن خدای	۱۳۲۷ و ۱۳۲۸
۴- حسن سیاهی	۱۳۲۸ و ۱۳۲۹
۵- حسن شاه (دوره دوم)	۱۳۲۹ و ۱۳۳۰
۶- حسن سیاهی (دوره دوم)	۱۳۳۰ و ۱۳۳۱
۷- دکتر علی کلبی (دوره دوم)	۱۳۳۱ و ۱۳۳۲
۸- مصطفی سلیمی	۱۳۳۲ و ۱۳۳۳
۹- حسن میر	۱۳۳۳ و ۱۳۳۴
۱۰- سرلیپ مصطفی مکرری	۱۳۳۴ و ۱۳۳۵
۱۱- حاج آقا محمد	۱۳۳۵ و ۱۳۳۶
۱۲- سرلیپ حسن سیاهی	۱۳۳۶ و ۱۳۳۷
۱۳- حسن میر (دوره دوم)	۱۳۳۷ و ۱۳۳۸
۱۴- سرلیپ حسن سیاهی	۱۳۳۸ و ۱۳۳۹
۱۵- حسن میر (دوره دوم)	۱۳۳۹ و ۱۳۴۰
۱۶- کمال آقابابی	۱۳۴۰ و ۱۳۴۱
۱۷- ناصر نرگس	۱۳۴۱ و ۱۳۴۲
۱۸- حاجی خاوری	۱۳۴۲ و ۱۳۴۳
۱۹- حسن آقابابا	۱۳۴۳ و ۱۳۴۴
۲۰- حسن باقر	۱۳۴۴ و ۱۳۴۵
۲۱- حسن آقابابا (دوره دوم)	۱۳۴۵ و ۱۳۴۶
۲۲- بهروز احمدی	۱۳۴۶ و ۱۳۴۷
۲۳- سرلیپ سیاهی	۱۳۴۷ و ۱۳۴۸
۲۴- حاجی سرلیپ	۱۳۴۸ و ۱۳۴۹
۲۵- محمد رضا پهلوان	۱۳۴۹ و ۱۳۵۰
۲۶- ناصر نوروزی (دوره دوم)	۱۳۵۰ و ۱۳۵۱
۲۷- حاجی سیاهی	۱۳۵۱ و ۱۳۵۲
۲۸- ناصر خدای	۱۳۵۲ و ۱۳۵۳
۲۹- داوود سرلیپ	۱۳۵۳ و ۱۳۵۴
۳۰- حسن سیاهی (قهرمانی)	۱۳۵۴ و ۱۳۵۵

دانستن نام رؤسای فدراسیون فوتبال از آغاز تاکنون برای خوانندگان عزیز خلی از لطف تفرغ بد.

۵۵ سال از تأسیس فدراسیون فوتبال ایران می گذرد.

با وجود آنکه

۵۵ سال از تأسیس

فدراسیون فوتبال

ایران می گذرد.

مسابقات فوتبال

قهرمانی باشگاههای

ایران تنها قدمتی ۴۰

ساله دارد و در این ۴۰ سال نیز به شکل منظم برگزار

نشده و به همین دلیل فوتبال ایران تنها موفق به

برگزاری ۲۰ دوره قهرمانی باشگاههای کشور تاکنون

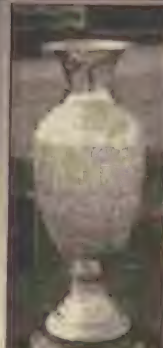
بوده است. در این ۲۰ دوره فوتبال باشگاههای ایران

تحت عنوانی چون لیگ منطقه ای، تخت جمشید

بخت و آزادگان برگزار می شده است و سال جاری

برای اولین بار عنوان حرفه ای نیز به آن اضافه شده

است.



تابلوی قهرمانی باشگاههای ایران

سال	لیگ	تعداد تیمها	قهرمان	مقام دوم	مقام سوم	مقام چهارم	آقای گل
۱۳۲۵-۱	منطقه ای	۳۰	چم آبادان	سپه تهران	فرهنگ قزوین	نادو ساری	-
۱۳۲۶-۲	منطقه ای	۲۰	استقلال تهران	پاس تهران	استقلال آبادان	پیروزی تهران	حسین کلانی، پیروزی، ۷ گل
۱۳۲۷-۳	منطقه ای	۳۲	پیروزی تهران	پاس تهران	استقلال تهران	عقاب تهران	حسین کلانی و صفر ایرانشاهی هر دو پیروزی، ۱۲ گل
۱۳۲۸-۴	تخت جمشید	۱۲	پیروزی تهران	استقلال تهران	پاس تهران	عقاب تهران	غلامحسین مظلومی، استقلال، ۱۵ گل
۱۳۲۹-۵	تخت جمشید	۱۲	استقلال تهران	پیروزی تهران	هما تهران	پاس تهران	غلامحسین مظلومی و عزیز سپندار، ملوان، ۱۰ گل
۱۳۳۰-۶	تخت جمشید	۱۶	پیروزی تهران	هما تهران	پاس تهران	استقلال تهران	ناصر نوران، هما، ۱۸ گل
۱۳۳۱-۷	تخت جمشید	۱۶	پاس تهران	پیروزی تهران	شهباز تهران	استقلال تهران	غلامحسین مظلومی، شهباز، ۱۹ گل
۱۳۳۲-۸	تخت جمشید	۱۶	پاس تهران	پیروزی تهران	ملوان اهلی	استقلال تهران	عزیز اسپندار، ملوان، ۱۶ گل
۱۳۳۳-۹	تخت جمشید	۱۶	در نیمه راه ناتمام ماند				
۱۳۳۴-۱۰	قدس	۲۲	استقلال تهران	پیروزی تهران	داریاب تهران	ملوان اهلی	محمد احمدزاده، ملوان، ۱۶ گل
۱۳۳۵-۱۱	آزادگان	۱۲	پاس تهران	استقلال تهران	پیروزی تهران	ملوان اهلی	فرهاد پیوس، پیروزی، ۱۱ گل
۱۳۳۶-۱۲	آزادگان	۱۶	پاس تهران	پیروزی تهران	کشاوری تهران	تراکتورسازی تبریز	جمشید شاه محمدی، کشاوری، ۱۱ گل
۱۳۳۷-۱۳	آزادگان	۱۲	سایا تهران	پیروزی تهران	جنوب اهواز	نوب آهن اصفهان	عباس سیحانی، ذوب آهن، ۱۷ گل
۱۳۳۸-۱۴	آزادگان	۲۲	سایا تهران	استقلال تهران	کشاوری تهران	پیروزی تهران	فرهاد پیوس، پیروزی، ۲۰ گل
۱۳۳۹-۱۵	آزادگان	۱۶	پیروزی تهران	بهمن کرج	استقلال تهران	پاس تهران	محمد مؤمنی، پهلوان، ۱۹ گل
۱۳۴۰-۱۶	آزادگان	۱۶	پیروزی تهران	بهمن کرج	سپاهان اصفهان	پاس تهران	علی اصغر مد پیروست، ۱۸ گل
۱۳۴۱-۱۷	آزادگان	۱۶	استقلال تهران	پاس تهران	ذوب آهن اصفهان	فجرسیاس شیراز	حسین عطیسی، شهرداری تبریز، ۱۶ گل
۱۳۴۲-۱۸	آزادگان	۱۶	پیروزی تهران	استقلال تهران	سپاهان اصفهان	سایا تهران	گل چشمه (ابوسلم) و برمک (تراکتورسازی)، ۱۴ گل
۱۳۴۳-۱۹	آزادگان	۱۲	پیروزی تهران	استقلال تهران	فجرسیاس شیراز	سپاهان اصفهان	مهندس مهدی، صنعت نفت، ۱۵ گل
۱۳۴۴-۲۰	آزادگان	۱۲	استقلال تهران	پیروزی تهران	سایا تهران	نوب آهن اصفهان	رضا صاحبی (قوب آهن) و علی سامر، (استقلال)، ۱۲ گل

فوتبال جام جهانی ۲۰۰۲ ایران نیست. اما جام جهانی پیش سر رود

تکامل فیر است

اگرچه تیم ملی فوتبال ایران با وجود همه شایستگی‌هایی به مسابقات نهایی جام جهانی ۲۰۰۲ راه نیافت، اما جام جهانی همچنان پانچراست و با تکمیل شدن فهرست تیم‌های شرکت‌کننده اکنون همه در انتظار فرقه‌کنشی ۳۲ تیم شرکت‌کننده در مسابقات سال آینده در دو کشور کره و ژاپن هستند. تنها تکلیف سهیم مشترک میان قاره‌های اقیانوسیه و آمریکای جنوبی مشخص نشده که باید در طول هفته آینده میان استرالیا و اروگوئه انجام شود تا تیم برنده به جرگه مسیر کشورهای شرکت‌کننده در مسابقات نهایی اضافه شود.

۷۷۸ شاخه

در کل مسابقات مقدماتی جام جهانی ۲۰۰۲ که برای مدت یک سال و نیم ادامه داشت شامل ۷۷۸ شاخه بود که در این مسابقات مجموعاً ۴۲۳۲ گل به ثمر رسید. این مجموع میثاقین ۳۴۳۲ گل را برای هر شاخه نشان می‌دهد که خود شاعدی است بر حرکت جهان به سوی فوتبال نهایی. در مجموع ۱۹۶ کشور بر مسابقات مقدماتی جام جهانی شرکت کردند که این یک رکورد به‌شمار می‌رود.

شش قاره چه کردند

از قاره اروپا ۵۹ کشور در مسابقات مقدماتی شرکت کردند که از این تعداد فرانسه به عنوان فاتریده مقام چهارمی را از مسابقات مقدماتی

معاف شد و باقی پس از ۳۲۹ مسابقه سخت و حماسی از میان خود ایرلند، انگلستان، آلمان، بریتانیا، لهستان، اسلواکی، کرواسی، بلژیک، ترکیه، روسیه، دانمارک، اسپانیا، ایتالیا و سوئد را به جام جهانی فرستادند. در این میان حذت و غیبت کشورهای صاحب فوتبال چون هلند، بوسنیایی، چک، رومانی، بلغارستان، اتریش، مجارستان و اسکاتلند قابل ذکر است. در آمریکای جنوبی طبق معمول ده کشور عضو کنفدراسیون آمریکای جنوبی در میان خود ۹۰ مسابقه را برگزار کردند و سرانجام چهار کشور آرژانتین، برزیل، پاراگوئه و اکوادور (برای اولین بار) به جام جهانی راه یافتند. ضمن آنکه اکوادور باید طی دو مسابقه رفت و برگشت با استرالیا بخت خود را برای حضور در جام جهانی پس از دو دوره غیبت بیارماید. در اقیانوسیه هم که قهرمان آن باید با اروگوئه دیدار کند، ده کشور شرکت نداشتند که ۲۶ مسابقه انجام دادند. آفریقا که ۵۰ کشور شرکت کننده داشت سرشک خود را زودتر از سایر قاره‌ها معین کرد. در این قاره پس از انجام ۱۲۲ مسابقه پنج کشور آفریقای جنوبی نیز به کامیون تونس و سنگال (برای اولین بار) به دوره نهایی جام جهانی در سال آینده راه یافتند. در منطقه آمریکای مرکزی و شمالی ۲۴ کشور کوچک و بزرگ و ۱۲۵ مسابقه برگزار کردند و سرانجام کلمبیا یکا مرکزیک و آمریکای جام جهانی راه یافتند. و اما در قاره آسیا ۴۱ کشور عضو کنفدراسیون بودند که در میان آنها ژاپن و کره جنوبی به عنوان میزبان از شرکت در مسابقات مقدماتی معاف بودند و الباقی ۱۵۲ مسابقه برگزار کردند و سرانجام قطر و کشور چین و عربستان با بخت خوش به جام جهانی راه یافتند و به‌راستی در این میان غیبت ایران با تمام شایستگی‌هایی حتی برای سرمدانان ناعرض‌السلک فوتبال آسیا ناخف برانگیز است.

خاطرات کلاتر

یاد ایام

بهاره صفحه ۲۹

پس خبر... اون قدیم قدیمه که من
بچه بودم در یک محلی زندگی می‌کردیم که
هر کسی بهمان اجازه نمی‌داد: جلوی خونه‌شون فوتبال
بازی کنیم... در همان محل یک زن جوانی بود به نام «محمیه»
که فقط به‌دعایم برادرش... که هم‌زمان ما بود... همه
چیز رو تحمل می‌کرد و می‌گذاشت ما جلوی خونه‌مون بازی
کنیم و حتی خونه‌ش وسط بازی و باون شری آلیم می‌آورد
و خود را به فاج می‌کرد و... (چهار ساله شری خسته زل برد)
بود و گویی داشت از کتب خاطراتش خاطرات قدیم و
عاشق گفته را بیرون می‌کشید: «عاشق دادم... اما... اما»
اون روزها هیچ کس چراغ نداشت چاهی جلال... که
برادر اون رو بود به «حاشی» بچه بیرون
... محمد... خودی... تو محمدی
جلال اینها را گفت و جل و آمد و خواست مرا در
آغوش بکشد که برخلاف عیل باطنی ما که علم برایش
تنگ شده بود خود را از کت کشیدیم و پاسخ دادیم
می‌شدی و بچه هم که بودیم... در وقت از من تلخ‌تر
می‌شدی و من می‌خواستم «تست کنی» بکشم و نود
بوسم می‌گفت «ما بوسه می‌کشد» از تلخ‌تر می‌ترسم
باعتان کنایه... «بابت تست آفاقا»
جلال مثل همان ایام آفتاب باغش بود که فی‌الطرح
منظور بود... بعد... حال و احوال کوتاهی کرد و گفت
«اول اینها را فاشی کرد... محمد... من... در قاره...»
جلال طوری با پایش این حرف را زد که لکتها بر من
روشن شده که این حالت به‌سبب بختهاست... من که این را
نمی‌دانم... (چهار بار از کتب خاطراتش باخبرم شد... و گفت)
«خوب گوش کن رفیق قدیمی... اگر حسن آفاق
خودت به اعتراض به «بچه‌ها» می‌گویی... من که با حق
مهر مرتب شدم... اولی من به سبب سوز و غم و لطف
به حرمت دوستی قدیم خود قول دادم که اگر آفاق
بازدرد نمود کنی... گفتار بکشد من از زانی پس بود...
جلال حرف رو قطع کرد و از ایام گفت
«این حرفها چه من زنی محمد... زانان کوه‌ها قسم
اگه می‌بسی هیچی نمیدونی که به حرمت گذشته و حق
سگی که با اینهاست به گزشت نازدم... می‌پشدا و گزشت به حق
ساری به من توین کنی و البته زانی زانی»
بیکر توبه نازدم که «جلال» شلیقت گذشته را
ندارد... با حسن به طرف دو خرمی راه اندام و گفتی
... پس بیات باشد جلال... ماری اشک‌ها دارم...
سک شکست دارم

به یهانه انتخاب بهترین فوتبالست جهان و اروپا

ایام به انتخاب بهترین

سرانجام به پایان سال مسیحی ۲۰۰۱ نزدیک می‌شویم و زمان انتخاب بهترین بازیکن جهان و اروپا فرا می‌رسد. سال گذشته لوئیس فیگو از پرتغال به عنوان بهترین بازیکن جهان برگزیده شد. در سال جاری بخت به نفع برای به دست آوردن هر دو عنوان از سایرین بیشتر است. این سه نفر عبارتند از: نینو بکهام، لوئیس فیگو و مارکک اورو با توجه به روند مسابقات سال گذشته و اثری که بکهام روی تیم ملی انگلستان در مسابقات مقدماتی جام جهانی و نیم نه‌چندین ژوئنلند در مسابقات قهرمانی باشگاههای انگلستان و فرماری باشگاههای اروپا گذاشته است. کارشناسان فوتبال جهان بخت بکهام و اورو را به دست آوردن توب می‌بینند. فیگو به عنوان بهترین بازیکن اروپا و همچنین بهترین بازیکن جهان فیفا از سایرین بیشتر می‌باشد. جهت اطلاع خواننده گان گرامی دربارگان هر دو عنوان را در دو سال گذشته به نفع می‌کنیم.

سال	فوتبال اروپا	مرد سال فیفا
۹۱	لوتار ماتیس (آلمان)	لوتار ماتیس (آلمان)
۹۲	ژان پیر پائین (فرانسه)	ژان پیر پائین (فرانسه)
۹۳	مارکک اورو (انگلت)	مارکک اورو (انگلت)
۹۴	روبرتو باجو (ایتالیا)	روبرتو باجو (ایتالیا)
۹۵	میرسو اسچوکات (بوسنیایی)	روبرتو باجو (ایتالیا)
۹۶	ژرژ ردا (سوئیس)	ژرژ ردا (سوئیس)
۹۷	ماتیس سمیر (آلمان)	رونالدو (برزیل)
۹۸	رونالدو (برزیل)	رونالدو (برزیل)
۹۹	زین الدین زیدان (فرانسه)	زین الدین زیدان (فرانسه)
۲۰۰۰	لوئیس فیگو (پرتغال)	لوئیس فیگو (پرتغال)

گفتگوی خوالدنی با منصور پورحیدری

ما باید قهرمان شویم

انگاز در این فصل پاییز، مقامات قدراسون نیز همچون یرگهای زود

پاییزی دیگر تاب ایستادن در جای خود را ندارند

از این مابرنامه ریزی کرده بودیم تا با فراختر داشتن تمامی نقرات از روز بیست و هشتم مهرماه یعنی فرماری روز بازی با بحرین به طور ملموس ترین کنیم تا هم با آمادگی مطلوب در لیگ حرفه ای کشور شرکت کرده و هم برای انجام بازی با الاتحاد عربستان به مرز بالایی از صافگی و قدرت تیمی رسیده باشیم اما آن باخت کذایی در منامه برنامهای ما را هم به هم ریخت.



معضله

استقلال باید در چارچوب دور دوم جام باشگاههای آسیا در مصاف هملی تیمی پروه که دو سال پیش دو همنس موجد استقلال را دو تهور حذف کرد.

بازی با الاتحاد عربستان تجربه بین المللی تیمی برای مربی کارکنه استقلال به حساب می آید.

منصور پورحیدری که سال گذشته استقلال را به مقام قهرمانی لیگ آزادگان رساند حالا در آستانه بازی جام باشگاههای آسیا قصد دارد ویتورین اختراعات باشگاهش را به رنگین ترین ویتورین باشگاهی آسیا تبدیل کند، گرچه در این راه حداقل برای شروع او تمام فاکتورها را برافشایند.

باور جدیدی بپیرامون وضعیت استقلال، تیم ملی و لیگ حرفه ای کشور صحت گرمی که حاصل این گفتگو با نظر شما می گردد.

این روزها برای استقلال روزهای حساسی است. برای حضور در جام باشگاههای آسیا تا چه حد آمادگی دارید؟

تا آستانه ما درازا کشیدن بازیهای تیم ملی در چارچوب رقابتهای قهرمانی جام جهانی تو تیم استقلال و فدراسیون که نمایندگان ایران در دو جام باشگاهی آسیا به شمار می روند، متصور نشوند، پیش

● استقلال در خط هافبک با حضور سیکخت و دس محمدی از قدرت ویران کنندگی بالایی برخوردار است و همین امر به ما کمک می کند که در مقابل حریف توانیم توی و میدان را در اختیار بگیریم تا کمتر به آنها اجازه بازیسازی داده شود. حسن اینکه در سایر نقاط هم بازیکنان بزرگی در اختیار داریم و اگر خط هافبک بتواند در بازی رفت و رفتاری را به نحو اسن انجام دهد، مهاجمان و متاعل هم راحت تر بازی فرامه کرده، تا از نظر شما نکته ضعف استقلال در شرایط کنونی چیست؟

● اگرچه معمولاً یک مربی کمتر از تیم خود انتقاد می کند اما این موضوع برای ما پوشیده نیست که خط دفاع استقلال در شرایط کنونی چندان قابل اطمینان نیست و تنها نقطه ضعف تیم به حساب می آید. تا برای تقویت این ضعه به بازیکن جدیدی نیاز داریم؟

● خوشبختانه نه چرا که اگر این گونه بود با مشکل مواجه می شدیم، در حال حاضر چند بازیکن

استقلالها هم قسم شده اند تا از اعتبار فوتبال کشور که پس از باخت به بحرین و عدم راهیایی به جام جهانی مخدوش شده است، دفاع کند

تا فدراسیون در اولین گام مقابل نماینده فعلی ریاض و از گروه خارج شد و حالا همه نگاهها به استقلال توجه شده است تا چه اندازه می توانی به موفقیت این تیم در عرصه رقابتهای باشگاهی در آسیا امیدواری بود؟

● بدون شک بفر امیدواری زمانی به رشد نهایی خود می رسد که مورد توجه و رسیدگی مطلوب قرار گیرد. من قصد ندارم با بیان این حرف هواداران گونگرم استقلال را ناراحت کنم اما باید قبول کرد تدارکات ما در شرایطی که همه ایزراها در خدمت تیم ملی قرار داشت و همه جبر تعادل الشعاع بازیهای تیم ملی بود کافی نیست، ما حتی برای حضور در لیگ برتر که گفته می شود نخستین لیگ حرفه ای کشور است نیز آمادگی لازم را نداشته ایم این را طعنه بازیکنان یا مشاهده بازی اول مقابل برق در ورزشگاه خلیفه شیراز منوجه شده است.

تا می باید منتظر یک باخت دیگر در عرصه بین المللی بود؟

● اکنون که تیم ملی از راهیایی به جام جهانی فرتال محروم شده مسوولیت ما به عنوان نماینده کشور بسیار سنگین تر از قبل ملو می کند و انتظارات مردمی نیز از تیم استقلال دوچندان شده است. به همین خاطر تمام بازیکنان استقلال هم قسم شده اند تا در این مسابقه با تمام وجود به میدان بروند و از اعتبار فوتبال کشور که پس از باخت به بحرین و عدم راهیایی به جام جهانی کمی مخدوش شده است دفاع کنند.

تا نفعات قوت استقلال در بازی رفت مقابل نماینده عربستانی کدام است؟

باجریه در اختیار داریم که وجود هر کدام برای یک تیم خبست به حساب می آید. هرگرمک باشنازاده و هانیسب که این روزها ملات دفاعی ما را شکل می دهند. هوز به همدلگی های لازم و متقابل با یکدیگر نرسیده اند و برای رسیدن به آن باید یکی دو هفته دیگر صبر کرد. تیم استقلال مدتها رهبری خط دفاع خوش را به جواد زورینجه واگذاشته بود و اینک در غیاب او، طبعی به نظر می رسد که دیگر نفرات در گرین جای خالی زورینجه اندکی با مشکل مواجه شوند. از این رو، باید صبر کرد تا به نتیجه دفعاره در این زمینه دسترسی پیدا کرد.

تا کم کل خوردن یا آل دینا اسنولای استقلال، در بازی مقابل الاتحاد چیست؟

● به نظر من «ای بازیهای حساسی که به صورت رفت و برگشت انجام می گیرد کل کم خوردن و یا گل زدن در خانه حریف به تنهایی من تواند کارساز باشد، دو سال پیش تجربه جری از بازی با همنس تیم الاتحاد نصیب ما شد. اگر خاطرتان باشد استقلال در جده مقابل این تیم نیم فط با یک گل از هم از روی نقطه پنالتی شکست خورد، به عبارتی کم کل خوردن اما در تهران آن گل دقیقه بود آنها تمام رشته های ما را پلید کرد تا یکی از خطرناک ترین شکست های استقلال در عرصه رقابتهای بین المللی رقم بخورد. بدین خاطر ما ابتدا برای پرده به میدان می روییم که البته در شرایط کنونی مسوولی برای ما کمتر از پرده فرامه بود.

در عین حال خط دفاعی را نباید در این بازی حساس تنها گذاشت تا کمترین گل خوردن میدان را ترک کنیم ضمن اینکه مهاجمان نیز به اندازه کافی

پاورزش ایران

● پنجشنبه

سراجنام سرپل صغره ایران به جام جهانی ۲۰۰۲ به پایان رسید و برخلاف چهار سال پیش، این بار اشک غم و اندوه در چشمان هزاران فوتبالیست ایرانی سرازیر شد. اوج این سرپل درام، فرست در آخرین صحنه از آخرین سانس، فصل، آن بود زمانی که با گلر حبیبی ایرک را بردیم و با جام جهانی خداماقتل کردیم و حالا باید به فکر جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان بود.

● جمعه

تیم ملی بسکتبال با ویلچر ایران که برای شرکت در مسابقات انگلیسی جام جهانی به ژاپن سفر کرده بود با قبول شکست مقابل حرفه‌ای خود از راهبانی به جام جهانی بازماند.

گفتی است در این رقابتها فلاور به ایران و استرالیا تیم‌های کرد جوی و ژاپن نیز حضور داشتند که تیم میزبان به همراه استرالیا راهی مرحله نهایی جام جهانی بسکتبال با ویلچر شدند.

● شنبه

«محسن مهرعلیزاده» استادان سابق خراسان عصر روز شنبه طی مراسمی فعالیت خود را به عنوان معاون جدید رئیس جمهوری و رئیس سازمان تربیت بدنی به‌طور رسمی آغاز کرد، او که جایگزین «سیدمصطفی جابری» است که مدت هشت سال مدیریت ورزش کشور را برعهده داشته، شنبه می‌بایست ظرف روزهای آتی طرح جامع ورزش کشور را تهیه و برای تصویب تقدیم هیأت دولت کند.

● یکشنبه

تیم ملی کشتی آزاد جمهوری اسلامی ایران جهت شرکت در مسابقات جهانی سال ۲۰۰۸ ساعت پنج به‌انداز روز یکشنبه از طریق ترکیه عازم شهر صوفیه شد. تیم هلست طغر کشتی ایران را در این سفر چهار مربی، یک سرپرست و سه داور همراهی کردند، ضمن اینکه رئیس و نایب رئیس فدراسیون کشتی غلامرضا محمدی و علیرضا ضلایی نیز همراه تیم به صوفیه رفتند. رقابت‌های کشتی قهرمانی جهان از روز اول تا چهارم آفراده در بلغارستان برگزار می‌شود.

● دوشنبه

با انجام دربی دوم تهران میان دو تیم استقلال و پاس فتنه دوم لیگ حرفه‌ای کشور نیز به پایان رسید. پس از انجام چهارده بازی در این چارچوب، شاگردان حمید علی‌ن دوستی همچنان از صدر جدول لیگ حرفه‌ای قرار دارند. تیم پیکان با پیروزی در درویندار خودرشد امتیازی است.

● سه‌شنبه

سراجنام پس از سالها انتظار، ورزشکاران و ورزشدوستان توسط سازمان بیمه خدمات درمانی بیمه شدند. در این راستا شعبه کوال تصویر در مدت یک روز، دوازده بیمه را در خدمت متقاضیان قرار می‌دهد. این نکته حائز اهمیت است که یک سازمان بیمه ورزشی، طبق ماده ۴ قانون بیمه همگانی به جوانان ورزشدوستان و ورزشکاران به‌دستی توجه کرده است.

که با پرداخت یک حقوق سالانه و چند سفته به محاسبه به یک مربی خارجی به تملک تازها پاسخ گفته شود. ما هیچ برنامه‌ای برای صعود به جام جهانی نداریم و به همین خاطر، علی‌رغم نتایج بهتری که در مقایسه با چهار سال پیش ترست تیم ملی کسب شد، اما این بار از راهبانی به جام جهانی بازماندیم تا اینکه یکی یکی شاهد استعفا مقامات رده بالای سازمان و فدراسیون باشیم. گویی در این فصل پاییزی، آنها هم همچون برگ‌های زرد پاییزی دیگر تابع ایستادن در جای خود را ندارند.

تا حالا چه کار باید کرد تا اثرات این ناگامی‌ها فوایدی باقیمانده شود؟

● به اعتقاد من حالا فرصت مناسبی هست داده است تا همه ابزارها را در خدمت لیگ حرفه‌ای کشور قرار گیرد. چه‌بسا با صعود ایران به جام جهانی، باز هم توجهات به تیم ملی میندول و تمامی امکانات، صرف آماده‌سازی این تیم می‌شود. اما حالا فقط و فقط باید به لیگ حرفه‌ای پرداخته شود و ترست همان تیم ملی باید در راه افتاد و شوکت‌آفرینی نهال نوپای لیگ حرفه‌ای نیز قدم برداشته شود تا هرچه سریع‌تر به جایی برسیم که بدون طعنه و کنایه و با انتظار از لیگ حرفه‌ای خودمان صحبت کنیم و دیگر این لیگ را با تعصبی همچون ظاهراً حرفه‌ای و... به زبان نیاوریم.

● و این یعنی

است؟

● کلاماً، این کشورهای آماتور هستند که بلافاصله پس از هر ناگامی اقدام به انجام تصمیمات کلیشه‌ای و احساسی می‌کنند و با پرداختن به فرغ گمان می‌کنند یا شکست دنیا نیز به پایان می‌رسد و دیگر زمینی برای کشت محصول برای آینده و آیندگان وجود ندارد. ما نباید فراموش کنیم که قبل از ایران، کشوری همانند هلند با پتانسیلی حدود ده برابر فوتبال ما مقابل همین ایران شد. زانو زدن و از زمین به جام جهانی محروم شد با همین تیم رومانی پس از سالها این بار در جام جهانی غایب خواهد بود. تیم‌های اسکاتلند، سوئیس، یوگسلاوی و جمهوری چک نیز از دیگر بزرگانی هستند که در جام جهانی ۲۰۰۲ حضور نداشتند. اما فوتبال در هیچ‌یک از این کشورها تعطیل نشده است و برعکس با شور و حالی بیشتر در جریان است. شما نگاه کنید که تیم ملی هلند پس از آنکه قطعاً مشخص شد که دیگر به جام جهانی صعود نمی‌کند تا به حال چند بازی نداشتن انجام داده است. این حرکت می‌تواند بهترین الگو برای ما باشد تا تیم ملی را تا سال آینده و بازیهای آسیایی پوسان به حال خوش رها کنیم.

● تا اینکه وقتتان را هوشیارانه حلقه اطلاعات حرفه‌ای گذارید، بی‌نیازت سیم‌فکری به.

● من هم از شما تشکر می‌کنم.

به ارزش گلی که در غلته حریف می‌زند و انگشت و تلاش خواهند کرد با زدن حداقل یک گل در جبه خیال هواداران را از پایت بازی برگشت در تهران آسوده کنند.

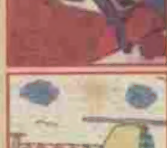
● و اما تیم ملی... شما هم در جریان بازیهای مقدماتی جام جهانی یکی از منتقدان تیم ملی بودید. فکری می‌کنید عمده‌ترین دلایل حذف ما از گروپ و عقب‌ماندگی مقدماتی چه بود؟

● عامل اصلی این شکست بدون شک فدراسیون فوتبال و شخص صفاایی فراهانی است. صورت فدراسیون فوتبال قبل از شروع بازیهای مقدماتی جام جهانی با آوردن یک مربی خارجی و البته برچه اولی که انتخاراتش از چشم هیچ کس پریشده نیست، قصد داشتند فوتبال ما را پس از ناگامی در لیگ ایران و به آن برو کنند.

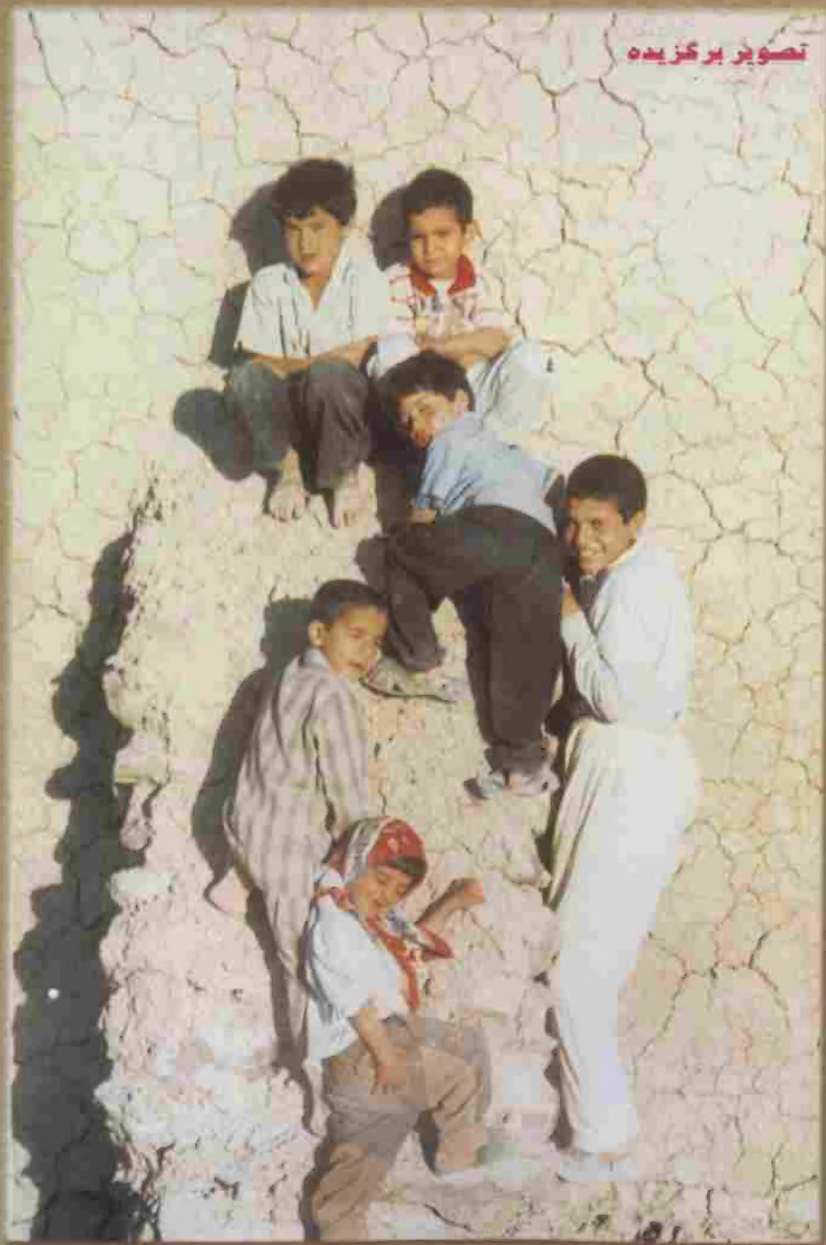
عقل از اینکه هر قدری در این راه نیاز به برنامه روزی مدون و حساب شده دارد و این گونه نیست



نقاشی‌های شما



تصویر برگزیده




رنگهایی زیبا و شفاف
موهایی نرم و خوش حالت
با رنگ موی ژله ای آتوسا
با دوام طولانی

رنگ موی ژله ای آتوسا
حاوی نرم کننده

آخرین دستاورد در فرمولاسیون رنگ مو،
از شرکت لاون اشتاین آمریکا
با بیش از یکمده سال تجربه در ساخت رنگ مو

محمول منابع آرایشی بهداشتی
سبز گلزار

Developed under Supervision of

 **jos, h, lowenstein
& sons, inc**

100 years of Research in Hair Coloring